عرض مخصوص وحقگذاری

من بنده که سالهاست ازوطن دور افتاده دست تقدیرم عنان بسوی غر معطوف داشته است باقتضای حب وطن که جوداز ایمان است پیوسته بیاد مشعوف بودم . بدین سبب هرجایکی ازهموطنان را دیدار میکردم اول ازو خاك پاك وطن و ترقیات آن می‌پرسیدم ، تا اینکه سی واند سال قبل ازیاو بخت باجناب مستطاب اجل اکرم آقای میرزا اسدالله خان ناظم الدوله که امر فرمانفرمایی خطهٔ فارس سپرده بکف کفایت ایشان است شرف ملاقات دست د

فرمایشات حکیمانهٔ آن وزیر فرزانه که بعلاوهٔ سعادت سیادت بعظمت ق وجلالت وپاکی نژاد وبلندی همت ودولتخواهی ووطن دوستی وآگاهی ازو زمان امتیاز کامل برهمگنان دارد درخصوص لوازم ترقیات وطن وتربیت ابن وطن که به احسن بیان تقریر می‌فرمودند چون آوای سروشی درگوش هو جا گرفت . مقالات سودمند وترقیخواهانهٔ آن امیر نامورمیل خاطرم را بسو خامه ودفتر کشانید همیشه ازدور ونزدیك ازپرتو مهر کمالاتش باقتباس نور هم می گماشتم تا ازتابش مهر معارفش کل ناچیزم همبوی گل آمد .

پس اوقات خالیهٔ حیات را که بس عزیز است بترجمه وتألیف مصرو داشته بانتشار بعض آثار نیز ازفضل خداوندی توفیقیابی حاصل آمد .

لهذابی هیچ تملق وچاپلوسی که در روش بنده بس ناپسند است محض اد مراسم حقگذاری این کتاب رابنام نامی آن وزیر پاك ضمیر موشح داشته درنها فروتنی بفرگاه بلند شان تقدیم مینمایم .

امید که این تحفهٔ ناچیز که سبب تقدیم آن فقط رعایت رسوم حقگذاری اس درنظر بلند آن منبع کمالات صوریه ومعنویه مقبول ومستحسن افتد . واز ذرهٔ بیمقدار بدآنمهر منیر فلك سیادت محقر یادگاری بوده تا سالیان دراز سا ابقای نام گرامی آنجناب گردد .

نام نیکو گر بماند ز آدمی   به کزو ماند سرای زرنگار

کمترین عبدالرحیم بن ابوطالب نجار تبریزی

سفینهٔ طالبی
یا
کتاب احمد

جلد دویم

از خامهٔ

(عبد الرحیم بن ابو طالب نجار)

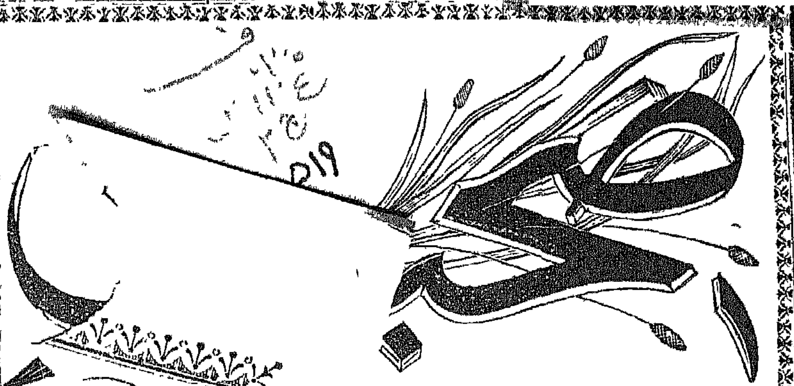
تبریزی

باذن نظارت جلیلهٔ معارف

اسلامبول

۱۳۱۲

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان



احمد بمکتب میرود ・ وصیت پیغمبر صلی الله علیه و
ایران ・ جوشیدن آب وگداختن سرب درکاغذ، کارخانا
شرحی از تغییر آب ・ بعض قواعد عجیبهٔ دنیا

امروز احمدبار مکتب آمد گفتم درس
ادب که طبیعت اطفال خوش بخت ومعقول اسـ
چهار ماه است به مکتب جدید می‌رود عجب تر
دوستداران وطن که بنای مکتب طرح جدیدر
ودرعرض سال ۱۳۱۱ — ۱۳۱۰ هجری سنه ۳ ۱۸۹٤ میلاد
یکباب مکتب مقدمات درتبریز دایر ساخته اند خداوند ذوالجلال
مسئات صحت واقبال نمودم . از خواندن احمد وزبان شیرین اومحظوظ میشد
ور می‌کشتم . زیراکه وظیفهٔ پدری فقط منتهی به تربیت وتعلیم اطفـ
درنظر بلندعلوم است نیل آرزوی صواب واجرای وظیفهٔ ماموره به همهٔ
ذرهٔ بیمهٔ آینده است . درملل متمدنه به حکم وجوب قانونکه مبنی به امروا
ابقای نام، (اطلبوالعلم من‌المهد الی‌اللحد) است همه کس باید اطفال خودرا
ندن ونوشتن بیاموزد، اگر کسی طفل خودرا به مکتب ندهد
بی سواد از اکثر امتیازات تمدن محروم‌می‌ماند، هیچ کس به او
کند، واگر دختر است شوهر نمی‌کند، درهیچ جا
شاگری قبول نمیکنند، به خدمات جماد

رهٔ بلدیه یاتحویلداری وعضویت مجلس حفظ‌الصحه ومجالس قضاوت
ثام انتخاب نمی‌نمایند . این است که درملل همجوار عموم سکنه
وضیع وشریف، شهری ودهاتی محض اینکه استخفاف محرومیتهای
را حامل نشوند همه صاحب سوادند روزنامه میخوانند ودرمسائل
ایر وطن رأی وعقیده دارند . علمای ملت که پدر روحانی وطن
مدنی است رابطهٔ خودرا ازموهومات آسمانی به معلومات ومحسوسات
وتربیت لابدمنه امروزی ابنای وطن معطوف داشته اند، اصلاح عیوبات
لانهٔ انهارا بواسطهٔ روزنامها که درهر ده پنجاه خانه واری به عنوان متنوعه
طبع ومنتشر است نشان میدهند . آنهارا ازوخامت تنبلی وکاهلی متنبه مینمایند،
دانستن قدروقت گران‌بهای انسانی، ومعنی ادب، وقبح عصبیت، وحمق اسراف
لزوم درالبسه واطعمه، وتشویق ترقی صنایع، وعملیات وطن، ومحسنات استعمال
آنها، وتشریح تجاوز حقوق، وظلم رؤسای جزؤوکل مستحضر میدارند . واز این
مواعظ حسنه درمیان ملت یك وحدت کامله وتنسیج ملیه بعمل آید وسعادت
افراد بیك هیئت جامعهٔ برکات عمومی مبدل گردد . هرشخص مکلف وظیفه
وحقوق خودرانسبت بوطن خود، به مذهب خود، بجماعت خود، به رؤسای
خود کاملاً میدانند . زیرا که از طفولیت درمکتب حالی شده وازامتحان خود
ملکه نموده که غیرت ومنیت وعصبیت بشری فقط درحفظ سربستهٔ‌گی وطن،
وناموس وطن، وازدیاد ثروت وطن، وتربیت اولاد وطن، واحترام مذهب
ورسوم وطن است وبس (۱) احمد درس خودرا تمام نمود تحسینش کردم

[۱] ما ایرانیها در حرف عرار بدبختی دیگر از محبت مقدسهٔ وطن یکجا بیگانه شده ایم وقت قلسفی قدیم که میگفتند «این وطن مصر وعراق وشام نیست * این وطن شهریست که اورا نام نیست» حالا باید بفهمیم این وطن که وظیفهٔ ما در حفظ او وترقی او هر نوع فدا کاری وجان سپاری است (ایران است) که اسامی شهرهای معروفش شیراز واصفهان ویزد وکرمان وکاشان وطهران وخراسان وقزوین ورشت وتبریز وخوی وسایر ملحقات اوست . اگر مسلمانیم بایدفرمایش حضرت ختمی مات صلوات الله علیه وآله رادرفتح مکه بیاوریم ومتذکر بشویم وقتی که از سرا پرده اجلال که در بلدی مشرف به حرم برای حضرتش زده بعد از ادای نماز شکران باغر پیامبری وجلال ذو الجلالی بیرون آمده وروبشهر نموده خطاب فرمودند مکه تو وطن منی من ترا چون جان خود دوست دارم مکهٔ تو ابنای وطن من هستند من انهارا همان ... که پدران مهربان به پسران خویش خواهند ولی کفار قریش قدر مرا ندانستند ومرا مجبور نمودند که لوای فتوحات وهدایت خودرا در ملکی دور ازساحت تو بر افرازم بعد ازان فرمودند مکه حرم خدا است نی صید او دویدن ونبات اورا درویدن جایز نباشد)

پدر ومادرم فدای چنین پیغمبر پاك باد که حب وطن‌را بزبان فصیح وبیان واضح به پیروان وامت خود توصیه فرموده (گوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو) خداوند دل دانا وگوش شنوا بما بدهد که به پیغمبر خود تاسی نمائیم .

ودعا نمودم گفتم نورچشم من می‌بینی که از تعلیم چهارماههٔ مکتب جدید از محمود که سه سال است به مکتب قدیم میرود بیشتر تعلیمات تحصیل نموده وزبان نمسه وفرانسه وانکلیس را می‌فهمی اگر پارهٔ معایب این مکتب را که تومیروی باتغییر الف‌بای‌ما اصلاح نمایند نتیجهٔ اومثل آفتاب برمنکرین نیز می‌تابد وظلمت صرف را روشن میکند. آنانکه تغییرالف با ووضع تعلیم (زبری) را که طبیعی وشرعی است محض اینکه نقض فضایل افسانه خوانی انها است منکربودند ودرعدم ایجاد اومتشبث انواع وسائل بی شعورانه میشدند حالا مثل خفاش از ضوء شمس معرفت اطفال هفت سالهٔ مکاتب جدیده منزوی میشوند وفقط درظلمت لیالی جهل مستمعین خود شان طیر انکورانه نموده سر وصورت خودرا بدر ودیوار مدافعه میزنند. متعلمین مکاتب جدیده درنه ساله‌گی تاریخ‌وطن، وقواعد تکالیف واجبهٔ امردین، ومقدمات علم هندسه وحساب، وجغرافی وفیزیك وکیمیا وادبیات‌را بالسنهٔ چند آشنا هستند. ودرپانزده سالکی علم‌حقوق وعلم حیات‌را (آکنوم) کامل تحصیل نموده فارغ میشوند (ولی طلاب هفتاد سالهٔ ما هنوز درباب طهارت مشغول تغییر عبارت هستند وازعمق دره‌های بی‌ته احتیاط وسیلهٔ نجات میجویند).

احمد گفت آقا تعلیم لسان ترکی عثمانی وروسی که مجاور وطن ما هستند عیب ندارد تعلیم زبان انکلیس ونمسه وفرانسه که از سرحدما دوهزار فرسخ دور هستند برای اطفال ایران چه لازم است وایرانی چه ربطی باآنها دارد.
گفتم همین کج فهمی وجاهلی است که مارا باین ابتذال فوق‌الکلام رسانیده اطفال شصت سالهٔ مانیز بیشتر در این عقیدهٔ فاسده اصرار داشتند ازغشاوت سامعه وباصره هجوم ملل اجنبی‌را که چون سیل بنیان کن روز مملکت مارا گرفته وهرساعت نزدیکتر میشوند نمی‌بینیم واحساس نمی‌کنیم وآواز هل من مبارز آنهارا نمی‌شنویم اینست که آسوده نشسته ایم ونمیدانیم که وطن ومذهب‌ما از جهل‌ما درمعرض خطر هولناك واقع‌شده. پنجاه سال قبل ازاین از (طهران) تا (لندن) و (باریس) چاپاری چهار ماه راه بود حالا اگر از (طهران) تا (رشت) راه آهن داشته‌باشیم روزششم‌وارد پطربورغ ولندن‌وویانه وبرلین وپاریس میشویم واگر راه آناطولی یاآسیای کوچك‌را تمام نمایند

از طهران سه روزه بمحمل شام میرسیم دراین صورت کدام بی‌شعور میتواند منکر بشود که فرانسه وانکلیس مجاور مانیست. یانداند و نفهمد که از اردبیل باین صعوبت راه به تبریز آمدن کاهی دوانزده روز میکشد درمیان طهران وقزوین وتبریز درزمستان میشود یکماه معطل شد . ولی از طهران وتبریز درهمه فصل سال منتهای معطلی سفر پای تخت دول معظم از شش به هفت روز میرسد وانگهی حیثیت ثروتی ما مقتضی دانستن السنهٔ خارجه است زیرا که وطن ما بجز سواحل دریای خزر از اراضی مخصوصه معدوده نیست غیر از میوهٔ خشك از قبیل کشمش وبادام مال بیرون بری نداریم برنج وپشم وابرشیم ما قابل ذکر نیست.پس برای فروش میوه‌جات خود خریداری یابازاری لازم داریم معلوم است این بازار واین خریدار در آسمان نیست همان ملل مجاور ماست آیا در این صورت یادگرفتن السنهٔ آنها که بتوانیم بی واسطه کلمات خودرا مبادله نمائیم لازم است یانه ؟وایرانی باید باآنها ربطی داشته باشد یاخیر ؟ قریش که هر ساله ازمکه به تجارت شام میرفتند چون تجارت شام دردست یهودیها بود همه لسان عبری را آشنا بودند . احمد گفت آقا پس قالی وپنبهٔ ما مال التجاره نیست؟ گفتم خوب بود که این مسئلهٔ جگر سوز را نمی پرسیدی بلی یکفقرهٔ عمدهٔ مهمه قابل هر نوع تمجید وستایش قالی ایران است همه عالم خریدار او بودند فرنکیها به این جواهر پشمی حسد بردند الوان مصنوعی اختراع کردند تجار مسلمان‌نمای جاهل ما آن الوان قلب را برای نفع دنیای خودشان در مملکت ترویج دادند هم نقص بزرك بعمل صباغت و فروش الوان ثابتهٔ مملکت وارد نمودند وهم قالی ما را درانظار بی قرب کردند حالا هیچ کس نمیخرد واز آن جهة که کاسد شده قالی بافها نیز از قماش و نقشهٔ او هرروز میکاهند تا ارزان تمام نمایند وبتوانند بفروشند شعبهٔ ثروت به این اهمیت که افتخار عملیات ومال التجارهٔ ایران بود کان لم یکن منسوخ کردید وانانکه برای نفع چند روزهٔ خود بادعوی اسلامیت به تضییع ثروت وطن وترویج فروش مال قلب اجنبیها کوشیدند لعنت ابدی تاریخ را برای خود بادکار گذاشتند (ذلك هو الخسران المبین) بازار پنبهٔ ما بهمین قرار مخصوص روسیه بود در روسیه با اطلاعات آخری هرساله یك کرور خروار پنبه بکار خانهای

نساجی نخ ریسی مصرف میشود [۲] وطن ما اقلادهیك این مبلغ رامی توانست بیازاررو سیه نفرستد • بدبختانه از یکطرف تغافل کارداران واز یکطرف تکاهل پنبه کاران مملکت دست بهم داده در این عالم ترقی که (زلویس) هانیز توسعهٔ بدایره تمدن وتجارت خودشان داده‌اند درتصفیه و نجابت تخم و تاچه بندی وسهولت راه حمل ونقل که بتوان زودتر وارزان تر پنبه‌مارا بخارجه فرستاد ذرهٔ اقدامات بکار نبردند . واز یکطرف ممالك پنبه خیزاجانب بخصوص مملکت مخصوبهٔ وسیعهٔ (امریکا) ده مقابل زراعت پنبه و خوبی وارزانی اوافزودند [۳] .

واز یکطرف علما ووطن پرستان ملت روس دولت رامتنبه نمودند که ما محتاج پنبهٔ مملکت را در داخله بعمل آورد تا هر ساله پنجاه کرور تومان ثروت یعنی روح مملکت وملت بخارجه نرود . دراین بین بمدتیل آرزوی ملت روس شدیم محال ایروان وقفقازوهمه آسیای وسط ازدریای خزرتا دیوار چین بابلادمعروف

[۲] رنك طبیعی پنبه سفید برف وبعضی مایل بزردی وکبودی وسرخی وخاکستری میشود . [illegible] امریکا وافریقاوهندوستان واسپانیا وماکادونیه وایتالیاوترکستان وایران وقفقازبعمل اید شعرهای پنبه بادره‌بین تارهای مسطح شفاف است طولش از (۱۳) تا (۳٦) میلی متر وپهنش از (۱۱) تا (۱٤) میلی متر میشود هر قدر طول شعر (والاکون) بیشتر است گران ترومرغوب تراست نخ انها بادوام وبسیار ظریف میشود این فقره یعنی طول شعر در پنبه نیز اول شرط خوبیت وسبب گرانی بها می باشد) (میلی متر قسمت هزارم متریا تخمیناً ذرع شاهی است)

[۳] مملکت امریکا که عبارت از چندین دولت جهوری است تفصیل اورا در جلداول کتاب احمد نوشته ایم این مملکت که یك قسمت او باسم امریکای متحدهٔ شمال یادولت (اتازونی) معروف است درعرض شصت سال انقدر ترقی نموده که الان مادر جهان محسوب میشود .یعنی اگر زراعت عالمرا ترك نمایندآن مملکت همه دنیارامیتواند از گندم وذرت خود غذا واز پنبهٔ خود لباس واز معادن خود طلا ونقره بدهد این دارالعلم عالم نوعی ثروت دنیارا دراین مدت قلیل برخود جلب نموده که سکنهٔ او در بیست سال اخری (۲۵ ملیان) افزوده شده شهرهای صد هزار نفری بیست سال قبل از این از ده تا بیست بار به این عدد علاوه گشته اکثر متمولین آنجا سالی پنج کرور تومان مداخل دارد .از کجا درعرض شصت سال یك شخص میتواند پانصدکرور تومان پول جمع کند معلوم است از علم 'از کفایت 'ازغیرت' ازراستی' یك صحرای وسیعه دویست فرسخ مربع را قنات میکشند شرکت تشکیل میکنند راه آهن میسازند معادن در میاورند بعد ازان سالی صد کرور نقره میفروشند وپنجاه کرور پنبه میفروشند وسیصد کرور تومان گندم میفروشند وبا این وسایل قدرتیه ثروت عالمرا بوطن خودشان جلب می نمایند ملت ما در دست اسرا بهای سه هزارسالهٔ خود تا امروز نیز اسیرمانده ودر گریوه‌های آدم کش خود زنده مدفون میشود وتنبلی خودرا با این کلمات تشویق میکنندکه دنیا برای کفاراست وآخرت برای ما است اینجا همه فانی است وانجا همه باقی در این جا باید خاك بخوریم ذلت بکشیم گدی نمائیم تادرانجا به سلطنت جاودانی برسیم ونمیدانند (زین سوی اجل چه گونه باشی * زانسوی اجل چنان بمانی)

تاشکند و سمرقند پای تخت پادشاه مبرور امیرتیمور معروف وبخارا وخیوه واخال ومروتاده فرسخی خراسان بدولت روس مسلم گردید فوراً صحرای وسیعهٔ ترکستان را قنات کشیدند ازامریکا تخم پنبه آورده به سکنه بی پول قسمت نمودند اشخاص عالم ومجرب برای تعلیم وتشویق پنبه کاران مأمور کردند طریقه وآداب این زراعت نافعه را بالسان قوم وبیان سهل وساده طبع وانتشار دادند سلم فروشی راکه رعیت فقیر از فرط احتیاج بایست حاصل خودرا پیشکی بمتمولین بی انصاف بفروشد غدغن نمودند وبانك زراعت بازکردند به زارعین دروقت لزوم مبلغی باتنزیل صدی سه قرض میدهند که بعد از فروختن حاصل خود وام خزانه را ادا نمایند .

از نتیجهٔ این مساعی متحده دولت وملت که حکما و وجوبا باید درهمه جا همعنان برود حاصل پنبه درداخلهٔ روسیه نصف محتاج الیه مملکت را بالغ گردید الآن نیز هرساله ازجانب وزیر زراعت و فلاحت ووزیرداخله مامورین باعلم وغیرت ممالك وسیعهٔ ترکستان را میگردند هر جا اراضی بایر مستعد زراعت پنبه است سکنه می نشانند تخم و پول واساحهٔ زمین کاوی میدهند اگر کم آب است قنات میکشند ومزارع جدیده احداث مینمایند . ازپنبهٔ ایران حالا یکجا مستغنی شده اند روز بروز بقیمت نازل ترمیخرند وفقط بکارخانهٔ کرباس زبر وکاغذ سازی مصرف میکنند بعداز اندکی پنبهٔ مارا مطلق خریداری وبازاری نمیماند وپنبه کاران ماآسوده میشوند .

احمد گفت آقا چندی قبل از این یاد دارم که شما از بیرون آمدید از بغل خود روزنامهٔ درآوردید مارا دعوت نمودید وگفتید بیائید بیائید رجال آیندهٔ این وطن بیائیدبدوید شادباشید امروز تاریخ احیای یك شعبهٔ مهمهٔ ثروت مدفون ملتی است . اعلاحضرت اقدس همایون الوان مصنوعی را غدغن فرموده که وارد مملکت نشود واحدی در صبغیات استعمال نماید . گفتم صحیح است پیر ارسال بود افسوس که آن شعف وسرور باهزار مژده های مسرت انگیزدیگر مابسیار زود مبدل به یأس وافسوس گردید .

سابق به خاك عراق ومازندران تخم پنبهٔ امریکا را نیز دادند درطهران کارخانهٔ نخ ریسی باز کردند درمازندران کارخانه قندریزی احداث نمودند .

شخص بزرگواری که مؤسس این بدویات نافعهٔ محیی وطن بود ودر کمال سرعت وثبات دراستقرار وتوسعهٔ آنها میکوشید علی الغفله شربت وفات نوشید . وهمه اقدامات او باخود آن مرحوم مدفون خاك فراموشی وحق نشناسی ما گردید ومیتوان گفت سرنوشت وطن محبوب مابحکم تقدیر تغییر یافت (تاریخ میشناسد که آن شخص بزرگوار که بود) وانهگهی این طور احکام واقدامات محیی وطن وقتی مجری میشود که تبعه طالب اوباشدومعنی وفائدهٔ اورا بفهمدوگرنه حکومت که قیومی یك ملت نابالغ را متعهد شده در اجراء واستقرار اوامر خود ابراز استقامت وکفایت نماید علاوه براین احکامی که درطباع عموم سکنه تاثیر خاص داشته باشد بایداز روی اساس شرع مبین وضع شده بصحهٔ مجتهدعصر موشح گردد وازدستگاه قانون برآیدودردستگاه مخصوصی اجراشود انوقت بدویات نافعهٔ وطن وقواعد ملکیه از فوت یا تغییر شخصی تلون نیابد وتحویف نپذیرد . اینست که احکام مملکت ماپنجاه سال است ازجهل ماقبل ازاجرا ثبت دفتر فراموشی میشود . درغدغن الوان قلب رنگها را از هرجابود ضبط نمودند بعد ازیك هفته مأمورین یعنی خاینان دولت وملت به اشخاص چندفروختند باز بهمان قرار بالانحصار بدو مقابل قیمت اولی مبایعه شد . ملت ما باید بداند وبفهمد واحساس نماید که هرگاه رنك قلب استعمال مینمائیم عملیات خودمانرا فاسد میکنیم اگرسوختن فانوسهای کوچهها وروفتن اسواق وفرش معابر وپاکی آب حمام هارا نه پسندیم خودمان درتاریکی وگل وعفونت میمانیم . اگر مکتب نداشته باشیم اطفال مابی سواد میماند . اگر شرکتها تشکیل ندهیم صنایع راترقی وترویج نه نمائیم . منسوجات وطن خودمان را نپوشیم . واز کبریت گرفته تا کاغذ محتاج فرنگیها بشویم . وهرروز اسباب نوظهور به کارخانهٔ انها سفارش بدهیم ومال اجنبی را که هیچ کدام درخور مقتضیات مانیست ترویج نمائیم ثروت یعنی روح خود مارا باجنبیها رایگان میدهیم وما محتاج هستیم . اگرمااستعدادحفظ وطن ومقبره های اجدادی خودمانرا نداشته باشیم پیش چشم ما مهاجرین اجنبی استخوان اجداد مارا کنده درجای آنها بازیگرخانه درست خواهد نمودنه استخوان دیگران را زیراکه خانهٔ ماماست نه خانه دیگران . پس باید چشم غیرت را باز نمائیم وگوش ناموس به آوازخیرخواهان عاقل وطن بداریم ترهات اشخاص مغرض ومفتن را

گوش ندهیم همه اقدامات نافعهٔ دولت را تقویت نمائیم واز روی قوانین اداره خانهٔ خودمان راکه اجرای اوامر شرع شریف وحاوی جمیع جزئیات تمدن وتشخیص حقوق فردی وعمومی وسد تعدیات اقویا برضعفاء وظالم برمظلوم است نه اینکه ممانعت نمائیم بلکه جبین تضرع بخاك تعبدسوده استدعا بکنیم وازروی علم وبصیرت مملیت خودمان را درروی اساس شرع قوی وبنای محکم اسلام منظم نموده باخلاف خود یادکار بگذاریم وبگذریم وگرنه بخداوند ذوالجلال که اخلاف ما ازاین جهل وبی علمی ونداشتن قانون مملکت وندانستن حقوق وطن محبوب درآینده خانه شاگرد ونوکر وچوبان ملل اجنبی میشوند . حالت وحیثیت آنهسا تابع میل مهاجرین گردد آوازمناجات واذان صبح منارههای مساجد بخواب نوشین خانمهای انها صدمه میزند وغدغن میشود صدای نا قوس بانك مؤذن را عوض میکند سر هررهگذر میکده هسا بازگردد . و برده گیسان ما مجبوراً رو باز میگردد وبحکم (الغالب قادر) شریعت پاك مایکجا ازمیان میرود انوقت ندامت کسانیکه برای دنیای پنج روزه وتصرف املاك مردم به اسم آسمان ساطانی میکنند وهروقت درمملکت اسم قانون وتربیت برده میشود بدون اینکه بخوانند وبدانند وبفهمند که این قوانین فقط برای حفظ ناموس ملت وتقویت شریعت واحترام قران مجید است نه تقاید فرنگیان یاالعیاذبالله اجرای رسوم مخالف دین پاك اسلام علی رؤس الاشهاد خود کشی مینمایند وشریعت را درخطر میدانند ونور آفتاب عدل راکه میخواهد افاق وانفس را منور نماید ودست ظالم را ازسر تبعهٔ مظلومه کوتاه کند وقضاوت مردم رامطابق اوامر مقدسهٔ اسلام بداود باهزار فن واسنادی خاموش مینمایند وافسانههای بیفروغ خودرا دروسط السمای جهل قوام بی لجام نیر اعظم میستایند وحافظ اسلام بقلم میدهند.فایده نمیدهد جبرئیل قهر خداوندی مشتی بدهنشان کوبد وگوید (الان قدندمت وماینفع الندم) بعد ازان میدانند که اگر ما برای خودمان قانون وضع نمائیم اساس او شریعت پاك اسلام ونصوص مقدسهٔ قرآن است. واگرهمین غفلت را اندکی امتداد بدهیم (حریفانرا نه سرماند نه دستار) اجانب برای ما قانون وضع میکننـد ومارا مجبور تعبد مینمایند ولی نه ازروی شریعت پاك اسلام انوقت دین از دست اخلاف ما بدرستی ومادام الدهر مثل بلاد حواشی ممالکت مابیرون میرود (فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

درین بین محمود واسد وماه رخ وزینب وارد شدند دور میز کتابت مر گرفتند از مسکو ذره بین جدید آورده ام یك قطره آب کل الود تعبیه نمود گذاشته ام حیوان عجیبه وغریبهٔ که درمیان یك قطره شناه بکند نشان میدا اطفال مشغول تماشاشدند یکی از دست دیگری میکشید اگرچه عجلهٔ مذمومه از اطفال نیز ناپسند است از حالت همهٔ انها ابراز میشد ولی هیئت جامعهٔ ان عالمی داردبه عقیده من دردنیالذتی بهتر از تماشای اجتماع چند طفل خو شکل ومؤدب وشرین ولطیف که سرهای همه چون غنچهٔ ناشگفته دریکجا بهم پیوسته وپیرامن چیز غریبی مشغول تماشا میشوندنیست. مگر استقبال پسری که در ۲۲ سالگی تحصیل خودرادرمدارس عالیه تمام نموده بعنوان معلمی بخانه خود برمیگردد . قدری تماشا نمودند احمد گفت من حالا بشما چیزغریبی اشان میدهم

ودرمیان کاغذ آبرا میجوشانم رفت ازاوطاق خود (لامپ الکئول) را آورد (لامپ الکئول چراغ جوهر نان است که در همه امتحانات چون دو ندارد و خوب میسوزد استعمال میکنند) حوضك کاغذیرا که قبل از وقت حاضر نموده بود نخ بسته از چوبی آویخت میان حوضك آب ریخته و لامپ را گذاشت بزیرش اب بعد از چند ثانیه بنا کردبجوشیدن (رسم اول)

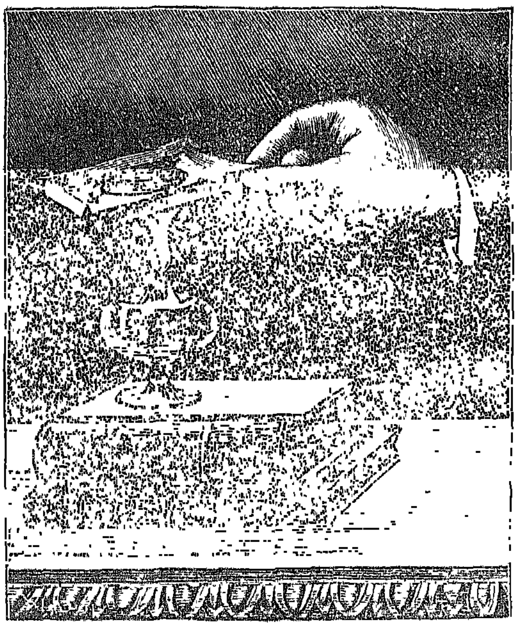


[illegible] کاغذ آبرا می جوشاند

اطفال تعجب نمودند محمود گفت اینکه تونمودی بدیهی است من درروی کاغذمیتوانم سرب را آب بکنم احمد اثبات دعویرا طالب شد محمود سرب را گذاشت روی

کاغذ مقوی بنوع استادی گرفت روی شعلهٔ لامپ،سرب بعد از اندکی بنا کرد بگداختن. احمد مغلوب شد من هردورا تحسین نمودم محمود خودرا باحمد می ستود واز غلبهٔ خود خوشنود بود . احمد گفت من خیلی کارها میتوانم بکنم که توقادر نیستی محمود گفت من میتوانم آبرا بی آتش بجوشانم که معلم توهم نمی تواند.

احمد قبول نکرد بالاخره نذر نمودند که اگر محمود بتواند احمد جعبهٔ رنك واسباب نقاشی خودرا به محمود بدهد وگر نه محمود قطعهٔ میرعماد خودرا که از روی اومشق میکند دادنی باشد. محمود رفت از اوطاق خود آهك بخته آب نخورده که قبل از وقت بدرشتی دانهٔ نخود پارجهها نموده حاضر داشت آورد استکان نصفه آبرا گذاشت پیش احمد چند پارجه از آهك انداخت میان آب فورا آب بنا کرد بجوشیدن احمد چون نمی دانست که آهك بختهرا هرقدر درجای بی رطوبت نگهداری حرارت مستترهٔ خودرا حفظ میکند متحیر شد معلوم است بی تعویق بنذر خود وفا کرد جعبه را آورد گذاشت پیش محمود ولی چون جیز قطعه واسباب نقاشی و رسیم اوبود ازمغلوبیت خود ورفتن جعبه متأثر شد . محمود از حالت او دریافت جعبهرا به احمد پس داد و گفت توبرادر محبوب منی هرگز اسباب تعلیم ترانمیگیرم بردار بتو بخشیدم همینکه بعداز این هر جه میشنوی منکر مباش صبر بکن دقت وتعقل نما اگر نفهمیدی طالب



(شکل ۲) اقا محمود سرب روی کاغذ می گدازد

ازجوشیدن وگرمی آب میگردد . دراین جایك تجربهٔ بدیع دیگر نیزهست هرگاه دراین حالت یعنی وقتی که قطرات آب کرویت‌یافته ومیان فنجان آتشین دور میزند وتبخیرمیشودمیان‌فنجان‌را باحامض‌فحمی‌سخت پربکنیم چون‌تبخیر حامض فحمی از آب سریعتراست همان لحه حامض فحمی تبخیر میکند درمیـان فنجان شصت درجه برودت بعمل آید وهمان قطرات مدور منجمد گردد وما درطرفة العین ازمیان آتش میتوانیم یخ برداریم . عجب تر این است که بخار گرم عضو آدمی‌را از آتش بدتر میسوزاند . مثلابادست همه‌کس‌میتواندآتش‌رابرداردوزود بیندازد ودست خودرا نسوزاند ولی هیچ کس‌دست خودرا بمنفذ بخار سماور نمیتواند نزدیك ببرد زیرا که دراین جا خود بخار که در سـایر مواقع وسـیلهٔ حفظ عضو از سوختن میشود عضو آدم را میسوزاند (مثل این فقرهٔ عالم فزیك درعالم تمدن نیز هست هرگاه داد خواه خودش بیداد گرشود یابعبـارت دیگر شخص حافظ حقوق مردم بنای‌بی حسابی وسلب حقوق بگذارد وپاسبان دردی بکند درآنوقت حرارت آن آتش از جمیع حرقیـات ظاهیه بیشتر گردد ووجود اعضـای هیئت جامعهٔ ملت را پاك بسـوزد وخاکستر آنها را بروی زمین میپاشد چه گونه که در اکثر جا باچشم خودمان می بینیم) احمد گفت اقا از سرعت تبخیر حامض فحمی سخت چه گونه درلحهٔ حرارت باآن شدت سلب شده وبرودت درجهٔ انجماد بعمل میآید گفتم واضح است که اجساد در حالت تبخیر یا باید حرارت غریزی خودرا صرف نمایند یادرعدم اکتفاء حرارت‌محل خود را جلب نمایند و هر قدر سرعت تبخیر جسد مایع یاغیر مایع بیشتر است صرف حرارت غریزی یا محلی نیز بهمـان درجه بیشتراست. اگر در تابستان بسطح خانه آب بپاشیم همان ساعت خنکی هوای خانه را احساس میکنیم زیرا که آب بنای خشـکیدن میگذارد یعنی مبدل به بخار میشود واز حرارت هوای خانه بقدریکه درخور تبخیر اوست جلب میکند واز این جهت هوای خانه خنك میگردد .

هروقت از آب گرم بیرون آییم دربدن خودمان‌چائیده گی احساس‌مینمائیم [illegible] تبخیر میکند

واز حرارت بدن به بخاری خود مصرف مینماید وتنزیل حرارت بدن مورث چائیده‌گی ما میشود. بعد از انکه خشکانیدیم دیگر احساس برودت نمیکنیم. درممالك گرم سیرعربستان وایران واسپانیول کوزۀ‌از گل میسازندکه آبرابیرون میتراود وهمیشه بیرون کوزه تراست آبراتابه این کوزه‌ها ریختند بعداز اندکی خنك میشود زیراکه رطوبت بیرون کوزه در تبخیر است وازحرارت آب کوزه مصرف میکند وخنك مینماید. اگر خواسته باشی آب زود سرد شود کوزه یاشیشۀ پراز آبرا بدستمال ترپیچیده مقابل باد بیاویز هرچه سرعت خشکیدن دستمال روی ظرف سریعتراست خنکی آب ظرف بیشتر است. وقتی که ماعرق کرده ایم نباید بهوا بیرون بشویم یا مقابل باد بایستیم سببش واضحاست رطوبت عرق بدن ما که میخشکد از حرارت بدن ما جذب مینماید حرارت داخلۀ بدن تنزیل یابد اگر هوای خارج غلبه نماید آنوقت البته سرما خورده ناخوش میشویم. هرگاه به کف دست خودمان (یفیر گوگرد) [٤] بریزیم چون ازاجساد سریع التبخیر است فورا متصاعد گردد یعنی مبدل به بخارمی‌شود کف دست ما احساس سردی میکند. بخار یفیر گوگردرا می توان بواسطۀ بادزن به کاسۀ پر از آب دمید وآب را منجمد ساخت این را هم باید بدانی که تبخیر فقط مخصوص مایعات نیست اجساد سخت نیز تبخیر میکند اگر قدری (یود) میان شیشه بگذاریم بعد از اندکی میان شیشه پر از بخار سرخ رنك می‌شود ومشهود می گردد. کافور وسایر عطریات همه تبخیر می شوند زیراکه انتشار نکهت

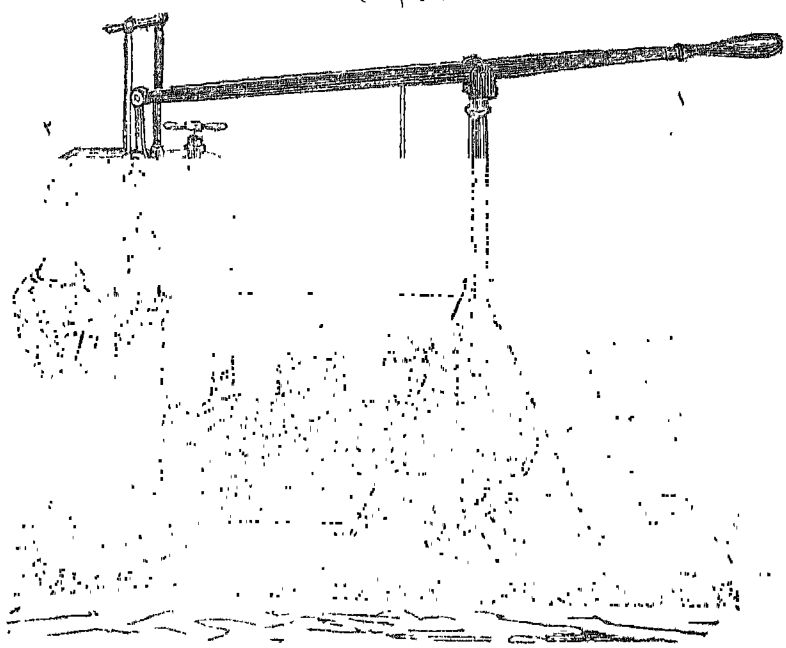
---

(٤) اثر یا یفیر در اصطلاح علما قوه ایستکه بوزن وتحقیق نیاید میان فضارا علو نموده مدیر نور والکتیر ومحرك جذب ودفع واساس استحالۀ کبیرۀ کونیه میباشد (یفیر) که مادراینجا ذکر میکنیم عبارت ازمایع رقیق است که یفیر کوکرد کویند درکؤل وحامض کوکرد تقطیر میکنند درمیان (معدنیات) بسهولت حل میشود قدر جزئی اوبه آدم مریض چون دوای مبهی محرك است مثل شراب اما بیشتر خوردن اوموجب سکرشدید ومهد موت است استنشاق (یفیر) مثل جوهر تریاك بیهوشی شدید میاورد یفیر خالص در (۳۵) درجه سیلیس میجوشد چند بارازاب سبکتراست در (۳۱) درجه برودت منجمد میکرددآب قسمت پانزدهم خودرا ازیفیر درخود حل مینماید امایفیر آب بسیار جزئی رامیتواند درخود حل نماید درهمه دواخانهامی فروشند وهرجا که درنوشته جات مطلق اسم (یفیر) برده شود منظور همین یفیر کوکرداست نه یفیر روح الارواح یامحرك القوی است.

بواسطهٔ تبخیر آنها است . یخ وبرف نیز خیلی زود تبخیر میشوند.پس ازاینها
معلوم شدکه اجساد داراى دو حرارت اند یکى حرارت ظاهر ویکى حرارت
مخفى حرارت ظاهر معلوم است .از جملهٔحرارتهـاى مخفى یکى‌هم‌حرارتى‌است که
اجساد درحالت‌بخارى‌خودمصرف‌میکنندیعنى میگیرند اما مخفى مى نمایند ومعلوم
نمى کنند واز روى تحقیق معلوم نموده اند که براى تبخیر صدمثقال آب جوشنده
آنقدر حرارت لازم است که با آن حرارت مى توان پانصد مثقال آب‌سرد را
جوشانید یعنى از درجهٔ صفر بدرجهٔ هشتاد آورد این حرارت را که در بخار
شدن آب مصرف شد حرارت مخفى گویند زیرا که آتش داد وآب گرفت .
اما میزان الحراره نه نمود . چون آب سردرا که روى اوجاق بگذاریم ومیزان
الحراره درمیان او نگهداریم از درجهٔ یك متدرجاً بقدر گرمى آب تا درجهٔ
هشتاد که آب بنا مى کند بجوشیدن همه‌را میزان الحراره نشـان میدهد ولى
بعد از جو شیدن هر چه آتش را زیاد نمائیم بیشتر از هشتاد درجه نمى نماید
تاآب همه جوشیده وبخار گشته تمام میشود پس حرارت زیاد که آب میگرفت
وصرف تبخیر خودمى نمود ان حرارت را از ما پنهان میداشت هر گاه‌ما آن
حرارت را خواسـته باشیم از آب پس بگیریم باید بخـار اورا ضبط نمـائیم
وتبرید بکنیم آنوقت بخار مبدل بقطرات مائى میشود وحر ارت مخفى‌یا مستترهٔ
خودرا آزاد مینماید همین طور است اجساد مایعه که بى جوش وآتش تبخیر
میشوند.مثلاً آب که در ظرفى گذاشتهٔ خودبه خود میخشکد. لباس‌ترکه‌بهوا
آویختهٔ خشك میشود.شدت وضعف مایعات نیز متفاوت‌است‌جوهر انگور زود
تر از آب.ویفیر گوگرد زودتر از جوهرانگور.وحامض فحمى‌سخت (ثابت)
از یفیرزودتر وهکذا تبخیر میشود یقین‌حالا درست‌حالى‌شدى‌که چرا ازفنجان
آتشین بواسـطهٔ تبخیر حامض فحمى سخت توانستیم یخ بر داریم زیرا که
حامض فحمى در تبخیر مسرعهٔ خود همه‌حرارت فنجان‌راجاب نمود وازمحل
خود نیزآنقدر جذب نمودکه تولید شصت درجه برودت گردید ودر لمحهٔ بصر
از میان آتش یخ برداشتیم. احمد گفت آقا حالاکه سخن ازانجماد آب درمیان
است این‌را نیز بیان نمائیدکه یخ‌مصنوعى را چه طور درست میکنند مگروجود

از قوانین فزیك است که در آینده بتو تعلیم خواهند داد وساختن یخ مصنوعی در اراضی حارّه که زمستان نیست ودر تابستان حرارت هوا بدرجهٔ هلاکت میرسد برای سکنه موجب امتداد حیات است . احمد گفت آقا مگر چنین مکانی هست که در آنجا زمستان و یخ و برف نباشد؟ گفتم این مسئلهٔ تو درست به آن می ماند که عالمی از فقیهی پرسید که تکلیف روزه گرفتن سکنهٔ (غرینلاند) که در داخلهٔ دایرهٔ قطب شمال است ویکماه آفتاب در افق آنها غروب نمیکند چیست؟ فقیه گفت چنین جای را خدا خلق نکرده حالا تو هم مثل او . چون از کرهٔ زمین که دروی ساکن هستی مطلع نیستی به خیالت میرسد که همه جا زمستان دارد وآب یخ می بندد . ترکیب انجماد مصنوعی چنین است که اگر کاسهٔ پر از آب را در زیر سرپوش ماشین (پنومات) یعنی مخلیة الهوا بگذارند وهوارا از زیر سرپوش تخلیه نمایند آب کاسه فوراً بنا میکند به یخ بستن این است که در زمینهٔ این قانون فزیکی چندین اسباب یخ بندی درست نموده اند همینکه سهولت

(رسم ۳)



(پربور) اسباب انجماد یا یخ بستن آب است که یك تنك آب در یکدقیقه یخ می‌شود از مخترعات (کارّه) است .

وارزانی اورا تا کنون باز بدرجهٔ مطلوب که دست رس فقرا باشدنیاورده‌اند.
از همهٔ آنها ساده وسهل که بی آتش وبخار ساختن یخ ممکن باشد ماشین (کاره)
است که در صورت (۳) می بینی تنك را آب ریخته بواسطهٔ سربند که از
(غودا پرچ) درست نموده اند سرش را قایم میکنند بعد بواسطهٔ دستهٔ نمره
اول هوار از میان تنك که به لولهٔ نمره دویم نصب ومر بوط است تخلیه میکنند
فوراً آب تنك از فشار هوا مستخلص شده بنای تبخیر میگذارد ابخرهٔ متصاعده
به میان حوض نمره سیم داخل شده درآنجا عرق گوگرد که میان حوض
ریخته اند ابخره را می بلعد ودرمیان تنك اول سوزنهای منجمده وکم کم انجماد
کلیه آب بعمل میآید آنرا برمیدارند وتنك دیگررا میگذارند و یخ بستن هر تنك
منتها یك دقیقه میکشد چون این ماشین نسبت بسایر اسباب انجماد سهل وارزان
است لهذا آنجا که یخ لازم است تحصیل او بیشتر قرین استفاده است .

در این بین ازیك گوشهٔ حیات صدای گریهٔ شدید اطفال برخواست قیل وقال
بلند شنیده شد از غوغا وکلمات بی ترتیب نتوانستم چیزی حالی بشوم محمود را
صدازدم اسد را صدا نمودم صادق را مکرر خواندم هیچ کدام آواز مرا نه شنیدند
ولی صدای همهٔ آنهارا یکان یکان میشنیدم نگران شدم دیدم اطفال چنان سرگرم
لم ولانسلم هستند که هیچ دعوت فائقه را مستعد اجابت نیستند . ناچار بسمت
غوغا روانه شدم. احمد قبل ازمن دو یدو بالطبع مخلوط شورشیان گردید رسیدم
معلوم شد اسد میخواسته ازخانهٔ زنبور که در باغچه همیشه دارم عسل بگیرد
نادست بسوی سبد یازیده زنبورها ازدوسه جاسر وصورت اورا بانیش گزیده اند
ماه رخ خواسته آنها را براند اورا نیزخسته اند زینب اینهارا دیده فریاد کشیده
آدمها ازهر طرف دویده جمع شده اند . یکی زنبورهـا رامیراند ، دیگری
اطفال رادلداری میکند، یکی بحرکت خلاف اطفال را توبیخ مینماید . للهٔ اطفال
از انفعال غفلت پرستاری موضفهٔ خود که مورث ویرانی خانهٔ زنبوروزجر
اطفال گشته سربه پیش افکنده میگریست . صادق آب آورده آدمهارا کنار
می نمود که سر وصورت اطفالرا بشویند . دیدم عجب تماشای غم انگیز است
حالت مجالس اطفال شصت سالهٔ مارا بیاد من آوردکه هنگام مکابره چه سان
بی خود میشوند، حرف ناتمام دیگری را فصل میکنند، همه دریك آن تکلم مینمایند

که مبادا یکی کمتر از دیگری لغویات خودرا بخرج بدهد مصاحب خودرا باتکان ولطمه متوجه خودمیدارند، ودرجزء چندین بی ادبیهای دیگر هنگام تکلم دست درازی وگردن بازی دست بهم زدن وخندهٔ بلند قاه قاه که شیوهٔ بیشتر از معارف ما است .

اطفال‌را بغل گرفتم بادست .خود روی آنهارا دم حوض شستم ماه رخ ساکت شداسد باز میگریست گفتم نور چشم من آرام باش در (عالم جهل) نوش بی‌نیش نیست توبی علم وبی اسباب وبی تدبیر لازمه میخواستی از عسل آن حیوان باشعور ومتمدن ووطن دوست منتفع بشوی آنهاسکنهٔ آسیا نیستند درمزرعهٔ (جهل) تخم نفاق نکاشته‌اند، ودرخواب غفلت وبی هوشی نه‌غنوده اند،سهل وآسان مغلوب اجنبی نمی‌شوند، وثروت خودرا بتاراج نمیدهند. هرگاه باوسایل علمیه وتدابیر لازمه‌پی تحصیل این حلاوت شفازامیرفتی نه‌اینکه ازعسل زنبور منتفع میشدی‌بلکه آنهارا چون (اویلا) انکلیسی دست آموزمی‌نمودی‌که مطیع اوامر توبا شند۰احمد گفت آقا یعنی چه واقعاً زنبور دست آموز میشود گفتم سند بی شبهه است درمائه هجدهم میلادی (اویلا) نام یك زنبیل زنبور دست آموز داشت آروپا را سیاحت کرد به علما وسلاطین نشان داد همه کس را غرق حیرت وتعجب ساخت زنبورها بفرمان (اویلا) در دو دقیقه پنجاه ودو حرکات مختلفه می‌نمودند،بایك فرمان پریده‌بسروصورت‌اومی نشستند، باایمای دیگری برخواسته‌به سر وصورت حضار می‌نشستند،وبه فرمان دیگر همه، یکجا جمع میشدند،بایك علامت جوقه‌زده مثل لشکر منظم هرجوقه درنقطهٔ می‌ایستادند،بایك اشاره همه میان زنبیل رفته منزوی میگشتند . احمد بسیار تعجب نمود گفتم نور چشم من آروپائی از برکت علم ودانش کل ملل سایر نقطه‌های جاهل عالم را دست آموز نموده همه مطیع فرمان آنها است.مگر اینکه ثروت‌وطن مارابافرمایشات اشیای‌نوظهور بی وجه وبی مصرف وکودکانه که هیچ یك درخور اقتضای احتیاج‌ما نیست بادست خودبه مملکت آنها جلب مینمائیم دلیل دست آموزی مانیست ؟ ؟ ماایرانیها اگر دست آموزی حیوان‌را معتقد نباشیم هزار کرور آدم دست آموز آسیاراکه مغلوب علم ونفوذ سی کرور آروپا نیست میتوانیم‌تماشا نمائیم شاید دراین تفکر قدرت علم‌را دریابیم وضعف خودرا اقرار نمائیم .

اطفال‌را گذاشتم بااحمد برگشتم به اوطاق، صادق آمد خبرداد که آقا مصطفی وکیل کومپانیهٔ جدیدکار خانهٔ تیزاب کنی وصابون پزی که تازه از غیرتمندان وطن تشکیل یافته ومرابه عضویت شرکت مستدعی هستند آمده ومی خواهد مرابه بیند . پذیرائی نمودم کتابچهٔ شرکت را آورده بود خواندم الحق درترتیب وتنظیم ونکات باریك دایر حقوق شرکاء وورات آنها ووظیفهٔ متشکلین شرکت وامورات داخله واداره وانتخاب رئیس وخرید وفروش فر وگذاری نشده . معلوم است که فصول این شرکت نامه مطرح مذاکرهٔ جمعی بوده ونتیجه خیال چند نفر اشخاص عاقل وبا اطلاع است زیرا که مشاوره در امور فرمایش حضرت ختمی مآب وفرمان خدا است . اگر تاکنون در بعضی مواد دائر مقاولهٔ نامه های اجانب اینطور دقت می نمودیم ومسئله را به صلاح دید عقلای ملت محول میکردیم از داخل وخارج احدی حق اعتراض مارا نداشت از تالیف این شرکت نامه بسیار مشعوف شدم دیدم بلی مرهونیت وقت اقتضای طبیعی خود را می نماید وشدت احتیاج وحشی را رام ومضطرب‌را آرام میکنـد همینکه بدبخت ترین ووحشی ترین ملل عالم آنها است که از اقتضای وقت وشدت احتیاج نیز رام وآرام نمی شوند، واز آواز رعدی این عالم ترقی که گوش فلك را کر ساخته لامحالة تاسی وتمثل به ملت ژاپون نمیکنند، واز خواب غفلت بیدار نمی‌شوند (حتی تاتیهم الساعة بغتة اویاتیهم عذاب یوم عظیم) .

این کار خانه یکی از شعبهٔ بسیار مهم تجارت است آنچه‌تا امروز درمملکت ما باسم صابون می پزند (پیه وخاکستر) را بهم مخلوط کرده وهیولای کثیفی درست نموده اسباب پاکی قرار داده اند بعد از انتشار این صابون وباز شدن دستگاه رخت شوری که بواسطه معلمه ها دختر های یتیم وفقیر مملکت را رخت شوری می آموزند ، واز آموختن این عمل بدی از ذل احتیاج میرهانند، آن وقت همه کس خواهد دید که دروطن ما احدی پیراهن تمیز نمی پوشیده ودستمال تمیزبه کیسهٔ خود نمیگذاشته ومیداند که جهل وبی عامی مملکت ما واقعا منتهی بجمیع جزئیات لابد منه بشری بوده، همینکه بایدصد شکر بکنیم که ملت ما هنوز به پیراهنهای سر دست وچاك آهار زده یابعبارت دیگربه

قلاده‌های آهاری آروپا که (مفرنکهای) بی.... ماجزء چندین تقلید دیگر مقلد هستند معتاد نشده اند . چون حالا در آروپا علما وعقلا از این عادت مضره که سالی بیست کرورتومان تمام میشود یعنی تنها خرج آن قلاده‌های اناث وذکور فرنکیان است چارهٔ استخلاص میجویند ، وبانی اورا لعن ونفرین میفرستند. حالا که ازیمن مساعی غیرتمندان وطن صابون معطروخوش رنك وخوب و ارزان داریم قباهای دامن پهن اجداد خودمانرا باده وصله پاك شسته میپوشیم وهرگز تشابه قوم دیگر وتقلید اجانب را نمیکنیم . سابق این کارخانه را نمیشد درایران دایر نمود زیرا که یك اجزای مهمهٔ آن (قلیه‌داش) است (سود) باقلیه‌داش ایران نمیشد صابون خوب وخوش رنك (٥) به‌عمل آورد بعد از انکه (لبلان) کیمیاگر فرانسوی ازنمك طعام که درهرجا وفوردارد قلیه داش تحصیل نموده عمل صابون پزی سهل گردید . چون نمك مملکت ما بسیار است این کومپانیه اول کارخانهٔ قلیه داش باتیزاب کشی درست نمود وبعد کارخانهٔ صابون پزی را دایرساخت باوجود اینکه ازصابون قدیم ارزان میفروشند باز بسیار منفعت میکنند.

---

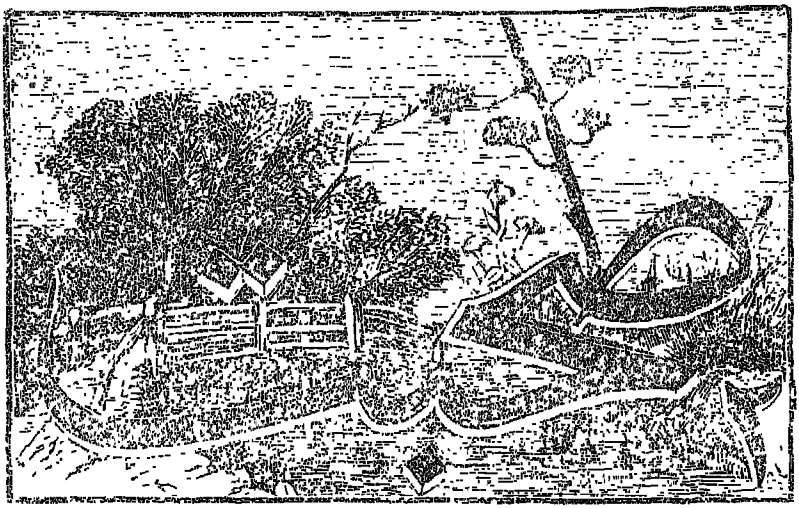
[٥] درمسکوسه چهار نفر ایرانی دیدم (ویزتکهٔ) دم درازی دربر و(سلندر) کلاه فرنکی برسر معلوم شد فیروزه وبعض مال ایران را دست فروشی میکنند یکی از آنها صاحب مغازهٔ بزرك ومنسوب به‌یکی ازتجار دزد ایران است. مطلق از فرنکی مآبی کذشته وبه‌درکهٔ سفلای بی‌ادبی رسیده ودرهوشیاریرا برروی انسانیت خود مقفّل داشته وکلیدش‌را شکسته ولکهٔ ملت ایران شده. یکی ازآنها کفتم که چرا تا این پایه تقلید اجنبیهارا میکنی توکه مسلمانی ومشرقی شباهت قوم دیکر وانکهی مغربی به این شدت چه نفعی به‌حالت تو دارد وحال انکه هرروس دراول نظر واول تکلّم میداندکه تو ایرانی هستی. کفت آقا چه بکنم کاراست افتاده‌ایم!! هرکس غیرت دارد عبرت بکیردکه کدام روس یافرنکی یادیکری دروطن‌ما لباس ملی خود را تغییر میدهدچرا بایدما از لباس دامن پهن خودمان عارنمائیم واصل عاررا نفهمیم. مکر باهمین لباس دامن پهن وقتی نصف دنیارا مالك نبودیم ؟ بلی درروسیه چون نزدیك شمال وبیشتر برودت دارد نمی توان با کفش ایرانی راه رفت باید چکمه پوشید وپای‌را از صدمهٔ سرما بیشتر محفوظ نمود ولی هرکس بخواهد درایران چکمه‌را متداول نماید دشمن ملت خود میباشد باید تدبیری نمودکه دخل مملکت‌را زیاد کرد وکرنه از تراشیدن مخارج جدید فایدهٔ بحال‌ما مترتب نیست وانکهی وضع مملکت وهوای وطن‌ما مقتضی کفش وجامهٔ کشاد وقبای چاك دار است اما ازشدت جهل جهال‌ما مثل بوزینه فوراً بهر جاروند وهرکس‌را به‌بینند مقلد اومیشوند لباس وزبان ورسم عواید خودرا فراموش مینمایند زیرا که بوطن خود محبت ندارند ووطن معشوق آنها نیست البته وطن نیز از این ابنای ناخلف وبی غیرت خود بیزار است.

احمد گفت آقا نمك مفسد صابون چه‌گونه اجزای عمدهٔ اومیشود گفتم تفصیل این برای توبی لزوم است . درعالم عنصر مواد متضاده بر حسب تعین است نه از تباین‌ما هیت آنها. قلیه داش‌را اوایل درآروپا والان در ایران از سوختن بعض نباتات‌که درخشکی وته آب میروید ودرانهامادهٔ (ناتر) حامض فحمی دار زیاد است تحصیل میکردند حالا باتعلیمات (لبلان) از نمك طعام تحصیل می‌نمایند طریقهٔ تحصیل اوچنین است که اول نمك کوبیده‌را باعرق گوگرد خمیر میکنند بعد از آن میان تنورهای گرم سرخ‌شده میگذارند نمك تفریق شود ومبدل به (ناتر حامض فحمی‌دار) یعنی قلیه داش میگردد واورا درکارخانهٔ صابون پزی وشیشه سازی وگاهی صاف‌شدهٔ اورا در دواخانها مخلوط بعضی ادویه‌جات نموده میفروشند (٦) (٧) احمدرا دراین جاصدا نمودند وصحبت ما ختم شد .

---

[٦] نمك مرکب از (خلور) و (ناتر) است یعنی یك جنبهٔ نمك مادهٔ ملحیه است ویك مادهٔ اوقلیه‌داش است هروقت علثرا باعرق کوکرد خمیرکرده به کرم خانه کذاشتند مادهٔ ملحیهٔ میرود ومادهٔ قلیه داش اومیماند .

[٧] مطابق کتاب رسمی‌سال ١٨٨٧ مطبعهٔ پطربورغ (پاول‌آرلوف) درروسیه درچهل وهشت کوبرنه (ایالت) سیصد وهفتاد وسه باب کار خانه صابون پزی دایراست سالی دو ملیان نیم تقریباً صد هزار خروار صابون میپزندوبه نه ملیان ودویست هزارمنات میفروشندوازاین قرار هرکاه روسیه‌را صد وبیست ملیون نفس حساب نمایم نفری هفتاد مثقال درعرض سال صابون مصرف میکنندیا میکوییم که روستائیان‌مطلق صابون‌رانمی‌شناسند ودرجهٔ پاکی‌را عیار صحیحی دردست است ازاینجا نباید آسوده‌شد که ناتمیزی‌روستائیان مملکت هم جوار عذر ناتمیزی شهریهای ایران‌میتواند بشود ماایرانیهای متشرع چون‌اساس مذهب‌ما برپاکی وتغسیل است الساعة مسئلهٔ واجب‌تر ازاصلاح این نداریم طهارت شرعی‌ما باید به این کثافت‌عرفی‌که داریم غالب شود واورابی عود تابودکنند .



اطفال بباغ میروند • احداث باغ زنانه • عزیزه طرح ... • ما باطفال ... [illegible] •
عواید قدیم ما همه از روی حکمت است • از اسمان خون میبارد • وشیر میبارد • و برگ میبارد •
مسلخهای ما معدن کثافت است • شرح معالجهٔ ناخوشی خناق •

امشب شب آدینه بود به احمد ومحمود گفتم برای اقوام متوفی سورهٔ مبارکهٔ یس تلاوت نمایند وسایر اطفال سورهٔ فاتحه بخوانند درعوض این تلقین ثواب فردا وعده نمودم آنهارا بباغ ببرم. اطفال اسم باغ را شنیدند مشعوف گشتند ومشغول شدند ماهرخ واسدکه بیشتر حریص گشت وباغ هستند ازشوق این نفع بی‌مایه وزحمت به او ازجلی ولحن بابلی میخواندند . وقت صبح ازوجد سیرباغ برخلاف ایام دیگر خیلی زود برخواسته ومشغول تدارک سفر یکشبه شدند.

ماهرخ عروسک‌های خودرا میان صند وقچه‌می چید . زینب سوزن ونخ وانگشتانه وپارچه‌ها که برای لباس عروسک (لعب) ماهرخ حاضر نموده بود برمیداشت که درباغ اندازه گرفته بدوزد. محمود درگوشهٔ آسوده نشسته تماشای چید واحید اطفال رامی نمود بنوعی که گویی دراین سیر همراهی واشتراک ندارد وچیزیرا لازم نخواهد داشت. اسد شمشیر چوبی وطپانچهٔ هوائی خودرا صیقل میداد به کمر می‌بست وبه آنها نگاه نموده منهورانه دلی می‌نمود . احمد کتب وترسل ترسیمات وجعبهٔ الوان نقاشی خودرا جمع مینمود وبدوات قلمدان خود مرکب میریخت که درباغ درس ومشق فردائی خودرا حاضر نماید. ومن چند نسخه روزنامه وبعض کتب نافعه به بوقچه می‌بستم که درباغ بخوانم. مادراطفال بتدارک

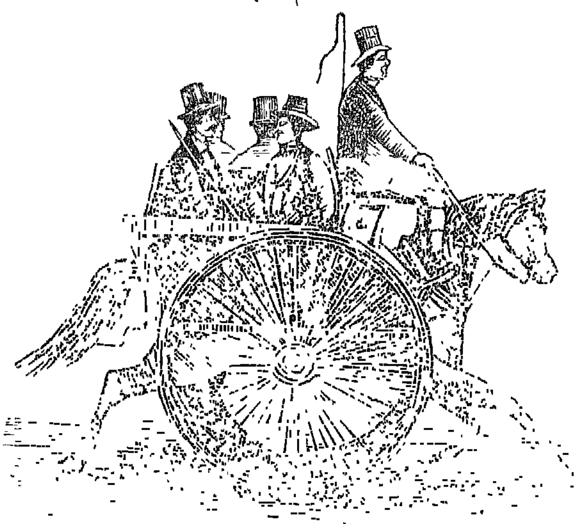
اکل وشرب مشغول بود صادق اسهار ازین میکردیکدفعه متنبه‌شدم ومتفکر گشتم دیدم این تهیهٔ سفر مختصر درنظر تحقیق ازتلون طبایع واستعداد ابنای بشر دفتری است بسیار بسیار مفصل هرکس بهرچه طالب است اورا می‌جوید،وبی اومی پوید،وهرچه دارد اورا می‌نماید،یك طفل لعبت‌های کودکانهٔ خودرا می‌چیند وبهتر از اوی‌چیزی نمی‌بیند.یك طفل اسلحهٔ طبیعی خودرا برای آرایش لعبت دیگری حاضر می‌نماید. یك‌طفل جنك دوست شمشیر وطپانچهٔ خودرا صیقل میدهد.یك طفل کاهل دست از تدارك اسباب تعیش خودکشیده درگوشهٔ نشسته کارهای خودرا باطمینان هرچه بادا بادبمرور زمان‌محول‌مینماید، ونمی فهمدکه هنکام لزوم اقل صعوبت اوذل احتیاج است . یکی از فرط غیرت طبیعی بجهت اینکه ازهمسالان خود منفعل نشود درباغ نیز مشغول تدریس است.دیکری به خواندن اخبار صحیحه وکتب علمیه وتحصیل اطلاعات وقایع عالم که موجب‌مزید بصیرت ، وتزکیهٔ‌نفس، وتهذیب‌اخلاق ، وتوسیع دایرهٔ تجربهٔ آدمی است سعی میکند. یکی حسب‌الوظیفه اسباب سدجوع وتسهیل تهیهٔ غذاء وآسوده‌گی دیگران راکه‌پرستاری آنها بحکم یك‌سابقهٔ نامعلوم ودیعهٔ‌دیانت وکفایت اوست فراهم میآورد که از سوء استعمال آن سابقهٔ موظفه درپیشگاه قدس عدل وراستی‌مسؤل ومغضوب نگردد . دیگری درصغرسن خودکه مخصوص تحصیل تعلیم وتربیت است زحمت مختصر تدریس‌را نکشیده ونصایح مشفقین خودرا بصدمات آیندهٔ خود از اتلاف ایام گران بهای صباوت نه‌نیوشیده بعد از فوت فرصت از قبر غفلت‌سر برداشته (یالیتنی‌کنت ترابا) میگوید مشغول کارهای پست از قبیل نوکری ومهتری میشود .

قدری‌در این عوالم تعقل نمودم‌نکته‌های عجیبه وغریبه‌ازتفکراوضاع‌عالم‌دریافتم وخودرا درساحل دریای حکمت بی انتهای خلقت مبهوت ومتحیر دیدم .

اطفال حاضر شدند آنهارا ردیف سوار نمودیم خودمان پیاده روانه‌شدیم دیدم دواسب قوی‌فقط چهار طفل را حمل میکنند . اگر در وطن ما(اراده) متداول بود ودو اسب می‌بستیم همهٔ ما که هشت نفر بودیم درکمال‌خوبی سوار میگشتیم نه پیاده میرفتیم ونه از حرارت آفتاب منزجر میشدیم زحمت حیوان نیز پنج مرتبه کمتر میشد. زیراکه چهارپا ازسهولت‌جرخهای (اراده)درروی

راه غیر مفروش که پست و بلندی جزئی دارد پنج بار . ودرروی راه (شوسهٔ) سنك ریز هشت بار . و در روی راه (رس) دار یعنی آهن گرفته پانزده مقابل بارخود را حمل مینماید یعنی اگر اسب در پشت خود سی من بار میبرد هرگاه به ارابه به بندد از صد تا پانصد من میبرد . اگر خر پانزده من می برد در ارابه از هفتاد تا سیصد من حمل میکند با یك قران خرج یك روزی یك اسب میتوان کار بیست اسب را دید . بهر حال نداشتن ارابه در وطن ما یکی از معایب چشم انداز ما است که لگزیها نیز حق تمسخر او را دارند علی الحساب همهٔ اینهارا می بینیم ، ومی فهمیم ومیدانیم ، ولازم داریم . ولی ذرهٔ در اسباب تسهیل واجراء عملیات نافعه متحرك و مقدم نمی شویم وعذر ماهمین بس که گوئیم (اجداد ما نیز این طور آمدند ورفتند) زحمت پیاده روی را طراوت باغ خیلی زود از نظر ما محو نمود وارد شدیم اطفال چون مرغی که از قفس پریده باشد بهر سوی درخیابانهای وسیع میدویدند . اثمارالوان یکی بیشتر از دیگری جاذب میل آدمی بود ، گلهای عجیب وغریب ومعطر وخوش رنك واقعاً آدم را (واله) مینمود . (به به) صدای شورش آب و آواز موسیقی برگها که از نسیم روح پرور بهم سوده میشوند نمونهٔ نغمات طیور بهشت موعودی است ، همهٔ این درختهای کابار وگلهای شگفت انگیز واثمار درشت ولطیف از برکت باغ (بانانیکی) نباتات است که بعداز پنجاه سال غفلت بالاخره درهمه شهرهای معظم ایران بخصوص درتبریز که هوای لطیفش روح افزا وفرح انگیز است بعمل آورده اند اگرچه دوقرن

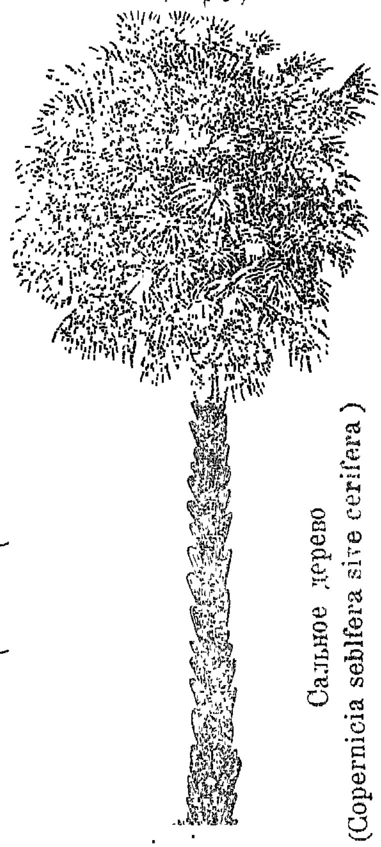
(رسم ٤)



رسم ارابهٔ طرح جدید که درمملکت امریکا تازه اختراع نموده وبك اسب نُوی نیم نفر را حمل میکنند .

دیر ولی دل پزیردرست نموده اند(۸). (ومن آنجا تحصیل نموده کات بعمل اورده‌ام) باغ نباتات دریك فرسخی تبریز عبارت ازششهزار ذرع طول واین‌قدرها عرض مساحت سطحی است که خصوصا هواء مکانیت آنجا را آقا میرزا محسن اردبیلی حکیم نباتات که از اجلهٔ علمای این فن شریف ومعروف آروپا است ازهرجهة مساعد مقصود یافته‌واحداث نموده(لقب خانی را تکلیف کردند قبول نه نمود) این شخص وطن پرست وغیرت مند درترقی نباتات وعموم‌مغروسات وطن شب وروز بایك شوق مفرط کار کرده‌چندین کتب ورسالها درخواص وتربیت نباتات واشجار نوشته طبع نموده وانتشار داده کتاب(کشف الاسرارفی‌طبایع الاشجار) اوکه بزبان انکلیس ونمسه وفرانسه وروس ترجمه شده بالاتفاق یکی از کتب دائم الحلی عالم علم است وبی‌نظیری‌اوومسلم کل علماست. خداوند امثال این حور

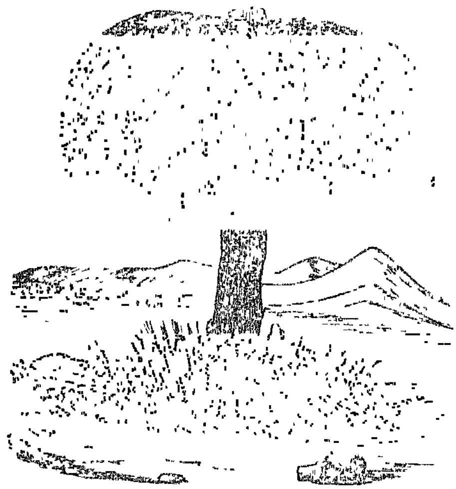
(رسم ٥)



Сальное дерево
(Copernicia sebifera sive cerifera)

[۸] باید دانست که خداشناسی‌درتحقیق‌وتعلیم نکات بی‌پایان عالم خلقت است نه‌درافسانه خوانی وتعجب درسر تیزی خارهای بیابان اگرما بدانیم که ابدان نباتی چه کونه بهمان اندازهٔ طبیعی که درموسم خزان میرسد درمیان دانهٔ تخم خود گنجیده میباشد ومندرجامسوجه‌های ذره بینی اوکه‌هم حاملهٔ تولیددانه‌های مثل خوداست چه کونه نامی شود وچه‌سان قوهٔ نمورا که روح حیات‌اواست درهر جزء لایتجزای‌خود بالسویه دارد وعروق‌حسیهٔ‌انهاتاچه درجه‌مثل بدن حیوانی ازتخدیش خارجی منشرح ومنقبض میکردند واز امراض فردی ومسری ناخوش میشوند ومیمیرند وعموماً بلاواسطه وبعضی بواسطهٔ مکس وپروانه وسایرین تزویج‌مینمایند وغاز حامض فحمی ومواد معدنی را مثل غذای آدمی میخورند وتنفس میکنند وشبهامیخوابند [*]

اشخاص نانجیب وطن پرست و تربیت یافته را در آینده زیاد خواهد کرد تا خلاف ما را بگناه جهل ما معذب نه نماید. و برای ایشان در نجاتی از رحمت واسعهٔ خود بگشاید. این باغ سه قسمت است در یك قسمت اشجار دیرپا و قوی که برای تعمیرات بکار می آید پانصد نسخه از همه بلاد گرم و سرد و معتدل عالم اصله و تخم آنهارا آورده وکاشته هرکدام باهوای ایران مساعد تر واست تکثیر نموده اند. یك قسمت اشجار میوه دار است از (گلابی) دانه سیصد مثقال (سیب) دانه سیصد مثقال (به) دانه سیصد مثقال تا (کردو) دانه بیست مثقال و از این قبیل هر چه در عالم میوهٔ لطیف وخوش طعم پیدا شده بهمان قرار آورده و پرورده و تکثیر نموده اصله های یك سالهٔ آنهارا بادستور العمل تربیت آنها و به قیمت نازل بهمه کس میفروشند. قسمت سیم نباتات ادویه جات و انواع گلهای همه فصول سال است که این قسمت باشرح و بیان بپایان نرسد. هر چه درروی زمین گل و گیاه غریبه پیدا شود همه در آن قسمت



(رسم ۷)



(رسم ٦)

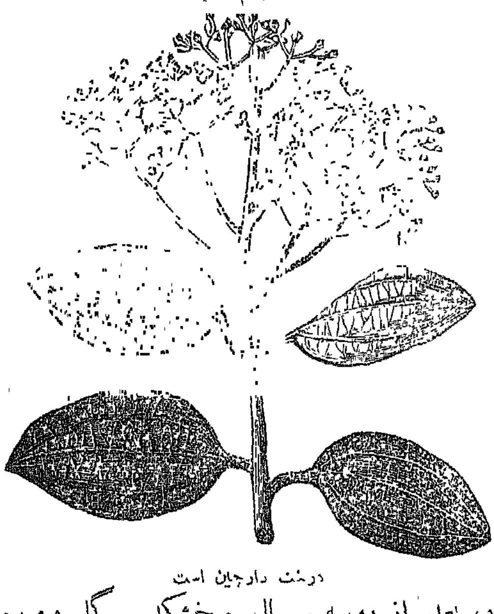
موجود است و از همهٔ آنها اصله و بوته و تخم همه کس میتواند بخرد و در باغچه و مزرعهٔ خود بکارد. مخارج این باغ صد هزار تومان شده و الان سالی پنجاه

[*] و در زمستان همه قوای باطنی خودرا بریشهٔ خود میدهند که از صدمهٔ برودت محفوظ نماید و در بهار دوباره پس بدهد آن وقت در کمال جرات میتوانیم بگوییم (الهی عرض و طول عالمترا توانی در دل موری کشیدن. نه وسعت در درون مور دادن. نه از عالم سر موئی بریدن.

هزار تومان بعد از وضع مخارج خود وگرم خانهٔ مبسوط اوکه در کل فصول سال جمیع اثمار متخیله‌را میتوان از درخت چید وخورد بدولت مداخل میدهد. برای مزید بصیرت صورت چند نسخه‌را از نباتات واشجار این باغ در این جا درج میکنم، واز شرح آنها که ورای اطلاعات محدودهٔ این عبد ومفید اهل معنی است چون هنوز محبوس عالم صوریم میگذریم، ومنتظر میشویم که فضلای وطن بیرق افتخار شرح علم نباتات‌را در عرصهٔ نوشته جات خود بر افرازند واین عبد بی بضاعت‌را بذکر خیر وطلب مغفرت یاد نمایند .

اطفال باغ را میگشتند دیدم احمد میخواهد بدرخت هولو بر آید ومیوه بچیند مانع شدم سپردم بدرختها دست درازی نکنند هرچه میل‌دارند ازباغبان بخواهند وگرنه هرکس در باغ حسب الخواهش هرچه میخواهد بدرود یابچیند دون از اینکه خودسری وبی نظمی وبی تربیتی است درختها نیز ضایع میشود. اگرثمررا نارسیده بچینند بند درخت سال آینده از آنجامهد میوه نه‌بندد. به‌همچنین گلهارا باید بامقراض چیدوگرنه آهسته باچاقو برید اگر بادست به چینند رگهای حسیه‌ونامیهٔ آن‌شاخه‌می‌میرد وازمردن‌هر شاخه‌ضعف

(رسم ۸)



درخت دارچین است

بر بدن اصلهٔ اوغالب میشود، بعد از دوسه سال میخشکد . گل ومیوه‌را چنان با احتیاط باید چید چگونه که موی سر اطفالرا باید با دقت واحتیاط برید وتراشید زیرا که اطفال گلهای شکفته وثمرات درخت انسانیت هستند سایر ازهار واثمار وسیلهٔ حفظ وجود آنها خلق شده وما بدبختانه از ان مسئله دور واز این معنی بیگانه هستیم ودر حفظ صحت وتعلیم وتربیت

این ودایع خداوندی که از اتفاقات سیئه در ساحت جهالت ما نشوونما میکنند ذرهٔ وظیفه شناسی وعدل وانصاف ملاحظه نمی نمائیم [۹] اگر انها بدبخت نمی بودند وباین استعداد طبیعی در خاك علم کاشته میشدند واز ابر معرفت آب میخوردند واز باغبان رحمت تربیت می یافتند گل سعادت می شکفتند وثمر برکات می چیدند

(رسم ۹)



(Noli me tangere) Не тронь меня

میتوان خداوند خالق این سلسلهٔ بی گناهرا که در سایر ملل متمدنه ثمرهٔ فواد، ودر وطن ماهیولای بی شعور هستند شاهد قرار داد، که آنها در هیچ نقطهٔ دنیا حتی در جزایر محیط کبیر وافریقای مرکزی نیز از بی مبالاتی مربیان تا این درجه محروم ومظلوم نیستند که ما آنهارا نموده ایم ومی کنیم. پارسال در مکتب بلدیهٔ (مرو) پنجاه نفر طفل ترکمان تحصیل خودرا تمام نموده یکی از آن اطفال فارغ التحصیل

[۹] تراشیدن موی سر اطفال یا جوان وپیر دروطن ما بهمه کس معلوم است تیغهای زنگدار ولته های چرکین که باستهٔ تیغهها پیچیده اند معنی کثافترا مجسم کرده واطفالرا بانواع ناخوشیهای تحت الجلد دوچار میکنند هر کس دقت نماید می بیند که هم خود وهم اطفال خودرا همیشه باین ناخوشیها بدست خود دوچار نموده کاهی زنك تیغها بخون اطفال که وقت تراش می برند مخلوط میشود ومؤدی بمرك وناخوشی متمادی میکردد دکاکین ووفوطه وکاسهٔ آب وتیغ سرتراشان مارا بخصوص کیسه بند سرتراشان بازار کرد یا میدانها باچرمی که تیغ راصیقل میدهند وآبی که باچندین قطرهٔ اوسر دونفر روستائی را تراشیده اند هرکس یاد آورده میداند که ما از (زولس) ها چندان تفاوت نداریم . خزانهٔ حمامهای ما که روزی پانصد نفر آدم توی او غسل میکنند وجهال واطفال ادرار می نمایند چون اساس کربت آبرا بتغییر طعم ولون کذاشته ایم علی الحساب بهمان قرار هست وکویا صد سال دیکر هم خواهد بود عجبا اشخاصیکه برای خوردن چای چه سلیقه ها چه سوزنیها چه مجموعها چه تنك ها به شرح میدهند واز روی فرش فرش دیکر می اندازند وجمیع حواس خودشانرا به این جزئیات بی معنی حرام مصرف میکنند دوسه سال خودنمائی نموده وبعد دکان خود فروشیرا میبندند عوض این همهٔ اسراف ومشغلهٔ اطفال که مطلقا زیبنده وشایستهٔ مرد عاقل وغیرتمند نیست هرکز خیال نکهداشتن یك فوطه وتیغ مخصوص را نمی کنند که منتها پنجهزار قیمت دارد .

هر وقت سرتراش بیاید اول دست اورا باصابون بشوراند وبعد باتیغ وفوطهٔ خود سر خویش واطفال خودرا تراش نمایند ودرپاکی وتمیزی آب غسل که استنشاق ومضمضه میکنند وبعد از بیرون آمدن از حمام دوروز تعفن او از دور شنیده میشود هرکز دقت نمی نمایند وقابل ذکر نمیدانند زیرا که همه کارهای ما از روی تقلید است نه شعور (ای بسا لعنت بر آن تقلید باد)

بعموزادهٔ خود به خراسان مکتوب فرستاده بود ازجائی بدست من افتادخواندم تفصیلی از اوضاع مکتب وتربیت متعلمین نوشته وکاغذرا باین کلام خدا ختم نموده بود (فاعتبروا یا اولو الابصار لعلکم تنتبهون) خواندم، وچون طفل باهای های گریستم .

وقت عصر نزدیك بود عزیمت شهررا مصمم شدیم ناکاه ابرها از اطراف متراکم گشته بارش شدیدی بنای باریدن گذاشت ناچارشب‌راماندیم‌با (تلفون) که دستکاه ناقل صداست واز باغ تا خانهٔ ما ممتد است خبر دادیم که در خانه منتظر ونگران نباشند .

اگرچه اطفال خوشحال بودند که شب در باغ می مانند اما من میدانستم که لذت امروزی از دماغ آنها خواهد آمد همین طور همشد . وقت غروب در خانهٔ خوابگاه اطفال از کثرت پشه امکان زیستن بهیچ یك ازما بااینکه از طفولیت معتاد سم این حیوان موذی هستیم نماند . ماه رخ گریه می نمود اسد از او بدتر می گریست لذت امروزی باغ نه‌تنهابر اطفال برهمهٔما حرام‌شد.دیدم جمیع لذائذ عالم اینطوراست اگرساعتی‌آسوده‌بسر بردی‌ومحظوظ شدی ساعت دیگر باید زحمت بکشی ومتأذی باشی وضع دنیا چنین است فقط آسوده کسانی است که بی لذت میروند ودر این دنیای حیرت بآسوده‌گی قلم کشیده اند واز این جهة آسوده گی را درمعنی خود نائل شده‌اند. گفتم صبر کنید الآن شمارا از این زحمت میرهانم .

اول دادم چراغ‌را از اوطاق خواب به خانهٔ مجاور بردند بعد بقدرقسمت هشتم یك مثقال (بیره اوتی) را ریختم روی یك پول سیاه کبریت را سوخته از بالا چنان گرفتم که توتیا مشتعل نمی شد اما میدود بعد از یك دقیقه همهٔ پشه‌ها باصدای نا پسند خودشان بخانهٔ‌مجاور پریدند فوراً در را بسته اطفال را خوابانیدیم ویك پشه در خوابگاه نماند. این فقره خیلی مجرب است همینکه زیاد سوختن توتیا به آدمها نیز درد سر آورد باید باندازهٔ بزرگی خانه از ربع تا نیم مثقال سوخت وفوراً در وپنجره‌را بست وآسوده خوابید .

(سم ۱۰)



Саговникъ (Cycas sive frondosa)

احمد از این دوای مؤثر خیلی تعجب میکرد و دردل صحبت می‌نمود که فردا در مکتب فلان حرف را خواهد گفت فلان مسئله را از معلم خواهد پرسید کم کم رشتهٔ سخن را کشید بر سرآن و بارش دیگر نخواهد گذاشت که بخوابم گفتم نور چشم من صبح زود روانه خواهم شد بهتر است که بخوابی. گفت آقا از قراریکه من می بینم ما سخت در خوابیم و هرگز بیدار نخواهیم گشت پس شما که تحصیل معارف و صرف ایام جوانیهای آدمی را فقط باین عمل مقدسه توصیه و منوط میدانستید حالا چرا مسئلهٔ مرا بی جواب میگذارید؟ دقت طفل را بسمع قبول استماع نمودم و ازوی عذرخواستم

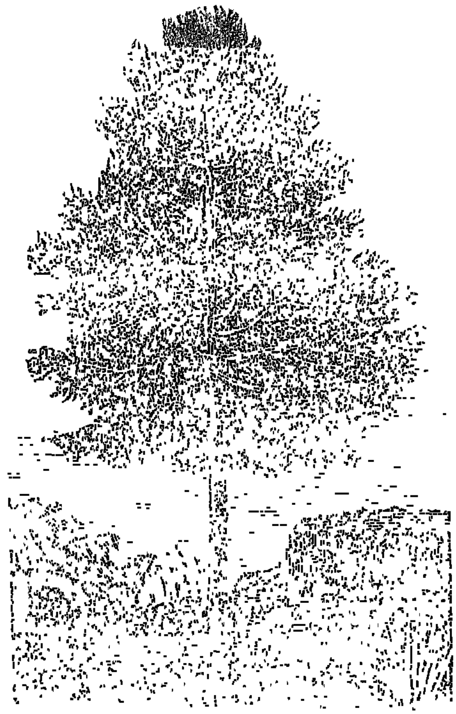
وگفتم هرچه میخواهی بپرس آنچه میدانم بیان میکنم . (۱۰) و (۱۱) احمد گفت آقا معلوم است که چه قدر درعرض سال در روی کرهٔ زمین بارندگی میشود؟ گفتم البته معلوم است هرقدر درعرض سال آب از روی زمین وسطح رودخانها وبحار واشجار وعرق آدم وحیوان خشك میشود یعنی بخار شده مخلوط هوای محیط ما یا (اتمسفر) مامیشود همان قدر نیز از آسمان درعرض سال بزمین باران می بارد وانگهی حالا مشخص نموده اند که بکدامین نقطهٔ زمین

(۱۰) اطفال مابی استثناء از اطفال سایر ملل عالم بالفطره هوشیار وذکی وبا فهم ومؤدب هستند مسائلی که ازعلم حساب درمکاتب ابتدائیه باطفال مغربیان بازحمت یادمیدهند اطفال هشت سالهٔ ماآنهارابی تعلیم میدانند این یکی ثابت شده که اطفال ایرانی درمعلم خانهای اروپ همیشه از اطفال سایر ملل بهتر تحصیل میکنند وعموما دردادن امتحان ممتاز بوده اند همینکه ما اطفال خود مانرا نمی شناسیم هروقت حرف حق یاسخن معقولی میزنند حمل برفضولی آنها میکنیم [illegible] طبیعی آنها میکنیم هرچه میپرسند عوض جواب متغیر میشویم میگوئیم تو طفلی با این مقوله ها چه کار داری . بلی اطفال باید لغو وبد ودروغ نگویند غیبت وتمامی نکنند . سخن دیگری رافصل نمانند . فرمایش ثقهٔ والدین رابی تعریف بعمل آورند . بی دعوت سر سفرهٔ ناهار نیایند . بی اذن جلوس نزد بزرگان ننشینند . بیموقع ومطابق باشد حرف نزنند . وظایف ادبیه را جزء واجبات شمارند . ودرتکالیف تمدن خود را مسئول بدانند . نه اینکه اگر نگوید این طعام شور است نمی خورم نگوئیم غلط میکنی باید بخوری . یااینکه نگوید این درخت کج روییده بگوئیم فضولی مکن . وظیفه ما اینست که درجواب آنها درهرجا بلی نگوئیم . هرچه میپرسند اگرلغوو بی معنی وباطل است بعدم تکرار آنمقوله ها نصیحت نمائیم واگر دایر علم واطلاع است جواب بدهیم بلکه آنها را باید درقول وعمل آزاد بگذاریم باطبیعت خودرا ابراز کنند واز آن میان آنچه شایستهٔ حفظ وتکرار است به آنها تشویق بکنیم وانچه در خور سلب نمودن وترك کردن است متنبه نمائیم بااطفال باید دوستی نمود این موجودات ساده وبی گناه بیشتر از تقرب صاحب شایستهٔ دوستی هستند (یعنی محبت فوق اولادی) وظیفه نام گرامی پدری وامتیاز اداره وسرپرستی ما تبعیت اطفال همین تشخیص آزادی محدود واطمینان بی سرحد این ودایع نابالغ خداوندی است که مادرسوء استعمال این وظیفه درپیشگاه عدل وحسیات عمومی مسئول هستیم حالا هم وقت بالطبع مقتضی است که قدر اولادهای خودمانرا بدانیم وبه حالت انها بهتر مواظب بشویم وبدران جسمانی وروحانی مانیز درقید ازادی ماهمین قواعد مشروعه وممدوحه را وظیفهٔ ریاست وقضاوت خودشناسند تادرمیان خادم ومخدوم رشتهٔ محبت تابیده وممتد وبا دوام گردد وگرنه پیش بندی حسیات ذی شعور بااقتدار بشری محال است . نگاه دار سر رشته تانگهدارد .

(۱۱) یاددارم طفل مستعدی بیك نفر شخص معقولی گفت که آلت ابری پنجره های ماخیلی بد است اولا زحمت ومخارج زیاد دارد بقیمت یك پنجره سه پنجره بی الت میتوان ساخت . دوم گرد وخاك بزاویه های معوج او می نشیند وازتابش روشنائی که مقصود اصلی است مانع میشود اگر ترکیب اورا تغییر بدهند وعوض این شیشه های الوان ذره ذره جامهای الوان بزرگ نصب نمایند ودرزمستان پنجره های موقتی ازبیش روی انها نگذارند هم بقشنگی وشکوه وتابش ضوء بیشتر مناسب باشد وهم روی کرسها کاسهٔ اب یخ نبندد درجواب این مسئلهٔ خنده ونفیده به اوگفت تو طفلی ازسرت بزرگتر حرف میزنی یعنی رجال شصت ساله بقدر طفل هفت ساله هم نمیدانند (الان که خودم شصت سال دارم می بینم که بقدرطفل هفت سالهٔ علم ندارم) الوانی شیشهٔ پنجره های ایران از روی تجربه وحکمت است وچندین محسنات دارد اولا برای نفوذ سمت شرقی دروطن ماتابش افتاب در تابستان بیشتر بوده واز انرو روشن نوکرم تراست که شیشهٔ الوان این دوفقره بسیار تنزیل میدهد وحدت ضوءرا برای باصرهٔ سکنه ملایم مینماید . دوم برای عادت ممدوحهٔ حجاب اناث ما بکسان اجنبی که دراطاق نشسته اندمانع دیدن عابر نامحرمان است . سیم الوان منوره مخصوصا فرح انگیز است . چهارم ازسه و بسراه ازهزار فرسخ سازق بایست شیشه را در قوطی با اسب وشتر حمل بدهند اوردن جامهای بزرگ قطعه محال بود همینکه حالا راه اهن تا بیست فرسخی ما رسیده ازهزار فرسخ در پنج روز میتوان جامهای ده زرع مربع اورد ونصب نمود پس انچه در وطن ما معتاد است خالی از حکمت نیست وهرگز نباید ترك یا تغییر داد مگر انکه فایدهٔ او از اولی بیشتر باشد بشرط حیات همه عوائد خود مانرا در مجلدات احمد به اقتضای موقع تشریح خواهم نمود باید هرچه داریم اورا سخت وقایم نگاهداریم عوائد ورسوم والبسه وتعمیرات واسباب نکوه سایر ملل مقلد نشویم وجز علم وصنعت مطلق قولی یافعلی ناحرکتی از دیگران استعاره نکنیم .

چه‌قدر در عرض سال باران می آید . باران عبارت از بخار آب مخلوط هوای محیط ما است (اتوموسفر) که در صورت سیری هوا بحکم یك قوهٔ مخفی غلظت یافته یعنی ابر میشود ودرصورت قطرات کوچك وبزرك بزمین میافتد همینکه وجود ذرات گرد وغبار درهوا بغلظت بخار آب یابه تراکم اظلال لابد منه است وگرنه تنها سیری هوا وتنزیل (تمپراتور) (۱۲) تولید ابر نمیکند یعنی بخارمائی غلیظ ومرئی نمیشود .

(تحقیقات آخری عالم معروف آیتا کین است) بعدازتشکیل ابرهاذرات متشکله‌ازثقل بالنسبهٔ خود مایل فرود گردندو معلوم است در این صورت متحرك میشوند و همدیگررا میفشارند وچنانکه گفتیم درصورت قطرات میباروند وهمین حرکت وفشار که منتج سایش شدید وضعیف است تولید برف مینماید همینکه جریان هوای طبقهٔ پائین گاهی افتادن آنهارا بطیء وگاهی یکجامانع می‌شود دراینحالت هرگاه هوای طبقهٔ پایین گرم است قطرات هابطه میبخشکدوزمین نمی‌رسد واگر سردومرطوب است بارش امتداد یابدوازهوای



Лиственица (Larix europaea)

ماتحت بحجم خودبرافزاید(بواسطهٔ میزان بارش که‌درارتفاعات متفاوته نصب نموده‌اند بزرگی حجم قطرات را که‌متدرجاً تا افتادن زمین بعمل میآید در کمال تحقیق مشخص میکنند) تولید ابر یا از التصاق دو هوای مشرف به سیری است که تمپراتور آنها متباین باشد . یا از الحاق هوای مرطوب بسطح سرد زمین ویا ازجریان صاعدهٔ

[۱۲] لفظ تمپراتور را میتوان تبض هوا نامید چه کو اینکه ازشدت وضعف حرکت نبض درجهٔ حرارت بدن ادمی معلوم میشود در هوا نیز تنزیل یا ترفیع تمپراتور عبارت ازکم وزیادی حرارت هوای محیط است .

هوا بعمل آید. درصورت اولی بارش کاهی کم وکاهی ممتد و ریزه می بارد. در صورت دومی بیشتر درسواحل دریا میبارد . در صورت سیمی باران شدید وقطرات درشت وبیشتر در اراضی گرم می بارد . کاهی از آسمان عوض قطرات بارش معتاد چیز های دیگر نیز میبارد (٤ ژوئن) ۱۸۸۳ میلادی درمملکت «سوید» بقطر گردو از آسمان زاج سفید بارید در ماه (ژانویه (۱۸٦۹) درامریکا از آسمان سنگهای کوچك قطعه وخاکستر آسمانی بارید درسال ۱۸۸۳ بازدر امریکاهم بهمین طور باران سنك آمد . گاهی از آسمان خون می بارد این را حکمای متقدمین نیز ضبط نموده اند این اواخر درسال ۱۸۰۳ در ایتالیا درسال ۱۸۱۳ باز در ایتالیادر اوریل ماه ۱۸۲۸ درالجزیره متصرفهٔ فرانسه درمارس ماه ۱۸٤۲ در خاك یونان درمارس ماه ۱۸۵۲ درلیون شهر معروف فرانسه در مارس ماه سال ۱۸٦۹ در جزیرهٔ سیسیل در فوریه ماه سال



Пихта (Abies pectinata)

۱۸۷۰ درشهر روم پای تخت ایتالیادرژوئن ماهسال ۱۸۸۷ در(دوبسبو)فرانسهودر سایراراضی دیده شدهکه از آسمان بارش سرخ رنك مثل خون باریدهولباس سفید مردم را مثل قطرات خون لکه نمودهسببش اینستکه الوان احمر از معادن لونیه گاهی بواسطهٔ بادهای شدید مثل غبار متصاعد شده در طبقات هوا متمکن میشود در این صورت هر وقت ابخرهٔ مائی غلظت یافته وتشکیل ابر نمودند آن ذرات الوان رابه خود قبول میکنند ودر وقت باریدن بزمین رنك سرخ مثل خون می نماید وگرنه از آسمان خون نمی بارد و آسمان خون ندارد. این بدبختی خون ریزی وتجاوز از حقوق مشروعه فقط در کرهٔ زمین ماستکه

اورا فساد ارضی گویند . گاهی از آسمان بارش زردی بارد گاهای زرد که در بعضی صحرا چند فرسخ روئیده و خشکیده و غبار اوراباد بلند نموده بعد از تمکن هوابا آب بارش بر زمین میریزد ورنك سرنجی دارد . گاهی بارش سیاه رنك میبارد یعنی دود های غلیظ تنورهای اتش فشان که در جزایر کرهٔ زمین واراضی دیگر هستند درطبقات هوا جمع میشود وهنگام بارش با آب بزمین می افتدومثل مرکب سیاه می نماید . گاهی بارش غلیظ وسفیده مثل شیر میبارد هرجاکه معدن (مل) که (نوعی از آهك سفید ونرماست) بسیار است گرد آن معدن درهوا هنگام بارنده گی مخلوط آب شده فرو می ریزد ومثل شیرمی نماید . گاهی از آسمان باقطرات آب برك درخت وحبوبات میبارد . درخاك فرانسه درسال ۱۸۶۹ نهم اوریل درهوای صاف وبی ابر برك درخت بلوط بارید برگها ازنورافتاب از بالامثل چیز شفاف میافتاد . معلوم است از جنگل بزرك تندبادبرگهارا بلند نموده وجریان هوا انهارا درجایی نزول میدهد در سال ۱۸۳۳ درشهر (ناپولی) ایتالیا از آسمان (پورتاغال) که نوع لطیف مرکبات است بارید . افتادن غوك وماهی را باقطرات بارش در جلد اول احمد ذکر نموده ایم درسال ۱۸۸۹ درمملکت (شوتسار) درماه ژانویه ازهوا پروانه های نیم تکوین شده بارید وروی زمین را پوشید صحبت را در اینجا ختم نموده خوابیدیم .



Ананасъ Бромелія (Bromelia ananas)

صبح احمد ازمن زودتر بیدار شد کتابچه های خود را می چید . زیر

چشمی نگران وبه‌حالت این طفل متحیر بودم که از شوق درخواندن ورفتن مکتب چه قدر تعجیل ودست پاچه‌گی داشت . برخواستم نماز خواندیم چای حاضر بود خوردیم سایر اطفال نیز آمدند باغبان‌را خواستم یك قدك قباواری که‌همراه داشتم بروی تعارف نمودم واز زحمات پذیرائی اواظهار خورسندی وممنونیت کردم وروانه شدیم . احمد گفت آقاباغبان خادم واجیر ما است اورا هر دفعه تعارف دادن واظهار امتنان نمودن چه‌لازم یاددارم شما فرموديد اگر بباغ دیگری دعوت کنند یابه‌منزل کسی یکدو روز درعدم امکان منزل مخصوص وبا کرایه‌مهمان وارد شوید البته باید وقت رفتن بباغبان یاسایر خدمهٔ منزل بخشش شایستهٔ داد محض احترام میزبان گفتم نور چشم من درست است آنچه برای انسانی وقت وموقع مخصوص ندارد سخاوت وبذل است که بشرط ملاحظهٔ شان واستطاعت باید بدهد وبخشد سخاوت بعد ازراستی وعدل اول صفت



Непентесъ (Nepentes)

ممدوحهٔ انسان است برای او جز گناه کبیرهٔ تبذیر واسراف مانع دیگر خلق نشده . مسلماً اشخاصیکه از منافع زحمات حلال خود درهرجا بهرکس بی‌استثنا سخاوت مینمایند وبذل وبخشش میکنند یادر اعمال نافعهٔ عمومی ازقبیل تعمیرات منازل مجانی مسافرین یامواضع متبرکه‌یامقامات معارف مبالغی مصروف میدارند ، بهترین واشرفترین اعضای هیئت جامعهٔ متمدنین عهد خود محسوبند ودر انظار موجب عز وافتخار می باشند همینکه یك نوع سخاوت چشم اندازی عهدما منتهای بدبختی ودیو انه‌گی است . کسانی هستند که مردم‌رامیچاپند ، ومال

امام‌را سرقت مینمایند،خون ضعفارا چون (زلو) میمکند،بآب چشم بیوه‌ویتیم رحم نیارند ، وبهروسیله باشد درریاست وقضاوت خود رشوه میگیرند،وبرای جمع نمودن پول مباشر انواع فضایح تاریخی وقبایح فوق طاقت استماع میشوند ، واز یکطرف مسجدمیسازند،گنبد ومناره برافرازند،آب انبارها درست‌میکنند، کاروانسراهای معابررا تعمیر مینمایند، بمردم چیز میبخشند. آنها ظالمان عادل‌نما ودیوانگان عاقل منش هستند وغافلند از اینکه نتیجهٔ این گونه سخاوت تاریخ ملعنت آنهاست لاغیر . زیرا که وظیفهٔ بشری قبل از همه مثوبات وحسنات ونیکوئی برجان‌خود، یاباِبنای جنس‌خود ،یابوطن‌خود، بمقربان‌خود،فقط پرهیز نمودن از مال حرام، وبی‌طمعی .ونگرفتن مال غیر است وبس. هرجا که طمع نیست انحراف ازصراط‌المستقیم‌عدل وانصاف‌ممکن‌نیست،هرجا که انحراف نیست معصیت‌نیست. پس‌ازاین جمله معلوم‌شدکه ام‌الخبائث دوتا است یکی‌طمع وتصرف دراموال یازحمات دیگری ویکی ام‌الخبائث‌معروف. هرکس باستعمال ام‌الخبائث اول مبتلا است از ادانی واراذل بنی نوع‌ماست .وهرکس باستعمال دومی‌معتاد است ظالم نفس خویش ودشمن خدا است . طول راه از این قبیل صحبت میکردیم احمد نیز از درس امروزی نقل‌می‌نمود ومیگفت. هرچه بیشتر تعلیم میگیرم شوقم زیادتر میشود . افسوس‌که ساعات تعلیم‌را کم تعیین‌کرده اند درشبانه روزی عوض شش ساعت اقلا میبایست ده ساعت اطفال بخوانند وچهارده ساعت بازی وخوردوخواب‌نمایند. گفتم این قواعد همه ازروی تجربه وعلم که مقتضی‌حفظ‌صحت‌اطفال‌وانشراح‌صدور وتزییدمیل ایشان‌به تعلیم‌است وضع‌شده، وگرنه اطفال هشت ساله‌را دو.وده‌ساله‌را، چهار وچهار ده‌ساله را بیشتراز هشت‌ساعت‌نمیشود‌مشغول‌تعلیم‌نمود.سرما گرم‌صحبت یکدفعه‌عفونت‌مسالخ‌به دماغ‌ما رسید‌معلوم شدکه به جوار شهر رسیده‌ایم هرچه بیشتر‌میرفتیم‌عفونت‌زیادتر‌میشد تارسیدیم بمقابل مسلخی که قصابان شهر حیوان ذبح میکنند وگوشتشرا برده دربازار وسایر معابر شهر میفروشند . اول که میخواستیم از مقابل این گندگاه بگذریم از یکطرف‌بوی گندکه بی مبالغه‌نیم فرسخ صحرای خدارا متعفن نموده نمیگذاشت دستمال از دهن ودماغ خودمان بکشیم،وتنفس نمائیم، ازیکطرف پنجاه سگ ادبار وجرکین هم آواز دورمارا گرفته عوعو میزدند چه فایده که

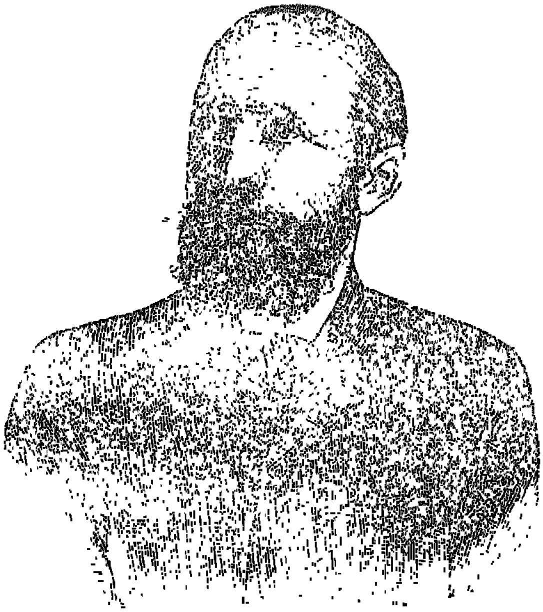
از تحدید این کثافت واز تقریر این خباثت که دم دروازه‌شهری مثل تبریز ودرملتی متدین دین پاك اسلام است، قلم ازتحریر وزبان از تقریرتابه یك‌درجه عاجزاست. هزار سال است این خباثت موروثی‌مسالخ ودکاکین قصابی وترازو وپیش بند ودستهٔ‌ساطوروکلاب‌همزانوی آنها هرروز بکثافت دیروزی وهر سال بکند پارسال میفزاید ورجال وطن‌ما درتحدید کریت آب وتفصیل احتیاط ازلوث واجتناب از کثافت وناتمیزی مواعظ حسنه میگویند ومیشنوند . مسلخهای ممالك اجنبی که ما حسب‌التوحید نباید مقلد آنها باشیم نوعی‌ساخته‌شده که شخص بی‌اطلاع‌را ازتمیزی‌وپاکی وتغسیل فرشهای مرمر محوطهٔ مسلخ وسایر سابقه‌های مافوق‌التصور ایرانی نمی توان حالی کرد، وآنهارا معتقد نمود که این دستگاه وحشت ومنبع تعفن که سلاخ خانه مکوئیم حتی درمملکت (زولس) ها نیزما ذون ومعمول ومعتاد نیست. تاچه رسد بممالك متمدنه که حیوان را در مسلخ میکشند وبیشتر از دوفرسخ راه بازیر زمین ازراه اراده‌رو سر پوشیده که گرد نه نشینند ، ومگس نه بینند، رویش را باچادرهٔ کتان سفید پوشیده بدکان قصابی حمل میکنند. ومسلخ را بایك نهر آب میشویند ومطلقا بوئی در آن محوطه که از هزار زرع‌تاپنجهزار زرع زمین مربع وابنیهٔ عالیه به تناسب کثرت سکنهٔ بلاد ساخته شده شنیده نمیشود. کیست‌که منکراین کثافت وطن محبوب ما باشد؟ مگراساس ملیت‌ما العیاذ بالله بکثافت‌وخباثت‌است. که اسواق شهر های مامزبله،وحمامهای ما گند اب، ومسلخهای‌ماحمل بر از ومساجد ما انبارخربزه، واز اینروهرسال‌دریك کوشهٔ شهر یك قبرستان‌مبسوط جدیدی احداث شود . کدام پیره‌زن در وطن ماهمهٔ این معایب رانمیداند؟ بی مبالاتی رجال مامگر میتواند مانع حسیات طبیعی بشود . پس چرادست‌بروی هم گذاشته همتی نمیکنیم وغیرتی نمینمائیم پس چرا میگذاریم بقول میرزا جعفرخان مشیر الدوله‌مرحوم فرنکیها شریعت مارا بدزدند، اسمش‌را قانون بگذارند، ومعمول دارند، ومجرا نمایند،واز برکت شریعت ماممتمدن گردند، وعالم را در کشفیات حقایق بحیرت آورند،وارتقاء باعلا درجهٔ نفاست‌وتمیزی‌نمایند.وآنچه از مادزدیده اند بما بفروشند،وما مسلمانها به اسم بی مسمی اکتفا نموده درمیان (گل) و (لای) غسل جمعه بکنیم . عوض اینکه از دزدان ثروت دیانت

مسروقهٔ خود را استرداد نمائیم . از ماهوت آنها عبا بدوزیم، واز تنظیف آنها عمامه به پیچیم . روی کاغذ آنها قران مجید بنویسیم، وباعینك آنها تلاوت نمائیم (رفناد) آنها را قند سفید گفته میل بفرمائیم و (پیه) انها را شمع گچی گفته بسوزانیم واز سوزن گرفته تا کبریت وکفن اموات محتاج فرنگیها بشویم اقلا ذل احتیاج را نفهمیم !!! (وای اگر ازپی امروز بود فردائی) احمد از این فقره خیلی متاثرشد آهی کشید وگفت که این درد بی دوا است . مننفذین ماعمداً میخواهند دین پاك اسلام را منتج جهل وبی نظافتی ودولت مارا به بی کفایتی وبی باکی معروف نمایند. والا نمیتوان باور نمود که یك مملکت وسیعه و(۲۰) کرور مردم مستعد هر نوع ترقی وتربیت با دیدهٔ بینا وگوش شنوا همهٔ اینها را به بینند، بفهمند، بدانند ولا یعتنا بشمارند ، وجزو ترهات پندارند ، ومعلوم نشود که بچه امید وارند !! با این مکالمات داعی افسوس ودل گرانی وارد منزل شدیم .

چون دیروز درخانه نبودم مراسلههای هرجا از مکتوب وروزنامه که باپست رسیده بود منتظر مطالعه بودند داخل اطاق شدیم روز نامه علمیه را از سایرین زودتر باز نمودم دیدم صورت (پرافسوربرنیغ) را کشیده اند خیلی مشعوف شدم .

احمد گفت آقا این صورت کدام یك از معارف است که به این درجه شمارا مشعوف نمود؟ گفتم صاحب این صورت شخصیست که بانکشاف علاج مرض خناق که سابق از صد نفر هشتاد نفر میمرد وحالا از معالجهٔ اواز صد نفر فقط بیست نفر میمیرد موفق شده، گوئی برحسب یك ارادهٔ مخصوص شرف تحصیل این وسیلهٔ مهمهٔ حفظ الصحهٔ انسانی از مزایای اواخر مائه نوزدهم وطغرای مفاخرت علمای المان ومخصوص این شخص مؤید بوده (برنیغ) که مدتهای مشغول معالجهٔ خناق بود از تجزیه نمودن خون مریضان وخون آنانکه ناخوشی گرفته وصحت یافته بودند بعد از ملاحظات وتجارب بسیار یقین نمود که پس از تولید (باسیل) های مولد سم الخناق دربدن مریض مادهٔ (المنت) که تاکنون باعلم کیمیا نامعلوم وقابل تجزا نیست ودردماء سالمه وجود ندارد تولید می شود واگر تولید آن ماده بیشتر از تولید (باسیل) ها یعنی درات ذی نموذره پیی باشد آنوقت بدفع واعدام (باسیل) ها استعداد فادزهری بهم میرساند، ومریض را بهبودی

حاصل میشود، باین معنی که از تولید سموم مکروب‌های خناق بقاعدهٔ کیماوی که هنوز بعلما معلوم نیست (استحاله غیر منکشفه) فادزهری تولید میشود که مورث دفع و اعدام سموم خناقیه میگردد. بعد از این الهام بالغه باین خیال



(رسم ۱۱) تصویر پروافسور برنیغ مخترع دوای خناق است

افتاد که اگر از خون خارجی تکثیر وتحصیل این ماده فادزهری ممکن شود وبواسطهٔ تلقیح به ابدان مرضای خناق بکوبند میتوان به استعداد و قوهٔ دفاع ابدان مریضها که بتواند دفع (باتسیل) ورفع ناخوشی‌را نماید برافزود واز این خیال خود به کونگرهٔ اطبای برلین خبرداد . این بود که بیشتر از اطبای هرمملکت برجستجوی وسیلهٔ تحصیل این ماده بر آمدند ودرخون اکثر حیوانات تجربه‌ها نمودند وبالاخره دوکتور (رو) فرانسوی بعد از زحمات بسیار خون اسب‌را از سایر حیوانات مطابق مقصود دیده وبعد از تجربهای زیاد درخور مطلوب یافت . و از این زحمت بعد از برنیغ نام گرامی خودرا درجریدهٔ خادمان عالم انسانیت ثبت وبا دوام نمود . احمد خیلی بادقت گوش میداد گفت آقا طرح تحصیل فادزهری دوکتور (رو) چه گونه است .

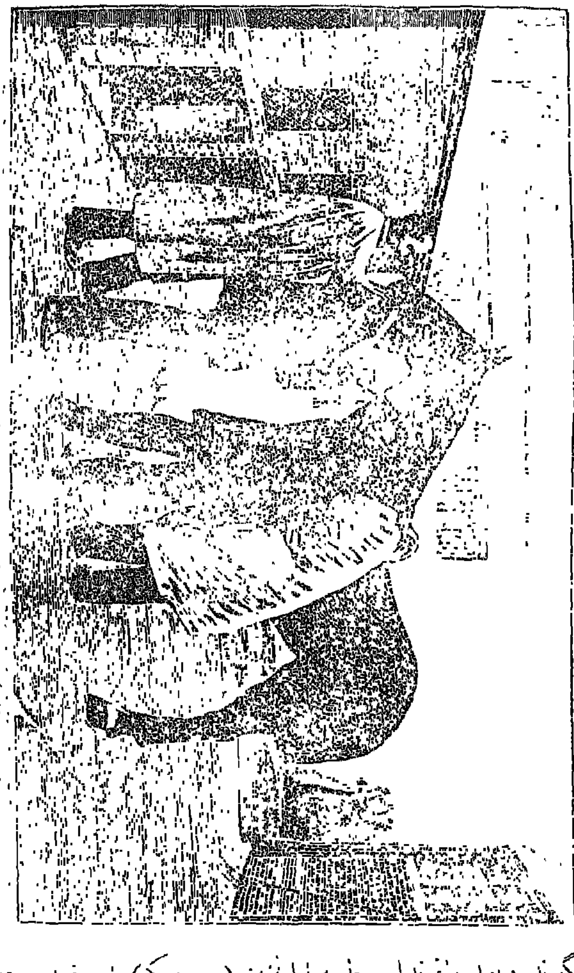
گفتم اول ازگلوی ناخوشهای ذات الخناق (باسیل) ها یعنی ذرات ذی تومرض را
که درپردههای خاکستری نموده میشود جمع میکنند آنهارا از سه هفته تایکماه



(رسم ۱۲) دکتور (رو) فرانساوی

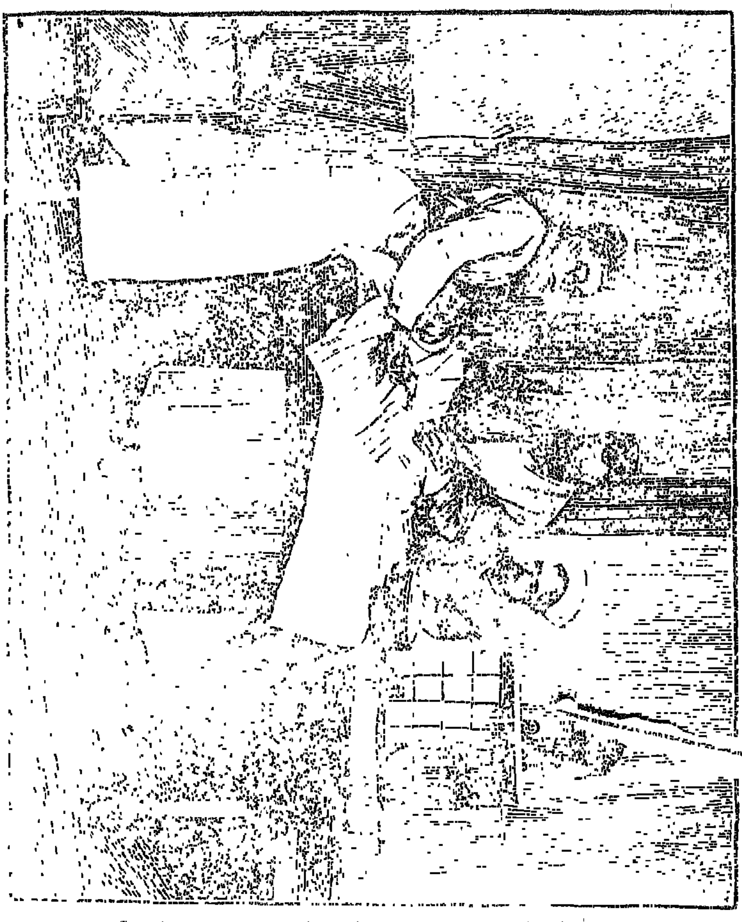
درحمامی که بابخار گرم میشود ومستمرا سی ودفت درجه حرارت دارد،
درظرف سرگشادهٔ که تصادف هوارا مانع نشود درمیان یکنوع مایع مخصوص
(شولوچنی بولبون) که مادهٔ تأثری یاقلیهداشی دارد نگاهمیدارند وپرورش میدهند
بعد از آن اورا بواسطهٔ سوزکش مخصوص (فانر) صاف میکنند مایع شفافی
حاصل میشود بهشیشهٔ تمیز ریخته درجای تاریک معتدل الهوا حفظ میکنند .
وهمان سم الخناق قاتل است. هروقت خواسته باشند قدری دردفعهٔ اول ودویم
(یود) که سمیت اورا ضعیف نماید مخلوط نموده بواسطهٔ اسباب تلقیح ببازوی
اسب جوان وقوی وسالم بقدر ربع سانتیم مکعب داخل میکنند ومتدرجاً
میافزایند بعد از هشتاد روز جسد اسب چنان معتاد این سم قاتل میشود که
روز هشتادم دویست وپنجاهسانتیم این زهر خالص را زیر جلد اسب داخل
میکنند واصلا اثری از بد حالی یاعلامت تب دراسب مشهود نمی شود. دراین

صورت معلوم است که خون اسب چه قدر مادهٔ فادزهری تولید نموده که از این قدر زهر تأثیری در وی نمودار نشد . بعد از خون آن همان اسب را بقدر



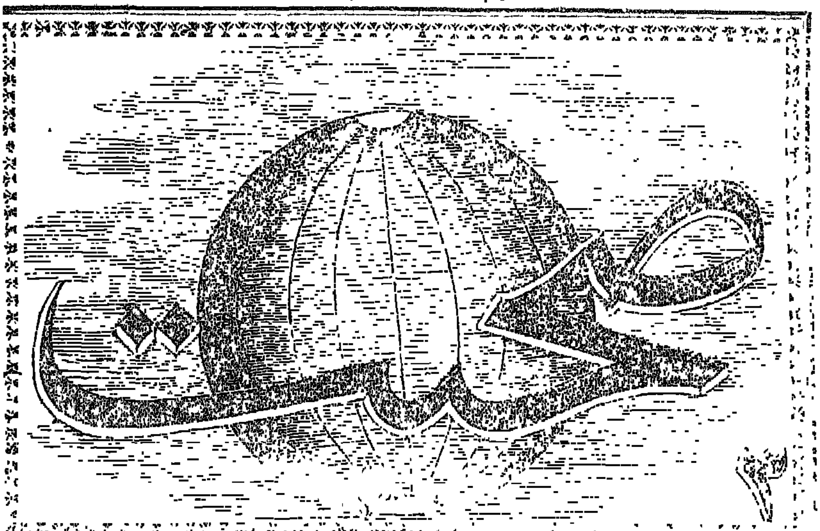
کفاف میگیرند و بواسطهٔ تدابیر طبیه ماءالجنین (سیورکه) یا سفیده خون را مجزا مینمایند و نگهدارند و هنگام لزوم به ابدان مرضای ذات الخناق میکوبند مریض را تقویت دماغ می افزاید و بهبودی یابد و چه گونه که گفتم از صد نفر مریض بیست نفر منتها آنهم بیشتر بواسطهٔ سایر امراض که ناخوش ذات الخناق دارد میمیرد و هشتاد نفر سالم می ماند .

احمد گفت اقا از این قرار همه امراض (مکروب) مخصوص دارند که
از تولید آنها مزاج از اعتدال منحرف میشود. گفتم بارها بتو گفته ام که بعد



(رسم ١٤) فادزهرکه از خون اسب تهيه نموده اند بطفل مريض خناق ميکوبند

از مدتی ابنای بشر به اطبا محتاج میشوند ولی بدوا محتاج نمی شوند زیرا که
مکروب هر مرض را که از تولید سموم آنها بدن از اعتدال میگردد فادزهر همان
ناخوشی خواهند نمود . صحبت را در اینجا ختم نمودم احمد بالاٌ خود رفت
بمکتب من نیز مشغول سر کشی امور محولهٔ خود گردیدم .



عیادت مریض ، مکتوب ایرانی دانش • امتحانات فشار هوا • شرح مختصر قوای جذب ودفع • امتحان جذب اجساد • زمان محدود است ومیگردد • مسافت دور وسیع کره ارض • معنی ساعت . امتحانات الکتریک • معنی ورست روس ومطر فرانسه . قله خلاص کوه •

امروز رفتم بعیادت آقا میرزا عبدالله خسرو شاهی که از نجبای ایران وهمسایهٔ ماست ازورود من بسیارخوشحال شد . مدتی است بیچاره بستری است صورتاً به آدم تندرست میماند میخورد،ومیخوابد، میگفت ضعف روز بروز برمن مستولی میشود، دیگر قدرت قیام وراه رفتن‌را ندارم . از اطبای موروثی‌ما شکایت می‌نمود که نه علم تشریح میدانند ونه تشخیص مرض میتوانند فضیلت آنها فقط اسم بی مسمای حکمت اجدادی است . هرروز مرا اطمینان دادند وبالاخره ازپای درآوردند . به اطبای حاذق انکلیس وروس رجوع نمودم آنها متفق الکلمه میکویند که مرض از معالجه گذشته ومؤدی نتیجهٔ وخیمه است. فقط دست امیدم بدامن رجال الغیب واوتاد واقطاب است که مرا از این مرض مهلك شفا بدهند • دلم بحالت این شخص بسوخت بسیار متاثرشدم ودلداری‌دادم بصحت او دعانمودم. یاددارم که درهفده وهجده سالگی چه جوان خوش سیما وقوی‌ومقبول واسب تاز وصیداند از بود استعدادفوق‌العادهٔ‌اورا ازاتفاقات‌نادرهٔ عالم‌خلقت میشمردند، خداوند همه نعمات خودرا ازقوت‌وثروت وعلم باوعطا فرموده‌بود. اگر ایام جوانی خودراصرف لهویات وبولهوسی نمی نمود،ونصایح مشفقان خودرامیشنود، یکی‌از اکابر عصر خود میتوانست بشود . متملقین بی انصاف هرکاه شخص صادقی بروی

تقرب میجست همدست شده چندین موانع بروی میتراشیدند. وبرای نفع شخصی خودشان که یکی بتواند یك مزرعه ودیگری یك باغ سیمی یك ده از اواجاره نماید، جوان بی تجربه را هرروز بطوری وهرگاهی بوضعی میفریفتند. بالاخره راه اصدقا رابه نزد اوبستند. واین طور شیشهٔ حیاتشرا که مدتی باز میتوانست عمر نماید شکستند. حالا مشرف موت ودم واپسین اواست. ازغفلت درمعالجهٔ خود خیلی نادم است گریه نمود میگفت اگر صحت یافتم میدانم چه طوز حفظ بدن را بکنم. ولی هیچ کس با افسوس وگریه وتضرع گم کردهٔ خودرا پیدا نه نموده. بعضی وصایای مخفی بمن نمود که بذکر آنها مأذون نیستم. میگفت این ضعف وناخوشی نگذاشت وارسی بکنم، مستاجرین بی انصاف املاك مراویران نمودند، نصف رعایا متفرق شدند، همینکه هرچه از پدرم مانده بود سربسته نگهداشتم وبرای اطفال چهل پنجاه تومان پول نقد هرطور بود جمع نموده ام، اما نمیدانم بعد از من چگونه زنده گی میکنند. گفتم حمد خدارا پسران شما همه عاقل وکاردان هستند. گفت نه، درمیان ایشان صفا نیست میترسم همسایه هامیان وراث من تفرقه بیندازند، وفتنهٔ حادث کنند ومستملکات آنهارا بازور یاپول ازدست آنها بگیرند. هنده خاتون وعثمان آقای کرد چندان حریص ضبط املاك دیگران نیستند. این رستم سلطان بی دین چند دفعه دوسه مزرعهٔ خوب مراکه مجاور املاك اواست از من خواست بخرد نفروختم شنیدم درجایی گفته بود بعد از اواز پسرش میخرم وگرنه نوکرهارا میفرستم ضبط میکنند. گفتم یعنی چه ما حاکم شرع داریم مگر مستملکات دیگری را میتوان غصب نمود؟ مگر نماز نمی خواند چه حق دارد این جرئت را بکند. گفت چه میفرمایید !! حالا همه حقوق دردرشتی مشت است وکثرت معاون. این رسم خان مگر فراموش نموده ابدی عذر وبهانه همه املاك تیمور آقا ونصف املاك همین عثمان آقای کرد ومیرزا منو چهرو سرخای بك راضبط نموده حالانصف دنیارا مالك شده خرسك باز نعرهٔ هل من مزید میکشد. گفتم صحیح است حالا سایر همسایها به این نوع اعتساف او تمکین نمیکنند البته میدانند که یکروز چنین برای آنها نیز هست گفت نه نه نگویید عثمان آقارا وجود حساب نمیکنند. هنده خانم را همیشه حق السکوت داده من دومزرعهٔ خوب بزرك مجاور املاك هنده خانم دارم که

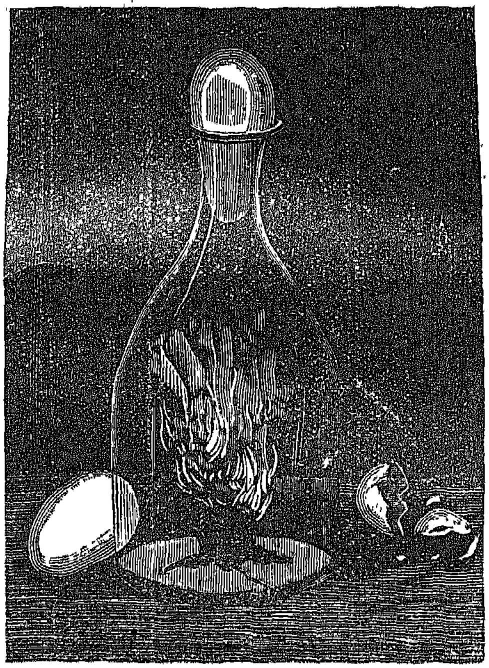
خودش بارها از من خواسته‌نفروخته‌اماگر آنهارا رستم سلطان به اووا گذارد آنوقت خط ضبطیات آنها مساوی میشود وکار پسران من سخت‌ضایع گردد. دراین بین اطبای فرنگی‌که برای مشاوره دعوت‌شده بودند وارد شدند من بر خواستم به اطاق دیگر رفتم بعد از ده دقیقه بیرون آمدند حکیم (وژمیول) که خیلی حاذق است اعتقادش این بود که خون بدن اویکجا تمام شده، باتلقیح تحت‌الجلد قطرات مقوی‌وداخل‌نمودن خون تازه به بدن اواین مریض صعب العلاج‌را از مرك ناگهانی امکان تداوا نیست (لنجان) صاحب میگفت که خون بدن اوهست اماکم است وبسیار مغشوش بادواهای مبهی ومصفی‌خون احتمال بهبودی نمی‌رود. مسیو (کانوت) میگفت‌از آماس بدن‌اواستسقای‌صفراوی دارد باید علی‌الحساب اورا از شرب شربت طلامنع نمود، ودوران خون بدن اورا به حالت اعتدال آورد، دراین صورت یحتمل‌چند روزی بماند معلوم است از نتیجهٔ تقریرات اطبا مرك اویقین وخود مریض درشرف موت است . اطبا رفتند من باهزار پریشانی بخانه برگشتم داخل شدم دیدم احمد از مکتب آمده درجای من نشسته کتاب میخواند، روی‌میز کتابت مکتوبی دیدم برداشته باز کرده خواندم ، وپاره نموده میان کاغذ جات بی‌مصرف انداختم . احمد گفت آقا چراغیظ نمودی شما همیشه میگویید. حالت غیظ عقلا جنونی موقتی آنها است. گفتم نور چشم من راستست غیظ یعنی دیوانه‌گی، غضب یعنی بهایمی هرکس غیظ خودرا نخورد مالك خود نیست، وهرکس مالك خود نیست انسانیت او در خطر است . این مکتوب یك نفر ایرانی منافق‌است که تبعهٔ خارجه‌شده ومرابغیظ آورد، ازمن‌عذر میخواهد که اورا حرکت ویس قونسول ایران به این امر شنیع وادار نموده . سلّمنا که‌این مامورین جزؤ بی‌استثنا درممالك قفقاز روسیه بجز هتك احترام غربای ایران که بااستعداد خودشان درممالك اجنبی سالها زحمت کشیده تحصیل نموده اند، وشرارت‌وفروختن صد یاهزار صفحه کاغذ دارای مهر دولتی منطبعهٔ خودرا به اسم تذکرهٔ ماتی‌یاوساطت تحصیل شئونات برای‌اجانب، ومباشری‌انواع‌فضایح‌وقبایح به‌حفظ‌حقوق‌تبعهٔ‌دولت متبوعهٔ خود ذرهٔ اعتنا وقدرت نفوذندارند. ولی‌محبت وطن را بااین و قایع سیئهٔ استمراری غم‌فزا نمی توان‌معاوضه‌نمود . وناخلفی یك‌یا چندپسررا وسیلهٔ رنجش

وروگردانی از مادری که مارا در آغوش خود پرورده نمی توان ساخت .
معلوم است که از مصادر سقیمه مشتقات صحیحه حاصل نمی شود .

بمن مینویسد،چرا به او قهر نموده‌ام، مکتوبات اورا جواب نمیدهم،وحال آنکه‌ردجواب مکتوب چون‌ردجواب‌سلام واجب‌است. اومگر درتغییر تبعیت خود از دین اسلام نعوذ بالله تبرّا نموده ؟؟ این منافق نمیداند که باعقاید باطنی هیچ کس کارنداریم. زهی دیوانه گی‌است‌که شخص در اعمال روحانیهٔ دیگران تصرف‌نمایدوعقایدمردم‌را مقیاس وظایف‌مسئول‌عنه‌اعمال جسمانی وتمدن آنها بداند، بیشتراز موحدین هزار بت در آستین دارد . هر چه خواهی باش ما باعقیدهٔ توچه کار داریم انکه کفر دین راجع به اوست (گر جملهٔ کاینات کافر گردد) (بردامن کبر یاش نه نشیند گرد) کفر علی تو که راجع بمن وابناء وطن من است انفکاك توازعضویت هیئت جامعهٔ ملت ایران است . که جسد کلیهٔ وطن‌راهجروح ساختی واز من وسایرین فصل نمودی که دیگر هیچ‌مرد غیرت مند ووطن دوست وصل ترا طالب نباشد .

در این‌بین‌اسدوماهرخ وزینب‌واردشدنداحمدبی‌اختیار باستقبال‌دوستان خود بر جست با گوشهٔ‌چشم نگاه می‌نمودم دیدم اشعهٔ‌شعف‌باطنی‌اطفال‌اززیر پرده‌های آنیت‌خارج حیطهٔ تحریر سیارات صور لطیف آنها که از ضوء آفتاب صلبیت بهیولای ایشان تافته بهمدیگر چنان نور پاش‌است‌که‌درسطح مدار مقابله وتربیع .همدیگر زوایای‌تقاطع و انحراف تشکیل نمی نماید . عجب عالم محیط همه برکات زنده گی وخوش بختیهـای خلقت است . نفساً آزاد یعنی غیر مکلف،شخصاً پارسا یعنی بی گناه،حالتاًصلح وسلم یعنی از همه میگذرد وفراموش‌میکند . طبعاً قانع یعنی هر چه میدهی می پسندد وا کتفا مینماید . گاهی چند نفر از آنها که دریك جا جمع شوند ودست لطیف یکی بکمر یادوش دیگری مثل‌هاله بدورقمر مینماید.واز اسرار مخفی خود بهم چسبیده سخن به نجوا گویند، به‌نظر چنان بر آید که ملایك راه‌عرش میپویند، وآفریدگار خودرا تسبیح میگویند .
قدری با هم رازو نیاز نمودند . احمد گفت اگر آقا اذن بدهد نشان میدهم گفتم اگر عمل مأذون است هر چه میخواهی نما . احمد رفت یك تنك‌بلور خشك خالی آورد گذاشت روی میز . یك دانه‌تخم مرغ پختهٔ پوست کنده را

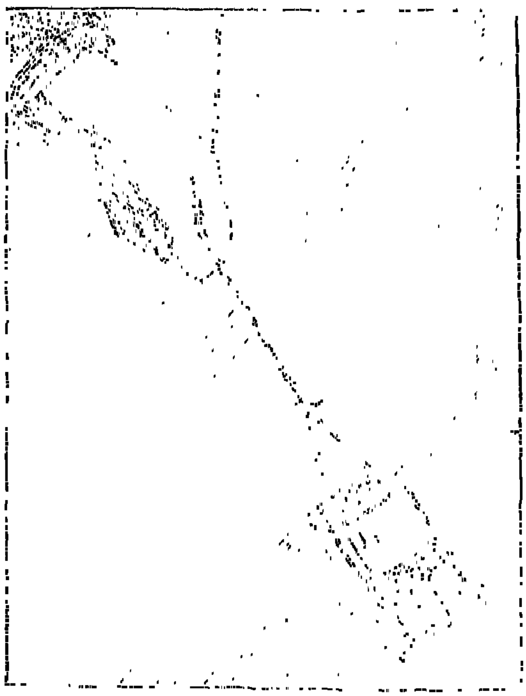
نیز گذاشت نزد تنك بعد کاغذ کتابت خشك را بقدر دو انگشت بریده سر شرا سوخته انداخته میان تنك کاغذ مشتعل شد فورا تخم‌را گذاشت بدهن تنك تخم خود بخود آهسته باریك شده وبعد از یك ثانیه میان تنك افتاد . وصدائی مثل اینکه مشت پرزوری به طبل بزنی شنیده شد . اطفال بهای هوی بر خواستند دست میزدند تحسین میکردند وتکرار عمل را مطالبه مینمودند.



(رسم ۱۵)

احمد گفت از تکرار این بگذرید زیرا که تخم مرغ پخته حاضر نیست . آشپز ما بیشتر از یکبار ماذون استماع فرمایشات ما نیست، من بشما امتحان دیگر نشان میدهم . احمد رفت از خانهٔ خود چار لنگه که از چوب نازك درست نموده میانش‌را استکانی قایم کرده وتا نصف آب ریخته بود همان طورکه در شکل ( ) نشان داده شد آورد بورود تا گفت متوجه باشید . استکانرا بنا کرد به گردانیدن دور سر خود استکان هنگام حرکت معلق میشد ویك قطره آب نمی ریخت، تعجب اطفال سرحد نداشت من ازحالت احمد که مثل معلمین

بزرك در اوطاق امتحان مسئلهٔ حوادث را شرح وبا امتحانات فیزیکی بطلاب محسوس مینماید، دست ازکار کشیدم مشغول تماشا ومشعوف حرکات این طفل مستعد شدم . احمد گفت غوغا نکنید عوض وجد وجست وخیز دقت نمایید ودریابید که همهٔ حوادث درتحت قوانین خلقت مظبوط است . اگرما آنهارا نعایم



(رسم ١٦)

بگیریم آنوقت میدانیم که در عالم مایهٔ تعجب چیزی نیست هر چه هست همان است وبوده است وخواهد بود ، حالا بشما امتحان دیگر نشان میدهم احمد گلاس بلور که همیشه برای امتحان نفنابل خود حاضر دارد در آورد، در ته گلاس تختهٔ و ان سوراخی راکه به نقیهٔ او تراشهٔ چوبی مثل چوب کبریت فرنگی فرو برده بود چنان قایم نمود که وقت سر ازیر نمودن نیفتد . بعد کاسهٔ آبرا گذاشت سر میز تراشهٔ ته گلاس را کبریت کشید ومشتعل ساخت آهسته سرازیر نموده بسطح آب کاسه طوری محاذی نمود که لبهای گلاس بقدر نیم جوازهر

طرف به آب فرورفتند یکدفعه دیدیم که آب خود بخود بر جسب ونصف میان گلاس‌را پر نمود .

اطفال بدانشمندی احمد تعجب می نمودندو آفرین میگفتند . ازاحمد پرسیدم که اساس وقانون این سه امتحان تومیدانی چیست؟ گفت میخواستم نشان بدهم که درهمه جا (اتمسفر) یعنی هوای محیط ما است که بهمه اجساد فشار میدهد .... درامتحان اول من از سوختن کاغذ هوای میان تنك (۲۱) بار ازهوای



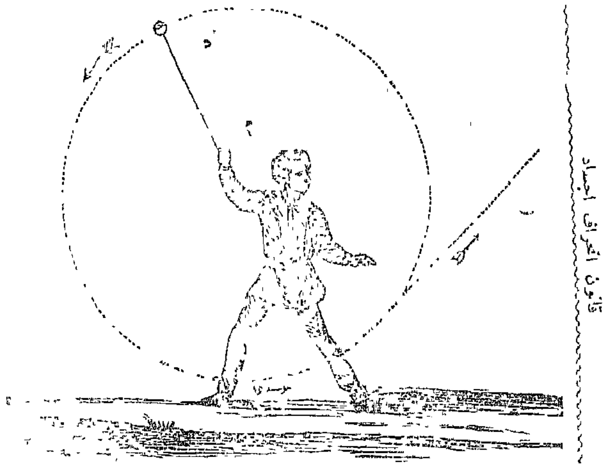
(رسم ۱۷)

خارج رقیق یعنی سبك گردید، از آن جهة هوای خارج تخم را فشرده داخل

[حاشیه] این عمل تردستی لازم دارد . اگر شعله تارسیدن گلاس بسطح آب خاموش شود عمل ضایع گردد . اورا بطور سهل میتوان درست نمود . کاغذ مقوارا باندازه دو هزاری مدور بریده میان اوشمعچه مومبه‌طول این خط (ــ) چسبانیده وروی آب کاسه میگذاری وشمعچه‌را کبریت کشیده میسوزانی بعد استکان خالی‌را سرازیر میکنی که از هرطرف لبهای اوبه آب بخورد فوراً شمعچه خاموش میشود وآب بلندشده میان استکان‌را پرنماید. امتحان دیگر اگر استکان‌را از آب پرنمائی وباندازهٔ بزرگی دهن او کاغذ سفید بریده اول بادست چنان بفشاری که دهن استکانرا قایم بگیرد بعد دست خودرا کشیده بادست دیگر استکانرا معلق بکنی یك قطره آب نریزد.

تنك نمود، وصدا که شنیدیم از زور جریان هوا بود که پشت سر تخم داخل تنك شد مثل اینکه کوزهٔ حلق تنك در وقت پر کردن از حوض غلغل مینماید ، یعنی بقدر دخول آب هوای میان کوزه خارج میشود وصدا میکند . امتحان دویم من نیز مبنی برفشار هوا است استکان را دور سر خود که میگرداندم هوا آبرا به ته استکان فشار میداد ونمیگذاشت بریزد . امتحان سیم نیز همین قانون فشار هوا را مینماید، از سوختن کاغذ هوای میان گلاس رقیق شده ، هوای خارج سطح آب کاسه را فشرده وآب را میان گلاس بالا برد . گفتم مرحبا باین بیانات ساده که اثبات حقایق کلیه را مینماید . اینها از برکت زحمات (غاستوندسین) از دانشندان فرانسوی است که باین ادلهٔ ساده علوم معضله را دست رس اطفال نموده . امتحان اول وسیم توضیح است فشار هوا را واضح مینماید اما امتحان دویم که آب ازمیان استکان دروقت معلق بودن چرا نمی ریزد دخل بفشار هوا ندارد . غلیان فروشهای ایران منقل های آتشین خود شان را همان طور بدور سر خود میگردانند ومعلق میکنند یك شراره نیفتد . این را درست نفهمیدهٔ اول باید بدانی که همهٔ اجساد دارای سه قوه خلق شده . یکی را قوهٔ ترصد اجساد بمرکز گویند (جذب) دویمی را قوهٔ انحراف اجساد از مرکز گویند (دفع) سیمی را قوه حفظ حالت حالیهٔ اجساد گویند (اینرسه) دراینجا مثل بسیار سهل و سادهٔ که بارها دیدهٔ میگویم وبسهو خود درباب نریختن آب استکان معلق یا آتش منقل متنبه میشوی، هرگاه سنك کوچك را ریسمان نازك ببندی وبدور سر خود بگردانی دردور سر توخط گردش سنك دایرهٔ تشکیل میکند که وجود تو مرکز آن دایره است، رفته رفته سنك قوه پیدا میکند ومیخواهد از دست تورها گردد وبسوی دیگر پرت شود آنوقت تو نیز بقوهٔ خود مغزایی وسنك را ازپرت شدن ودور افتادن مانع میشوی اگر ریسمان پاره شد یاعمداً از دست گذاشتی می بینی که سنك مسافتی را طی نموده به کنار افتاد یعنی بتو نخورد وزیر پای تو نیفتاد از این مثل وجود هر سه قوه را بطور وضوح میتوان حالی شد . انکه سنك میخواست بگریزد قوهٔ انحراف اجساد ازمرکز بود، وآنچه تو ممانعت میکردی ترصد اجساد بمرکز بود ، اینکه سنك بعد از پرت شدن نیز مسافتی بهمان شدت طی نمود قوهٔ حفظ نمودن حالت حالیهٔ اجساد بود .

پس هنگام معلق نمودن استکان وسبب نریختن آب همان قوهٔ انحراف اجساد از مرکز بود که آب بالطبع عوض اینکه بریزد به ته استکان میگریخت واگر میتوانست ته



(رسم ۱۸) حرف (د) دایره‌ایست که از گردیدن سنگ بدور سر تشکیل میشود حرف (ب) خطی که سنگ می خواهد بدان سو برود حرف (م) مرکز این دایره است سر پیکانها علامت خط حرکت سنگ است .

استکان را شکسته و بدر میرفت پس این سه قوه اساس ادارهٔ همهٔ عوالم لایحد ولایحصی است. که از آن جمله خانوادهٔ شمسیه آسمان ماست واورا ادارهٔ شمسیه نیز گویند احمد گفت آقا خانوادهٔ شمسیهٔ آسمان ما که میگویید مگر غیر از این شمس وآسمان دیگر نیز هست . گفتم قدحی که آب ریختهٔ نزدیك من بیاور تامن اول جذب اجساد را بشما محسوس نمایم بعد جواب ترا بگویم . احمد قدح را نزدیك آورد، دو گوی چوبی یکی بقدر فندق ودیگری کوچك تراراوکه حاضر داشتم بیرون آوردم آهسته بنوعی که آب حرکت نکند هردورا ازهم بفاصله که گوی کوچك در خط نفوذ گوی بزرك واقع شود گذاشتم بسطح آب، احمد میخواست نزدیك بیاید گفتم از دور تماشا بکن تانفس تو آبرا متحرك نماید بعداز این ترتیب گوی کوچك بسوی گوی بزرك بحرکت آمد وتا نزدیك رسید

باشدت تمام بگوی بزرك پیوست (شکل ۱۹) بعد گوی بزرك را بیرون آورده میل جوراب رافرو برده طوری از بالامحاذی گوی کوچك که درآب است گرفتم که نه به‌آب ونه بگوی میخورد دست خودرا حرکت دادم گوی کوچك بهر طرف دست من گوی بزرك را حرکت میداد میل می‌نمود (حاشیه)



(رسم ۹۱)

معلوم است احمد از این امتحانات ساده وصریح جذب اجساد را معتقد شد.
گفتم حالا جواب سوال خود را بشنو.بلی غیر از آسمان ما آسمان‌های بسیار وشمس هاهزار وهزار است که‌از آنجمله شمس مابا کواکب سیارات‌خودکه (عطارد) و (زهره) و(زمین) و(مشتری) و(زحل) و (اورانوس) و (نپتون)

[حاشیه]در این امتحان باید خط نفوذ را پیدا نمود وگرنه‌دیوارهٔ کاسه‌چون بالنسبه‌بزرك وار. آثر وجذبش بیشتراست‌هردو را کشیده بکنار می چسباند درهمهٔ این امتحانات باید معتاد شد وجبر‌دستی وذکاوت مخصوص نیز لازم است که از این عملیات ساده گردش افلاك برای‌هرکس محسوس گردد ودریابد که چه طور قمربدور زمین میگردد وزمین بدور آفتاب میگردد آفتاب‌نیز با سیارات خودش بدور شمس مرکز شموس ومرکز شموس باهمهٔ سیارات خود بدور مرکز حقیقی عالم میگردند

است ، دریك قسمت جوّ یعنی فضای وسیع دارای بُعد لایتناهی که مملو از (پئی) یاروح استحالهٔ کبیره وخالی ازجهات اربعه وپست وبلندی است متمکن وسیار هستند شمس ازهمه بزرگتر در نقطهٔ احتراق سطح مدار آنها واقع شده وسایر کواکب که آنها راسبعهٔ سیاره گویند هریك باختلاف مسافت در مدار مخصوص خود بدور آفتاب میگردد، وغیر از اینها در میان مدار مریخ ومشتری آنچه تاکنون کشف شده سیصد سیارهٔ کوچك است که معظم آنها (سیرر) (پالاد) (یونون) (وست) میباشد (هیچ کدام ازاینها وبعضی ازاقمار که درذیل گفته میشود بهم چنین از سیاره های بزرك نپتون را بی دور بین نمیتوان دید) همهٔ اینها بایست ویك قمر که یکی در بان زمین ودو میر غضب (مریخ) . وچهار فراش خلوت (مشتری) وهشت نوکر بی مواجب(زحل) وشش جزو جلال (اورانوس) ویك غلام بچهٔ (نپتون) است داخل خانوادهٔ شمسیهٔ ماهستند وبدور آفتاب میگردند. هرگاه قوهٔ جذب آفتاب نباشد سیارات که بدوراومیگردند هر یك بامیل خود درمیان فضا پرا گنده ومتفرق میشوند.واگر دفع سیارات نمیشد، آفتاب آنهارا کشیده در منقل خودسوخته ونابود مینمود . احمد گفت آقاپس این همه کواکب که در آسمان دیده میشود بدور آفتاب دائمی گردد . گفتم کواکب آنچه باچشم طبیعی دیده میشود شش هزار شمرده‌اند . و آنچه بواسطهٔ (تلسکوب) یعنی دور نمای نجومی دیده میشودهزار کرور است ، آنهارا ثوابت گویند ، یعنی غیر متحرك . فی الواقع آنها نیز در آسمان خود شموس هستند که هر کدام سیارات واقمار مخصوص دارند وحرکات بطیئه وسریعه مثل سیارات خانوادهٔ شمسیهٔ مامیکنند ولی از بعد مسافت که تحدید اوورای فهم قاصر ما است بنظر غیرمتحرك می‌نمایند ، وچنان پنداریم که آنها را برین گنبد مقرنس که آسمانش میگوییم دوخته اند یاباميخ قايم نموده‌اند. وبعد آنها را از همدیگر تشخیص نمیدهیم، چه گونه که هر وقت ازدور بشهری نگاه کنیم همهٔ ابنیه وعمارات اوبچشم ماچون يك رشتهٔ سواد ممتدی میآید فاصلهٔ آنها را نمی توانیم تشخیص بدهیم . اما میدانیم که از همدیگر درمسافتی واقع شده‌اند همین طوراست کوچك نمودن کواکب که به نظر ماکم از فندق یا گردوی منور بیشتر نیستند . حال انکه اکثر آنها چندین بار از زمین مابزرگتراست .

آفتاب که بما چون بشقاب طلایی می نماید یک ملیون و چهار صد و چهار هزار و نود بار از زمین ما بزرگتر است. قمر که بما مثل بشقاب نقره مرئی است و خیال میکنیم که اگر از افتاب بزرگ نباشد کوچک هم نباید شود از زمین ما چهل و نه بار کوچکتر است همینکه قمر بزمین بسیار نزدیک و آفتاب بسیار دور است، بهمین واسطه قطر انها بما یکسان مینمایند. احمد گفت آقا زمین ما میگردد؟ گفتم بلی زمین ما یکی از ان کواکب است که درفوق ذکر آنهارا مینمودیم و دو حرکت دارد یکی در بیست و چهار ساعت بدور محور خود و یکی در سیصد و شصت و پنج روز بدور کرهٔ آفتاب. احمد گفت پس ماهم باید با زمین بگردیم حالا که مانشسته ایم و صحبت میکنیم چه طور میگردیم؟ گفتم آنچه در اطراف شخص متحرک است هرگاه تغییر نیابد هرگز حرکت خود را نمی فهمد هر وقت از شهر بیرون رفته بسوی دهی روانه میشوی می بینی که درعرض راه ازدرخت و عمارت و پل و ردوخانه هرچه هست کم کم بتو نزدیک میشود، بعد به مقابل هر یک از آنها میرسی و میگذری آنها عقب میمانند و هکذا میدانی که تو حرکت میکنی اگر آنها که دراول قدم دورنو بودند تغییر نیابد چه طور میتوانی حرکت خود را بدانی این رادر راه آهن میان «ترن» نشسته بهتر میشود دریافت نمود. اگر باطراف نگاه نکنی و چرخها ترا تکان جزئی ندهند هرگز رفتن خود در احساس نمی نمایی پس زمین ما که هیچ تکان ندارد و باهمهٔ اجساد سطحی خود ازدریا و هوا و کوه و عمارات و سکنه حرکت میکند ما از کجا حرکت خود مارا خواهیم فهمید.

احمد گفت آقا شما گفتید بعد خالی از جهات اربعه و پست و بلندیست حالا که ما ایستاده ایم جهات سته داریم چپ و راست پس و پیش بالا و پایین این را نفهمیدم که بی این جهات محسوس ما در عالم چه گونه نقطهٔ موجود باشد؟ گفتم همین جا که ایستادهٔ برحسب تعین تو جهات سته موجود است خودت را معدوم بدان همان جهات هم باتو معدوم میشوند زیرا که در فطرت جهات و زمان و مکان و ابتدا و انتها نباشد همهٔ آنها در وجود موجودات است. تو هستی بهر سو نگاه کنی یک جهت تواست، شب را سحر میکنی چند ساعت برای تو گذشت و زمان تواست، درجائی مقیم هستی مکان تواست، کوه از سطح زمین بر جسته بلندی است، نقطهٔ دیگر بالنسبه پایین است، پستی است پس اگر کوه نباشد بلندی نیست و اگر بلندی نیست پستی کجا است؟ تو بنا کردی ابتداست، تو تمام کردی انتها است.

احمد گفت آقا آسمان چرا مثل گنبد مدور مینماید؟ گفتم اینکه تو می‌بینی آسمان نیست هوای محیط کرهٔ زمین ما است چون زمین ما مدور است لفافهٔ شفافی که اورا پیچیده وهوای محیط‌اواست از همهٔ نقاط خود که منتهای سرحد بصرماست خطوط اشعهٔ خودرا بچشم ما بالسویه میرساند باین واسطه بالطبع باید مدور نمایدواز‌اطراف چنان‌مرئی می‌شود که‌گویی بزمین‌وصل شده که همان دایره افق نظری ما است . وگرنه آسمان که فضای مسبوق الذکر است مسافتی است* مسطح وناریك .

احمد گفت دلیل کروی‌بودن زمین چیست حال آنکه جز سلسلهٔ جبال زمین در هرجا مسطح وهموار است . گفتم متقدمین از همین غفلت زمین‌را سطح بسیار وسیعی می‌پنداشتندکه ازهر طرف منتهی بدرهٔ عمیق است هرکس‌بیفتد بجهنم میرود ومسافت اویعنی سطح زمین‌را از مغرب بمشرق بیشتر از شمال بجنوب میدانستند، یعنی ازمغرب بمشرق طول واز شمال بجنوب عرض میگفتند. حالاهم بتقلید متقدمین ازشرق بغرب طول واز شمال بجنوب عرض میگویند ۰اول (فیثاغورث) که از معارف حکمای قدیم است . وبعضی شاگردان اوبه کرویت‌زمین قایل شدند اما دلیلی مسکت نتوانستند اقامه نمایند رای‌خودرا انتشار ندادند بعد (بطلمیوس) که از سلاطین مصر بود (دویست وهشتاد وپنج سال) قبل از میلاد کرویت زمین‌را معتقدشد رسمی ترتیب داده عقیدهٔ خودرا منتشر نمود وزمین‌را مرکز وساکن وسایر کواکب‌را باشمس وقمر‌بدورزمین سائر می‌پنداشت بعد از فوت‌اومدتها عقیدهٔ اومعمول به‌علمای اعصار سالفه بود .

بعد از سفر (کولمب) درسال (۱۴۹۲) بکشف امریکا وبرگشتن رفقای دریا نورد معروف پور تاغالی درسال (۱۵۱۹) (فریدیناندما غلان) بهمان نقطه که روبمغرب روانه شده بودند از طرف مشرق کرویت زمین ثابت گردید . حالا بکرویت زمین ادلهٔ بسیار داریم . اول سایهٔ که زمین هنگام

* اگر این هوای محیط ما نبود روزها نیز میتوانستیم مثل شبها در آسمان کواکب‌را به بینیم چون روزها آفتاب زمین مارا روشن میکند وهوای‌شفاف ما نیز روشن میشود ومانع دیدن کواکب میگردد مگر اینکه از ته چاه عمیق که روشنی هوا مانع مد بصرما نمی شود روزها نیز میتوان کواکب‌را دید .

خسوف بروی قرص ماه اندازد مدور است، هرگاه زمین مدور نبود سایهٔ او مدور نمی افتاد . دویم دریا نوردان که الآن با کشتیهای بخـار دورکرهٔ زمین را میگردند ازیك نقطـه روبمغرب حرکت نموده واز طرف مشرق بهمان نقطه برمیگردند یابر عکس روبه شرق حرکت وازسوی غرب بهمان جابرمیگردند . معلوم است هرگاه زمین مدور نبود این مسافرت محال بود. سیم هروقت کشتی ازدریا بساحل نزدیك میشود اول قلل جبال بعد اراضی مرتفعه وبعد عمارات عالیه وسواد شهر وساحل نمودار گردد. ودر وقت سفر نیز تا از ساحل روانه شدند اول سواد وعمارات عالیه وبعد اراضی مرتفعه وبعد قلل جبال از چشم کشتی نشینان پوشیده میشود. اگر زمین ما مدور نبود وسطح آب دریا درهمه جا هموار می بود این ترتیبات نظری معلوم نمی شد پس البته دراین صورت میان ناظر ومنظور بر آمدهگی نقاط متفاوتهٔ کروی هست که درطی یك نقطه مرئی بنقطهٔ دویم وسیم میرسد ومتدرجا بانقطهٔ مأموله دیده میشود . هرگاه مابه (بالون) نشسته صعود نماییم یاقلهٔ کوهی بر آییم اگر هوا بی ابر وصـاف است دوازده فرسخ را دراطراف خود میتوانیم به بینیم اما درپایین نصف این مسافت را نمی بنیم زیرا که بر آمدهگی اراضی مانع نظر ما میشود نه پست بلندی. پس از هر نقطهٔ زمین که واقع شویم همین بر آمدهگی هم درپیش وهم درپشت سرماهست — چرا ؟ بجهت اینکه زمین ماکرویست . بعد از همهٔ این دلایل اگر قدری تأمل بکنی از آنچه هرروز می بینی بهتر کرویت زمین را درمیابی . آفتاب هنگام طلوع اول طبقهٔ هوای محیط وبعد قلل جبال وبعد بلندیها وبعد سطح امکنه را منور میکند، ودروقت غروب برعکس. پس اگر زمین ما کروی نبود وبر آمده گی نداشت آفتاب بایست درطلوع خـود همه جارا منور ودرغروب همه جارا دریك آن مظلم نماید .

احمد چون اداله بسیار مسرع بود عقل نابالغ خودرا که بعد از مکتب رفتن یکجا مخلوط مسایل علمیه نمی نماید. وفهمیده که عقل بالغ نیز باعلم ره نمی تابد، دیگر میدان تصرف نداد همینکه پرسید دورکرهٔ زمین چه قدر مسافت است . گفتم اول باید بدانی که پیمودن کرهٔ زمین باوسایل معتاد یعنی بازرع وزنجیر محالست بلکه بشخص بی وقوف سخن از مقیاس کرهٔ زمین جزو ترهات

وافسانه می‌آید . ولی علم بنی‌نوع انسانی مسئله‌را درکمال سهولت حل نموده نه اینکه دور زمین بلکه دورآفتاب وماه وسیارات وسایر کواکب‌رانیزپیموده‌اند وبعد فاصلهٔ آنهـارا از کرهٔ زمین وازهمدیگر مشخص نموده اند. واگر این مقیاس نبود چه گونه میتوانستند از کسوف وخسوف ده سال قبل از وقوع واز بعضی اختیارات قبل از صد سال خبر بد هند، واز طلوع سهیل درفلان جاوتحویل شمس به بروج‌وغیره که تحت‌همه‌را می‌بینی چه گونه می‌شد خبرداد یعنی استخراج نمود؟ حالا از برکت علم‌تحدید درروی‌زمین نشسته هرعوام‌میتواند بداند که عطارد از کرهٔ آفتاب در بعد سه ملیون میل جغرافیا واقع است[۱] ودرهشـتاد وهشت روز بدور آفتـاب میگردد (زهره در بعـد پانزده ملیـون ودر دویست وبیست پنجروز) (زمین دربیست ویکملیون ودر سیصد وشصت وپنج روزونیم) (مریخ درسی ودوملیون میل ودریك سـال وسیصد وبیست ودوروز) (مشـتری دریکصد وهشت ملیون میل ودر یازده سـال وچند ماه) (زحل دریکصد ونود وهشت ملیون‌میل ودربیست ونه سال ونیم) (اورانوس درسیصد ونود وهفت ملیون میل ودرهشتاد وچهار سال) (نپتون درشش صد ملیون میل ودریکصد وشصت وپنج سال)واقع‌شده وبدور آفتاب میگردند) (قمر از زمین دربعد پنجاه ویکهزار وچهـارصد وبیست وهشت‌میل یاسیصد وپنجاه وهفت هزار وهشتصد ونود وشش ورست واقع‌شده ودرمدت بیست هفت روز وهفت ساعت یکبار بدورزمین میگردد) پس بعداز این‌بیانات اینکه خط نصف‌النهار حقیقی یاخط استوای کره زمین ما که چون عموم دوایر اول بسیصد وشصت قسمت مساوی تقسیم‌شده وهر قسمت‌را یك درجه نامیده اند وفاصلهٔ یکدرجه‌را پیموده پانزده میل جغرافیا یایکصد وچهار ورست‌ونیم یافته اند صحیح است.واز این قرار معلوم شده که دورکرهٔ زمین یعنی مسافت سیصد وشصت درجـهٔ تمام اوپنج هزار وچهار صد میل جغرافی یا چهل ملیون متر

[۱] هر میل جغرافیا هفت ورست هر ورست (هزار وپانصد) زرع شاهیست پس هر میل (۱۰۵۰۰) زرع است . ملیون اسم مفرد ده صدهزار است چه‌گونه که درایران پنج بارصد هزاررا کرور دانند درعثمانیه اسم‌مفرد ده بارصد هزاررا ملیون گذاشته اند .

پانصد و هفت هزار وهشتصد ورست است (حاشیه ۱) ومساحت سطحی همهٔ روی زمین نه ملیون ودویست وهشتاد وهشت میل مربع یاچهار صد وپنجاه وپنج ملیون ویکصد ودوازده هزار ورست مربع میباشد (حاشیه ۲)

[۱] هر ورست پانصد (ساژین) هر ساژین ۳ ارشین یا ۷ فوت انگلیسی است هرفوت دوازده دویمه هر دویمه ده خط وهر خط ده نقطه است هر زرع روسی ۲۸ دویمه یا ۱۶ (ورشوق) است هر ورست مربع دویست وپنجاه هزار ساژین مربع و هرساژین مربع چهل ونه فوت مربع یانه زرع مربع است هرفوت مربع یکصد وچهل وچهار دویمهٔ مربع وهردویمهٔ مربع صد خط مربع است وهر زرع مربع (۷۸٤) دویمه مربع یا (۲۵٦) ورشوق مربع است (دستین) عبارت از دوهزار وچهار صد ساژین مربع است (عوض جریب یاخروار زمین استعمال میکنند) ساژین مکعب سیصد وچهل وسه فوت مکعب یا (۲۷) زرع مکعب است . فوت مکعب هزار وهفتصد وبیست وهشت دویمهٔ مکعب. دویمهٔ مکعب هزار خط مکعب است زرع مکعب بیست ویکهزار ونهصد وپنجاه ودو دویمهٔ مکعب است یا (٤۰۹٦) ورشوق مکعب است بجهت مایعات یك بوچقه چهل (ودره) هر ودره بیست (بوتلکه) یاده (اوشتوف) مفرد حبوبات (چتورت) هر چتورت هشت (چتور) که هر چتور هشت (غادنس) یا هر چتورت شصت وچهار غادنس است. برای اوزان یك (بورکوس) ده پوط هر پوط چهل فوند هرفوندسی ودو (لوته) هرلوته سه مثقال هر مثقال نود وشش (دوله) است . فوند عطار یادوا فروش هرفوند ۱۲ (رونس) هر رونس هشت (درهم) هردرهم سه (اسکره پول) هر اسکره پول بیست (غرم) فوند عطار روسیه از فوند حبوبات ومأکولات ۱۲ مثقال کم است یعنی فوند عطار ۸٤ مثقال است نه ۹٦ مثقال .

[۲] اساس متر فرانسه که مقبول همه ملل متمدنه میباشد (اکرچه تاکنون بعض دول مقیاس معادلهٔ خودرا بمتر نیاورده البته وقتی خواهند آورد وقبول عموم سکنهٔ کره زمین خواهد شد (متر) پانزده کره ودونجس ایران در (۷) اپریل سال (۱۸۳۷) ودر (٤) یول همان سال از طلای سفید که از همه فلزات سخت تروتاثیر حرارت وزنك را کمتر بروی نفوذ است اندازهٔ طول یك قسمت از ده ملیون قسمت ربع مسافت خط نصف النهار کرهٔ زمین ساخته شده ودرمخزن قوانین شهر پاریس حفظ نموده اند واورا زرع ملت فرانسه قرارداده اند درمقیاسات مربع ومکعب ومایع وغیر مایع همهٔ اکیال ازروی همین مفرد معین شده متررا باده جا قسمت نموده (دیسامتر) کویند وهر دیسامتررا بده (سانتمتر) وهر سانتمتررا بده "میلیمتر" قسمت نموده اند یعنی یك متر ده دیسامتر وصد سانتمتر وهزار میلی متر است از این قرار هرگاه ما خواسته باشیم نازکی پرمکس را بنادیده بتهها بوسیلهٔ تافظ وتعین داریم زیرا که نصف میلی متر معلوم است چه قدر نازك میشود اکر چه زرع ایران نیز نیم زرع وچهاریك وکره دارد وبعد از آن تفصیل کاربه شعیر وشعر میرسد وبجای بسیار نازك میکشد اما همهٔ آن تفصیلات مثل سایر مسایل ما باشکال مسئله میافزاید . باری چگونه کفتیم یك متر عبارت ازده دیسامتر وصد سانتمتر وهزار میلی متر است ده متررا یك دیكامتر ده دیكامتررا که صده

آقا احمد میخواست از خطوط نصف النهار و استواء تفصیلی بپرسد دیدم مسئله را تسلسل میدهد همه قواعد ریاضی را باید باو تلقین نمود. گفتم در گردیدن و کرویت زمین بهمین قدر اکتفا بکن زیرا که از ارزمینهٔ صحبت قدری کنار شدیم اگر تفصیل این مسایل را بیشتر طالب هستی بهیأت جدید منطبعه ترجمهٔ عبدالرحیم تبریزی رجوع بکن .

احمد گفت آقا اگر معنی ساعت را بیان نمایید دیگر در خصوص ارض از شما سوال دیگر نمی‌کنم . نمی توانم حالی بشوم این عقربکهای کوچك چه گونه اوقات ما را معلوم می نمایند . گفتم ساعت حالا مثل شاهین ترازو از کثرت خود موقع هیچ گونه توجه و تعقل نمی باشد، حال آنکه یکی از اسبابهای تالی معجز عالم علم است. نه اینکه مثل تو اطفال مکتبی بلکه پیران بی کتاب که ساعات عمر خود را در جهل و غفلت گذرانیده‌اند، و ساعت بغلی را میزان حرکات شنیعه و اعتسافات فضیحه قرارداده‌اند. نمی دانند و نمی فهمند که از مرور هریك ساعت وقت گران بهای آنها فوت می‌شود و به پرتگاه نیّتِ عدم نزدیك می‌شوند که اگر قدر اورا میدانستند و به غفلت نمی گذرانیدند می توانستند از اکابر اشخاص بشوند، که از آب حیات محبت وطن سیراب شده و همراه خضر معرفت مادام الدهر مستفیثان را اجابت استمداد نمایند .

ساعت عبارت از مقیاس حرکت قسمت بیست و چهارم کرهٔ زمین درمحور

---

* متر است یك [illegible] ده [illegible] متر را ده هزار متر است یك « کیلومتر » و ده کیلومتر را که ده هزار متر است یك « میرامتر » گویند (کیلومتر ۹۶۱ زرع نیم شاه* است) .

مفرد مقیاس سطحی املاك و اراضی را (غکتار) گویند هر غکتار ده هزار متر مربع است مفرد مقیاس مکعب یك متر مکعب است یعنی هزار (دیسامتر) مکعب یا یك ملیون ساانتیمتر مکعب یا یك ملیارد میلیمتر مکعب است .

مفرد اکیال مایعات را یك (لیتر) گویند ده لیتر یك (دیکالیتر) ده دیکالیتر یك [غکتالیتر] ده غکتالیتر یك [کیلولیتر] یا چنانکه گفتیم یك متر مکعب است . مفرد اوزان را [غرام] گویند غرام وزن یك سانتیمتر مکعب آب صاف دارای چهار درجه حرارت است یك غرام ده (دیساغرام) و صد (سانتیغرام) و هزار (میلی غرام) است ده غرام را یك (دیکوغرام) ده دیکوغرام یك (غکتوغرام) ده غکتوغرام یك [کیلوغرام] [۱۳ سیر ۹ مثقال ۲ نخود] ده کیلوغرام یك [کونتال] ده کونتال یك [تو نا] یعنی هزار کیلوغرام است. و شصت و یك پوط و دوفونت [illegible] میشود [ترجمه] در تطبیق کیلومتر و متر و کیلو غرام سند بنده تقویم ایرانست صحت و [illegible] راجع بنده نیست .

خود می‌باشد یعنی زمین درمدت آمدن عقربك ساعت شماقم ر از ریك مثلا بروی رقم دوپازده درجه ازسیصد وشصت درجه مسافت خودرا طی می نماید. چون مسافت هردرجه صد وچهار ورست ونیم است از این‌قرار در سریك ساعت عقربك میدانی که زمین هزار وپانصد وهفتاد ورست نیم تراوسایرین‌را درپشت خود گردانید امروز درساعت‌ظهراست یعنی آفتاب درفوق‌راس واقع شده فردا نیز درهمان وقت آفتاب درفوق‌رأس واقع میشود واجساد سایهٔ خودرا قصیر مینماید ومیدانی که کرهٔ زمین دیروز از آن نقطه که در دور محور خود راه افتاده بود باز بهمان نقطه رسید وظهر شد که این دلیل‌قطعی و آخری گردیدن زمین‌است وحالا همه کس این سند بیّن را در بغل ودیوار خود دارد.

در این بین صادق آمد خبر داد که آقا یوسف‌مهندس تبریزی مدیرشرکت چراغ الکتیر بدیدن من آمده چون آقا یوسف شخص عالم وصادق وملت دوست ووطن پرست است بر خواستم در صحن استقبال نموده تعارف صمیمی بعمل آمد . آمدیم نشستیم از پیشرفت عمل کار خانه پرسیدم معلوم شد روز بروز در ترقی است . ادارهٔ بلدیه قرار گذاشته در همهٔ شهر ششصد چراغ الکتیر که هر یك چراغ قوهٔ هزار شمع را داشته باشد بسوزانند . یك قطعه کتابچه که خریطه وترسیمات خطوط برقی‌وستون چراغهاوماکنه وکارخانه بود بمن بخشید، از این قرار بعد ازدوماه که وعدهٔ ختم‌تعمیرات است گودهای معابر تبریز که هر شب چندین سروپای میشکنند از عمق خود میکاهندوازمردم رفع زحمت می نمایند شب چون روز روشن میشود .

واقعا این شخص غیرتمند وبزرگوار دقیقهٔ از اقدامات نافعهٔ وطن غفلت ندارد، ودر جمیع شرکتها مشیر بالاستحقاق است . میگفت حمد خدارا بعد از وضع قانون معروف چهار دهم رمضان سال (۱۲۹۹) موسیوهای اجانب متمدن نمای خارجه یعنی امراض‌مسری‌ملت‌مادندان طمع‌را ازقاپیدن‌برکات‌وطن ماشکسته‌اند. بعدازتشکیل‌چهارشرکت‌ایرانی فهمیدند که ملت ماهم‌غیرت داردوهم استعداد. ازاستاتیستیق‌وزارت‌داخله‌که‌رسمااعلان‌شده‌معلوم‌میشودکه‌بعدازمتداول شدن قدك وقلمکار اصفهان وشال کرمان وپتوی خراسان و پارچه های حریر لطیف تبریز وخراسان در سال ۱۳۱۳ چهار کرور تومان مال قلب فرنگی

کمتر بایران داخل شده،وبعد از استعمال رنگهای ثابت از قالی ومنسوجهای حریر یك کرور تومان بمبلغ مال بیرون بر افزوده واز این قرار بعد از دایر شدن کارخانهٔ چینی وبلور کمپانیهٔ سعادت که تازه باسه کرورتنخواه تشکیل یافته سال آینده در تطبیق آنچه از خارج می آوریم وبخارج می بریم مبلغ معتدلهٔ اضافهٔ بیرون بری ما بهشت کرور تومان بالغ خواهد شد بعد از سه سال یکنفر ایرانی ازوطن خودهجرت نمیکند ویکنفرفقیرلاشیئی دروطن ماپیدا نمی شود .

از این قبیل صحبتهای روح پرور می نمودیم از تجـار ما شکایت می کرد میگفت، چگونه که حکام ما بعلم اداره وقضاة ما بعلم حقوق منکرند، تجار ما نیز بر اینکه علم تجارت علمی است مبسوط باید تحصیل نمود منکر هستند .

تاجر امروزی ایران یعنی حمال فرنگیها عبارت از اجزای سلسله ایست منتظر نشسته که فرنگیها مال قلب وخوش ظاهر وجاهل پسند خودرا آورده از بیست تاسی ماه وعده بخرد باشخاص جزو بفروشد واز این میان پانصدیاهزار تومان از بار خانه خری نفع نماید بعد از یکماه بار خانهٔ دیگر نو ظهور بیاید اورا نیز برای اصلاح سهو اول . سیمی بیاید اورانیزبرای اصلاح خریددویم وهکذا بااین استمرار وتسلسل بخرد وبفروشد وبعد ازسه چهال سـال دراین نرد جهالت تنخواه خود ودیگری را مفت ببازد . واگر کسی بگوید فلان ارمنی بادکوبهٔ بیست سال قبل بنا وعرابه چی بود سه هزار منات مایه گذاشت چاهی کند حالا روزی سه‌هزار تومان نفع میکندوده کرور تومان دولت‌دارد . بیایید ما نیز در ضمن هزار تقلید بی جاکه بدیگران نموده ایم در این عمل باد کوبهٔ وامریکایی که در بیست سال آخری هزار کرور بثروت مملکت خودشان از همین نفت سیاه افزوده اند این تقلید نافع واین تأسی مفید را بکنیم هزار نفر هر یك پنجاه تومان پول جمع کنیم، مدیر عالمی انتخاب نماییم وادارهٔ درطبق زمینهٔ معقول ومجرب برای عمـل شرکت تشکیل بدهیم،از دولت اذن بگیریم ونفت‌های اردبیل وارومیه‌رامسقب بیند ازیم بعد ازسه ماه وطن‌خودرا ازجوهر باد کوبه مستغنی نماییم وسالی سیصد هزار تومان نفع برداریم واگر نفت‌فواره نزند ساعتی پانزده خروار بیرون نریزد منتهای ضرر ما همان پنجاه تومانست که بهای یك مهمانی بی جای تجـار است.میگویند ای بابا !!! کیست از ما پی این

جور کارها برود، ببرد تنخواه خود را بصحرا بریزد و آسوده باشد که گریبان او دردست فراشان قزوینی نخواهد ماند، ودر محبس روزه نخواهد گرفت بآدم باید خدا بدهد. از این کارها فایده نیست وطن ما بادکوبه وامریکا نمی شود غیر از انکار بدیهی با این سخنان بی معنی که ناشی از جهالتست بخدای عظیم الشان اسناد بخل وحسد نیز میدهد که بباد کوبهٔ وامریکائی رؤف ورحیم است وبایرانی نه.

راست است در وطن ما اساس اطمینان مال وجان تبعه مفقود وموقوف بمیل حکام است، هیچ کس دراقدامات نافعهٔ خود مطمئن نیست که بمشت و فحش فراش یانوکر باب واو باش دیگر دوچار نشود. همین بدبختی فوق الکلام است که آرزوهای وطن پرستان باخون دل ایشان مخلوط شده وبا اشک چشم بیرون میریزد. ولی حالا از همه جای ایران بمرکز تلگرام داریم، اگر مراتب بدبی حسابی حکام جزو در تبریز بحضرت اشرف والا ودر طهران بواسطهٔ آقای صدراعظم بخاکپای اقدس همایونی عرض شود اشهد بالله هیچ کس را نمی گذارند متضرر یامتعدی گردد. شرکتی که دارای هزار صداست حاکم جزو اردبیل وارومی قادر است که به مدیر وادارهٔ آنها تعدی وبی احترامی بکند؟ مگر هزار صدای بلند را هم ببندی بطهران و تبریز نمی رسد؟ (اتزعم انك جرم صغیر) آنجا که شرکت است علم وثروت وهمت و انفاق است. هر جا که این چهار سعادت بی نفاق است قالع جبال وخرق غربال یکیست (آری باتفاق جهان میتوان گرفت) حکیم معروفی گوید قوت روحانی هر ملت موقوف بکثرت شرکتهای متشکلهٔ اواست زیرا که صدای جماعت صدای خدا است افسوس که ما نه خودرا نه پادشاه خودرا ونه رجال دولت خودرا می شناسیم. بزرگان ما هر نوع حمایت وجانب داری ایرانی غیرتمند وکافی را حاضرند، بلکه از بی کسی بکانه چنانند که خواهش قلب هرکس بیگانه را بعمل آورند امتیازی که اعلاحضرت اقدس شهریاری بکومپانیهٔ [*] آذربایجان مرحمت فرموده بود نانود ونه سال از همه برکات طبیعی معادن

(*) صورت قرار نامه راه اواجیق الی قزوین (برای اختصار از فصول او باشاره اکتفا میکنیم) فقرهٔ (اول) اعلاحضرت بموجب این قرارنامه بکومپانیه اذن واجازهٔ امتیاز ساختن یکرشته راه ازقزوین تا اواجیق میدهد [دویم] کومپانیه تا نود ونه سال از همه مطالبهٔ نقدی *

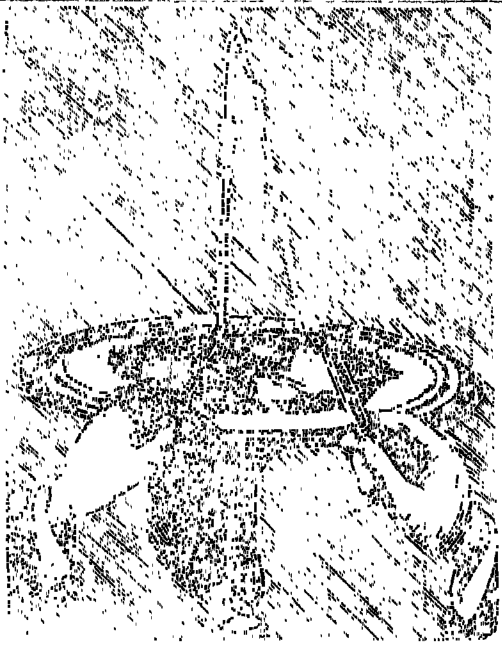
ومیشه وطرق وسایر نکات تزیید ثروت این مملکت منتفع بشوند کدام پادشاه درکدام تاریخ بملك وملت خود بهتر و بیشتر مرحمت نموده اگر ما ازجهل خود نتوانستیم منتفع بشویم دولت چه تقصیر دارد؟ کی قوانین اطمینان مال وجان را ازدولت استدعا نمودیم بماناداد؟ دولت دردست جهالت ما اسیر مانده هر وقت در راه ترقی قدمی بر میدارد دو چار هزار موانع جهل وعصبیت مامیگردد .

یکی ازفضلا بمن نوشته بود ما ایرانیها باید بدانیم وبفهمیم ومعتقد باشیم که درمبدء بخل نیست (هرچه هست ازقامت ناسازوبی اندام ماست) باوجود اینکه درایران نامی از حقوق برده نمی شود مابرای خودمان حق بسیار بزرگی تراشیده ایم متوقعیم باآن مبلغی محقر که در سایر دول تبعه فقط به تسطیح معابرخود میدهد ومابااسم مالیات بدولت میدهیم دولت اطفال مارادرس بدهد، وایتام مارا پرستاری نماید، قراول مارا بکشد، وصحرای لم یزرع مارا قنات بیاورد، کارخانها احداث بکند، راه شوسه وآهن بسازد، وچراغ الکتیر بسوزد، وکوچه های مارا فرش نماید، وهمه جزئیات معیشت مارا فراهم بیاورد. خیال نمی کنیم که چرا این همه تمنای صعب را از دولت باید بکنیم وانگهی دولت عبارت ازشخص اعلا حضرت

* معاف است[سیم] عرض وطول راه چنین وچنانست [چهارم] ازاسباب ومصالح لازمهٔ عمل کمرك گرفته نخواهد شد [پنجم] کومپانی امتداد را هرا تا خوی ماذونست [ششم] از بار واسب وعراده این مبلغ را کومپانیه خواهدگرفت [هفتم] اعلا حضرت اقدس ملوکانه تصریحا حمایت این کومپانیه را متعهد میشود [هشتم] اگراشکالی باصاحبان املاك یاخود حکومت مانع پیشرفت عمل گردد دولت علیه حمایت عادلانهٔ خودرا مضایقه نخواهد نمود [نهم] برای اطمینان راه دسته قراسوران همیشه مشغول محافظه خواهدبود[دهم]ازجلفا تا تبریز و مراغه وکردستان امتیازساختن راه مخصوص کمپانی است[یازدهم] امنای دولت هرگز مداخله در عمل کومپانی نخواهند نمود [دوازدهم] مسئلهٔ متنازع فیهای دولت وکومپانیه رارجوع بقطع وفصل مرضی الطرفین خواهند نمود [سیزدهم] دولت علیه بشرکت تبعهٔ خارجه مانع نخواهد بود [چهاردهم] کومپانیهٔ دیگر یادولت ایران اگر در سرحدات ایران راه آهن یاشوسه درست نمودنی باشند باید این کومپانیه را راضی نماید [پانزدهم] بی استثنا مطابق همین شرط کومپانی احداث کارخانهٔ قندریزی وشمع سازی وچینی وبلور وکاغذ را مختار است [شانزدهم] حفظ وتکثیر وفروش میشهٔ قره داغ بکومپانیه واگذار است [هفدهم] کشتی رانی در باچهٔ اورومی وآبادی جزیرهٔ قویون آداسی مخصوص کومپانیه است [هیجدهم] بعد از امضا یك نسخه از این قرارنامه بعداز اعلان رسمی بما مورین دول فرستاده خواهد شد [نوزدهم] تا بیست وسیم بعض مطالب دیگر است وبعد از آن امضای اعلا حضرت اقدس همایون ومهر جناب صدراعظم .

اقدس پادشاد وصد نفر رجال است. ایا این صد ویك نفر متیواند وباید همه شداید مارا رخابدهد. مگر درسایر دول همهٔ اینهارا دولت برای ملت میکند ؟ آیا آنچه مابدولت میدهیم درخور این مقتضیات ماست؟ حاشا ثم حاشا همهٔ اینها عمل حتمی خود ماست اسباب سعادت ونیك بختی مارا باید مافراهم آوریم ودر شداید وموانع ازدولت استمداد بکنیم آقا یوسف صحبت راتمام نمود و بر خواست تادم درحیاط مشایعت نموده برگشتم . احمد کتابچهٔ چراغ الکتیر را تماشامی نمود محمود وارد شد باحمد پیوست هر دو مشغول بودند احمد مقدمهٔ کتابچه را که در فلان تاریخ (تالس) نام حکیم ازسایدن کهربا جذب اجساد خفیفه را معلوم نمود و بهمین قدر از این حقیقت بزرك قانع شد ودرمائهٔ هفدهم (هلبرت) طبیب انگلیسی جذب اجساد خفیفه را غیر ازکاه ربا درسایرین نیز مکشوف داشت ومسئله را اهمیت داد بعد (غالوان) و (دولت) این قوه را کشف نمود والکتیر نام دادند بالحن بلبل می خواند من مشغول بودم . محمود به احمد گفت درعالم بی قوهٔ الکتیر حرکتی نیست اگر میخواهی الآن بتو وجود الکتیر وزدن برق را نشان میدهم . دیدم محمود دعوی بزرگی میکند . میدانستم که در خانهٔ تاریك دست به پشت گربه بکشی شراره های الکتیر میریزد یاباشانهٔ مصنوعی زلف وکاکل خود ویا دیگری را شانه نمائی ذرات برقی دیده می شود . امااوروز روشن نشان دادن برق از محمود خیلی غرابت داشت بنوعی که حالت آنها را برهم نزنم منتظر شدم .

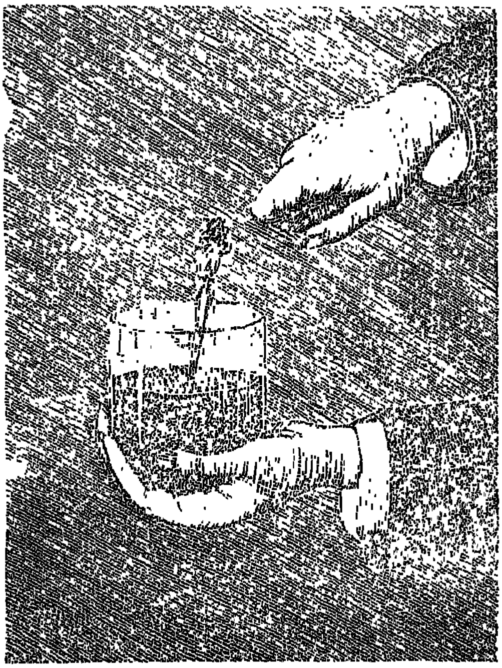
احمد در کمال ادب اثبات دعوا را طالب گشت محمود رفت مجمعی آهنی منقش متوسطی آورد وگذاشت بروی دو استکان ونیم طبقه کاغذ ضخیم که برای کشیدن نقشه وترسیمات اطفال مکتبی میفروشند آورده باندازهٔ میان مجمعی صفحهٔ برید واز کاغذ دو دستگیره که هنگام لزوم بتوان برداشت باکتیرابدو گوشهٔ صفحه چسبانید (شکل ۲۰) بعد از آن به آتش بخاری یامنقل گرفته خشك وگرم نمودفورا روی تخته گذاشته با (شونگه) یا (بروس)یا (فورچه) (اسبابیست که از موی دم ویال اسب یاتلاشهٔ خوبی برای پاك نمودن البسه میسازند) خشك وبی رطوبت بنوعی که کاغذ نشکند وپاره نشودسخت سایید ومیان مجمعی گذاشت باحمد گفت انگشت خود را بکنار مجمعی نزدیك بیاور



(رسم ٢٠)

احمد نزديك آورد محمود كاغذ را بلند نمود واز لب مجمى شرارهٔ ممتدى مثل برق ظاهر شد . احمد انكشت خود را كشيد محمود كاغذ را گذاشت باز انكشت خود را نزديك نمود محمود كاغذ را برداشت تاشش بار عمل را تكرار وهر دفعه برق اولى پديدار گرديد تعجب احمد را نمى توان به تحرير آورد من كه دايرهٔ اطلاعم از احمد يك وجب وسيعتراست كمتر ازوى تعجب نه نمودم .

محمود گفت اين را (الكتيرفور) گويند پس تماشا بكنيد (المنتليدين) را بشمانشان بدهم اين را گفت ورفت ازخانهٔ ديگر استكان خشك كه تانصف ساچهٔ سربى ريخته وميانش قاشوق فلزچاى فروبرده بود آورد وگذاشت بعد از آن كاغذ مجموعه را دوباره خشكانيد وگرم نمود وساييد حاضر كرد بمن گفت آقا احمد هر وقت انكشت خود را به مجمى نزديك نمايد شما استكان را چنان نزديك بگيريد كه شراره ميان انكشت مجمى در وقت زدن بدسته قاشوق ميان استكان برسد همان طور گرفتم سه‌چهار شراره برجست ومتدرجاً



(رسم ۲۱)

بدستهٔ قاشوق زد بعد از آن بمن گفت که بادست راست استکان را بگیرم وانگشت دست چپ را بدسته قاشوق نزدیک نمایم بفرموده عمل کردم فورا میان دسته وانگشت من شراره بر جست واحساس ضربتی ضعیفی نمودم (شکل ۲۱) بامحمود آفرین خواندم وزیاد متعجب شدم ودرجهٔ تعلیمات عصر مارا به نظر آوردم که باطفال مکتب مقدمات را چه گونه باوسایل سهل وساده مطالب عالیه را تعلیم میدهند ومسایل معضله را درخور وسعت فهم آنهاحل ومحسوس مینمایند وازخداوند توفیق تعلیم اطفال مستعد وطن محبوب خود را با زبان شاکی وچشم باکی استغاثه نمودم .

میخواستم صحبت را تمام نمایم چون سخن از الکتیر درمیان بود خواستم « راپورت » (پاستخوف) را که ازمعارف مهندسین نظامی قفقازاست ودرماه مارت سال ۱۸۹۲ میلادی مطابق سال ۱۳۰۹ هجری بمجلس جمعیت جغرافیای ایمپراتور شعبهٔ قفقاز منعقد تفلیس تقدیم نموده واین بندهٔ بی بضاعت ترجمه کرده برای مزید بصیرت هموطنان محترم مرقوم نمایم «پاستخوف» میگوید

درسال «۱۸۹۱» ازجانب رئیس خودمامور شدم که بقله (خلاص کوه)[۱] بر آیم واز آنجا اگر قلل (قیروان کوه) و (کیوان کوه) دیده شود تحقیقات (تریقونامتر) و(ترنیقولاتسیون) راخربطه نمایم [۲] بیست وچهارم آغوست ماه (۱۸۹۱) باهشت نفر قازاق ملازم رو بمقصد روانه شدیم ازده (کولالا) یك نفر آستین را بلد برداشتیم ار طرق صعبه وغیر مسلوکه وچندین موانع خطرناك گذشتیم وقت ظهر بقلهٔ (ماسون) که نه هزار ودویست وپنجاه وچهار فوت ارتفاع داشت صعود نمودیم از آنجا بسوی مغرب هفت ورست (یکفرسخ) رو ببالا رفتیم و به اول معدن یخ خلاص کوه رسیدیم آفتاب میخواست غروب نماید تاریکی شب باریکی راه علو مقصد وخسته گی رفقا مانع تحدید ذهاب گردید درهمین نقطه جای مسطحی پیدا نموده رحل نزول افکنده شب را آسوده سحر کردیم صبح زود برخواسته روانه شدیم بعد ازده ساعت طی راه دوازده هزار ونهصد وپانزده فوت منتهای قلهٔ خلاص کوه زیرا که تاکنون پای مور به منکبش نخورده وجز سایهٔ پرطیور ازخاکش ذی روحی عبور نه نموده بود درتحت قدوم بنی آدم جسور گسترده یافتم هوا بسیار صاف بود باطراف نظر کردم قلل کیوان وقیروان کوه مرئی نشدند از عدم مساعدت نیل مقصود افسوس نمودم .

قلهٔ خلاص کوه چشم انداز غریبی دارد بهر سو نظر نمایی آثار هیبت وعظمت مکون حقیقی بنوعی هوید است که از همه ذرات این سلسلهٔ ممتده محاط رشتهٔ بصر آو از مصداق (والی الجبال کیف رفعت) بسمع جان میرسیدو ناطقهٔ وجدانی با الحان روحانی (بلی وهو الخلاق العلیم) می سرود گویی قلل مرفوعه

[۱] اسامی قلل جبال قفقاس خلاص کوه . وقیروان کوه . وکیوان کوه هر سه زبان ایران است بعدازانکه طایفه (آستین) که الآن دردامنهٔ قله های مزبور سکنی دارند وخود شانرا ایرانی میدانند واکثر اصطلاحات آنها الفاظ فرس قدیم وجدید است مثلا مادر پدر درکار وهمه را الآن هم بی تحریف استعمال میکنند ازایران کوچیده واراضی مسکونی امروزی خودرا تصرف نموده اند بهمه قله های کوه قفقاز اسامی فارسی گذاشته اند روسها نیز بهمان اسم تسمیه میکنند

[۲] این دولفظ فرانسه است ومعنی آنها تحقیق مسافت تا معلوم نقاط مرتفعه است ازنقطهٔ دیگر که محاذی خط بصری ان نقطه ها واقع شود واز مسایل معضلهٔ علم مساحی است واسبا بهای زیاد برای این تحقیقات دارند

چون مردان خدا از شفق برف بی زوال چهرهٔ بنده گی جودرا درکفن سر بندی سفید نموده ودامن از آلایش هرچه مایهٔ وبال است بالاچیده علایم عبودیت را بی همهٔ سیر وسلوك پا بر جا در حالت خوف ورجا بادره‌های بی ته وعمیق وبلندیهای فلك فرسا به محضر کبریایی معبود خویش عرضه داشته خواستم مشغول تحقیقات علمیه بشوم معلوم شد قازاق حامل اسباب تحقیقات عقب مانده چهل دقیقه دیر آمد تا رسیدن او سر قله‌را میغ پوشیدهوا سردشد بآدمها گفتم غذا بخورند وبخوابند . برای من سرسه پایهٔ چوبین پستیا پونچی پوشیده چادر مانندی درست کردند منتظر بودم جای را بخورم وزود بخوابم زیرا که در هوای رقیق و لطیف پیادهٔ خسته را حلاوت نوم از سایر لذاید متصوره بهتر وبیشتر درکاراست . در این بین از میان شکاف سنگها زاغ سیاهی که از وجود آنها هرگز خبر نداشتیم بایك هیئت جامعه وصدای حزن انگیز سراسیمه ومتوحش بیرون آمده دور قله را چندین بار گشته به لانه‌های خود رفته خواموش شدند . وحشت بی سبب وحالت اضطراب عجیب طیور مرا بتطیر حدوث سانحهٔ غریبی معتقد نمود خیال مشوب واهمه برمن مستولی شد . بعد از چند دقیقه باد شدت کرد وبرف شدیدی باریدن گرفت رفتم زیر چادر خودم چایدان مس مرا باغذای مختصردادند میخوردم ناگاه صدای زوزای زنبوری بگوشم آمد دقت نمودم دیدم گاهی خفیف گاهی جلی صدای جنبش وپرواز زنبور می آید معلوم‌است ارتفاع مکان وسردی هوا آمدن برف وزیدن باد شدید عدم وجود پشه وزنبور را بینهٔ بی تردید بود فکر می نمودم‌که این چه صدا باید باشد دیدم میان چادر روشنی تابید. درنظر اول خیال نمودم شفق سفیدی برف تازه از منفذ یاپونچی مثل روشنی می‌نماید . ازاین تصور فوراً برگشتم وفهمیدم که نور الکتیر است در این بین‌قازاق ازبیرون نعره زدکه ای خدا همه میسیوزیم من سرم را بیرون نمودم استکان فلز چایی که در دستم بود شعله کشید ویکطرف لباس ودامن وریش وسبیل من مشتعل شد . بیرون آمدم دیدم سر وصورت ولباس همه‌قازاقها میسوزدهمه سنگهای سرتیزقله‌باوجود باد تندبا شعلهٔ آرام وبی زبانه منوربودند عالمی داشت، هر وقت برق میزد شعله‌ها همه دریك آن که در مسافت صد وبیست زرع مربع میسوختند خاموش

می شدند بعد از آن باز افروخته میگشتند . قازاقها را از وحشت در آوردم وحالی نمودم که این نور برقیه است مشتعل است ولی نمی سوزاند . بعدازچهل دقیقه همه خاموش شدند . رفتم خوابیدم ساعتی بیشتر نکشید صدای رعدشدیدی که کوه را متزلزل ساخت مرا از خواب بیدار نمود بر خواستم بیرون شدم همان چراغانی اول شب بود آدم نمی توانست چشم بر دارد حالتی از تفکر این قدرت درخود احساس می نمودم که بتحریر نیاید طلاقت لسان وکلمات عادیه بر گنجایش صدیك شرح این عظمت وکبریائی آثار نیره مبادی عالیه که مشاهدهٔ او راخوشبختانه موفق شدم قادر نباشد . بعد از چهارده دقیقه همه شعلها خواموش شد رفتم تا سحر خوابیدم صبح زود برخواستم سرقله باز پوشیده بود امابرف نمی بارید ناچار امروز رادر انتظار صفای سر قله ماندنی شدم ساعت پنج بعد از ظهر ازطرف جنوب ابرغلیظ تاریکی که هر لحظه بجسامت وظلمت خود می افزود برخواست وچون لشگر منظم فاتح بطرح نیم دایره برای تسخیر قلعهٔ قلهٔ خلاص کوه بیورش عاجله بر آمد بعد از چند دقیقه قله را مسخروما را اسیر ظلمت خود نمود چنانکه درفاصلهٔ سه زرع همدیگر را نمیدیدیم ماهم باهمان تعجیل چادر خودرا چیده غذای شبرا خورده نزدیك هم خوابیدیم. برق میزد، رعد میغرید، برف میبارید ، امواج هوادرپنج درجه برودت نوای دل خراش خودرا زیروبم مینواخت . شب وحشت فزا منزل خطرناك ، راه فرار مسدود متفکر و حیران بودم . در این بین باز صدای آشنای دیشبی بگوشم آمد دیدم ازرخسارمن چیزی مثل تار عنکبوت می پرد بمژکان وابروی من میخورد یکدفعه برق زد وصدای رعدی که تا کنون درچندین بارصعود قلل جبال نشنیده بودم کوه را مثل سیماب بلرزه در آورد خوف برهمهٔ ما مستولی شد وهمان چراغان دیشبی تجدید گردید گوهای نوربزرگی دانهٔ گردو درهوا باطراف هبوط وصعود می نمودند، بعد ازچندی خاموش شدند ما همه خوابیدیم امتداد نوم خود را نتوانستیم مشخص نمایم که چه قدر بود همینکه از ضرب قوتی که مرا از پشت بررو افکند وگویی دو پای مرا از زانو قطع نمود سراسیمه بیدار شدم دقیقهٔ بی حس بودم بعد ترسان ترسان آهسته برخواستم دست فرا پای خود یازیده دیدم بریده نشده همینکه مفلوج وبی روح است . بعد از چند دقیقه بحال آمدم اول سر انگشت پای چپم متحرك

شد بعد کم کم تازانو حرکت اولی هر دو پایم عود نمود معلوم شد همه قازاقها که در یك خطه خوابیده بودیم این طور شده بودند ومثل من بیهودی یافتند به قازاقها حالی نمودم که قوهٔ راجعه الکتیر بما رسیده وبی آسیب در گذشته . ماندن مادر آن نقطه که خط رجوع الکتیر بسیار مخوف وخلاف بود . برخواستیم باهزار زحمت تقریباً شصت زرع پایین آمده ونشستیم هوا آرام شد صبح سر قله باز گشته تحقیقات لازمه‌را بعمل آورده ومراجعت کردیم(حاشیه)

(حاشیه) سرقله‌های بلند همیشه منبع انواع افسانها شده زیرا که درهوای صاف رقیق هوا مانع صعود گشته وخون ازدماغ آدمهای بسیارقوی‌جاری شده ودر هوای ایراین نوع حوادث الکتیر مرئی شده که واقعا آدم بی‌اطلاع رابوجود هر جور توهمات مخوفه معتقدمی‌نماید اینست که حالا از برکت علم همهٔ این اتفاقات داخل رشتهٔ علوم گردیده وانگهی دراراضی سافله نیز سر منارها که ازفلز پوشیده گاهی حامل روشنائی برق میشود وبارهامشاهده شده دردریاها گاهی سرستون کشتیها مثل شمع مدتی میسوزد تفصیل این رامی توان ذکر نمود همینکه بنظر بی اقتضا است (پاستخوف) بهمه قلل مرتفعهٔ سلسلهٔ کوه قفقاز برآمده واین بنده بیشتر از راپورتهای رسمی اورا خوانده‌ام این‌یکی چون‌خیلی غرابت داشت برای‌مطالعه درذیل‌این‌صحبت درج شد درهوای ابرگاهی ازسرکوههای بلند که ستون تلغرافهارا نصب نموده ومفتول کشیده آتشهای یك دو زرع طول وزیادبشت هم درهوا پدیدار میشود . وگاهی دویست وسیصد ستونرا درطول مسافت یك‌دو فرسخ دریك لمحه متلاشی میسازد وخراب میکنند*



جشن سال هشتادم پرنس بسمارک . معنی قانون جدید . تحصیل ادارهٔ سلاطین اعصار گذشته
شرح مختصری از سلاطین نزده گانهٔ اروپ . معنی ثروت دولتهای اروپ تشکیل ادارهٔ
جنگ دول اروپ . تربیت نسوان بهسته . ضعف طوعی مرئی تشکیل .

معلوم است خوانندگان محترم مستحضرند که آقا احمد مادتی است با مکتب میرود
و از مقدمات علوم عاده به تحصیل مراتب نموده با کرهای خود استعدادی شگفت داده
و استعداد فوق العادهٔ خود را که در خلقت وی مبالغه دارد و در اطفال یا تمام ایران است
بنوعیکه داعی شگفتی است ابراز می نماید. همین امروز که چون ایام تعطیل است
و بمکتب رفتنی نبود کتاب (مرآت البلدان) جدید را که یکی از دانشمندان وطن در شرح
پایتخت دول روی زمین تألیف و نقشهٔ بیشتر از آنهارا کشیده برای توسیع اطلاعات
برادران وطن که مقصود عمدهٔ وطن پرستان است طبع و به قیمت نازل نشر نموده آورده
در گوشهٔ نشسته می خواند التفات که ظاهری بلاد معتبر اروپ را [illegible]
و عمارات چندین طبقهٔ لندن طفل را مشغول نموده بود . یکدفعه کتاب را برداشته
پیش من آورد و گفت : آقا سبب این آبادی حیرت انگیز بلاد خارجه چیست چرا
ممالک ما به این آبادی نمی رسد . مگر ما زیاده بر آنهم [illegible] چرا مثل بوم
طالب ویرانی هستیم و بلاد ما بهتر سوسکری خرابه و قبرستان و مرکز گل و تعفن
و تاریکی است . گفتم نور چشم من ممالک اوروپ پانصد سال قبل از این وضعی از
ممالک روی زمین بودند تنگی کوچه (سینه) لندن . امید دعا میکه وقتی کوچه های
لندن تاریکتر و تنگتر از کوچه های بلاد وطن ما بود ولی از برکات این عمارات
عالیه (نقشهٔ مدرسهٔ اول پاریس و لندن را نشان میدادم) که بیت المقدس ملت فرانسه

وانکلیس است آنها نایل سعادات لاتحصای تمدن شده‌اند ملت ما هنوز ره به کعبهٔ مقصود نبرده اند و نتایج علم را منکر هستند ۰

بلی مملکت ما اگر از حیثیت علم و ثروت قحطی و گرانی است از طرف جهل و نکبت بسیار بسیار فراوانی و ارزانیست ، در سر هر معبر و بازار که بخواهی غرفه های یاقوت جنت را دست فروشان آسمانی به هیچ میفروشند مارا بی همهٔ علم و مساعی (ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین) در بن دندان است و همه برکات خداوندی فقط در آخرت تیول ابدی ما است ۰ زیرا که ازین همه طل عالم تنها امتیاز فرقهٔ ناجیه زیور عروس جملهٔ عقاید روحانی ماست سایر ملل روی زمین معتقد (لیس للانسان الا ماسعی) هستند ما منکر نص آیهٔ شریفه و فرمایشات ختمی مآب هستیم سخن را کوتاه نمودم احمد باز مشغول تماشای کتاب خود گردید ،

روزنامه را بر داشتم جشن سال هشتادم پرنس بسمارك صدر اعظم سابق آلمان را که درماه مارت (۱۸۹۵) مطابق شوال (۱۳۱۲) ملت آلمان چیده بود مطالعه می نمودم ، میدیدم که این چهل و هفت ملیان (نود و چهار کرور) ملت المان بایك عشق مفرط و شوق صمیمی ازمیان خود وکلا منتخب نموده برای تبریك به (فرید ریکسروهه) که محل اقامت این شخص جلیل القدر عاقل ، صادق ، غیور ، کافی ، خادم وطن درمائه نوزدهم است فرستاده اند به جمیع شهر های المان اورا (متمدن محترم) انتخاب نمودند [*]
از همه سلاطین روی زمین تلغرافهای تبریك متضمن ادعیه های صمیمی رسیده

[*] در ممالك متمدنه یعنی در بلادیکه تمدن انها در معنی خود میباشد هرگاه خواسته باشند به شخصی احترام فوق العاده نمایند ادارهٔ بلدیه در حضور همه منتخبین خود مسئله را طرح میکنند و متفقا قرار میگذارند که به فلان شخص یا فلان سردار و امیر و پادشاه انتخاب تمدن محترمی اورا معلوم نمایند و عرض محضر مخصوص انتخاب اورا که نهایت نفاست و نقاشی و طلانویسی درست میکنند در محفظهٔ طلا یا نقرهٔ یا مرصع بواسطهٔ دو سه نفر ار اعضای هیأت بلدیه میفرستند واز احترامات بسیار بزرك اوروپا است ۰ درسفر اول که اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ایران درلندن تشریف داشتند ذات همایونی به تمدن محترمی شهر لندن منتخب گردید و حاکم لندن عرض محضر را در محفظهٔ طلا تقدیم حضور مبارك شاهنشاهی نمود ذات اقدس همایونی در کمال خوشنودی و رضایت قبول فرمودند ۰ اسامی این جور اشخاص بدفتر مخصوص این ارقام ثبت می شوند و مادام الایام در حال حیات و ممات نام گرامی آنها با این امتیاز بخیر تذکر و وصاف می شود ۰
منظور از این ادای حاشیه اینست هموطنان ما حالی شوند که معنی تمدن چیست که به سلاطین این نام گرامی علامت امتیار و احترام فوق العاده می شود و چرا سلب حقوق مدنیت از مقصر در اروپا از مجازات کبیره محسوب است ؟

از مدارس آلمان وکلای مخصوص فرستاده شده و از همهٔ کارخانه جات نمونهٔ صنایع خود را از پارچه‌های حریر وپشمی و پنبه و چرمی مثلا پنیر فروش دو قالب پنیر (که هر قالب سی من وزن داشت) از جماعت آرد فروش آرد، از جماعت خباز نان پخته، از عطر فروش عطر، از خیاط لباس، چکمه دوز چکمه. مختصر ازهمه محصولات مصنوعی و طبیعی مملکت هرکس بهر چه استطاعت داشته به عنوان تبریك به‌او تقدیم نموده از آن جمله یکنفر پیره‌زن و فقیر شش جفت جوراب رنج دست خودرابه خریداری این یوسف هشتاد سالهٔ بازار محبت وطن عرضه داشته است. چندین جلد تألیفات علمیه از فضلای معروف بیادکاری این جشن تألیف شده، چندین پرده‌های نقاشیٔ استادان ماهر آلمان که از جمله یکی جنك (استرازبورغ) و فتح لشگر آلمانرا کشیده اند جزو هدیه‌های مرسولی است. از نسخه‌های مهاجر سکنهٔ سایر قطعات روی زمین وکلا با عرایض تبریك و انواع تحف و هدایا رونق‌افزای این همه کالای خلوص ملی‌شده. اعلیحضرت ایمپراطور آلمان (ویلهلم) دوم آنروز به منزل بسمارك واردگشته واسلحهٔ که به تاجبخی ماند و دربدؤ تشکیل ملت آلمان علامت امتیاز سردار کل و پهلوان اول و از آن وقت چون عتیقهٔ گرانبهای فخریهٔ تاریخی دست بدست به سلاطین (پروسیا) که الآن هم پادشاه پروس و ایمپراطور آلمان هستند منتقل شده و در خزانه محفوظ بوده با دست خود به بسمارك تسلیم نموده میگوید: چون غیرت و کفایت شما ملت آلمان را بعد از صدمات تفرقه و نفاق دوباره در محروسهٔ اتحاد و اتفاق استقرار تام و استقلال کامل داده بهتراز این هدیه برای تقدیم نمودن حضور شمانیافتم. پسر دوازده سالهٔ ایمپراطور حاضر یکدسته گل طبیعی باسلیقهٔ که نادیده را مشکل با تحریر بتوان حالی‌نمود درکمال ادب به بسمارك داده ومیگوید اینرا مادرم فرستاده. در برلین شهر را آیین بستند، در برجهای عمارت‌مجلس وکلا بیدقها بر افراشتند، عمارت ویلهلم اولرا که بعد از وفات او تا کنون در حالت عزا وسوگواری‌بود برای عید این پیر محترم آرایش دادند وچراغان نمودند روزجشن درجلو عمارت پرنس بسمارك ده هزارنفروکیل ازهمهٔ ممالك آلمان هر یك درجای خود ایستاده در این حالت که ده هزار چشم مشتاق

بدیدن آن اعجوبهٔ آفاق منتظر بود پرنس بیرون آمده به ملت آلمان تشکر می کند و تقریباً کلمات ذیل را به حضار خطاباً نطق می‌نماید : آقایان این حسیات حاکی محبت ملی که الآن از معلمین مدارس عالیه در بارهٔ خود شنیدم به پیر مردی مثل من تقویت روح می نماید . حسیات وطن دوستی افراد ملت ما در حالتیکه از وطن محبوب هم مهاجرت نمایند تغییر نخواهد یافت . به حقیقت این مطلب دلیل من موجود است . برای امروز صد هزار جمعیت نمسه که در ممالك دوردست قاپلاند وامریکا واوسترالیا سکنی دارند داعی جاذبهٔ محبت وطن را لبیك اشتراك گفته‌اند . همین حسیات تخمیری وطن پرستی ماست که استقلال ملیت خودمان‌را درجنگهای سخت خانمانسوز غالبانه مالك شده‌ایم بنای این جنك که مولد استقلال ملت ما گردید اول از (هواشتس) وبعد از (صادوا) سرزدتا اینکه رقابت فرانسه‌ها که ناشی از حرص جهانگیری حرکات بی شعورانهٔ (بوناپارتی) بود متمم اتحاد ما گردید . بعد از آنکه عمارت خود را در روی بنایی محکم ساختیم همیشه طرفدار صلح بودم و بیشتر منافع ملی را نذر امتداد صلح ومسالمت می نمودم ، زیراکه هرجا استعداد وقدرت در معی خود بروز نماید آنجا خود نمائی وعلوی طلبیرا موقع نیست . واگهی وظیفهٔ صداقت‌ورشادت مسلك دیگر را مانع است . هیچ کسی مسبوق نیست که فردا چه خواهدشد ، آنچه برای امر معلوم تصور نموده از تغییر امر دیگر بی ثمر می شود ، همه زحمات وخیالات وتدابیر درصورت نفاق رفقا از هم می‌پاشد ، اینستکه در عالم سیاسی هر چه تحصیل شود باید شکر نمود واز عطایای خداوندی شمرد . حالا که ما کشتی خود را به بندر آسوده ومعتبر رانده‌ایم باید قانع وشاکر باشیم ، کمال سعی‌رادرحفظ نمودن آنچه‌داریم بکار ببریم زیرا ممکن است که‌اورامفقود نمائیم . آلمان در عصر (قارولین) و (ساکس) و (غوغنشنوف) خیلی مقتدر بود ، بعد از آنکه اورا گم کرد پانصد وشش صد سال کشید تا دوباره تحصیل اقتدار اولیرا نمود . پیسرفت امور سیاسی همان طور بطئ است‌چنانکه حرکات طبقات الارض که از روی هم ریخته شدن اجساد وفشار همدیگر از مرور ایام طبقهٔ جدیدی تشکیل یابد وجبال بلند احداث گردد .

اگرچه امتداد ازمنه تغییر بعض قواعد را مقتضی است ولی به جوانان

ماعجاله ودست پاچه‌گی بی لزوم است. بلی بی سعی وزحمت نتیجه نیست. بی مباحثه مسئله لاینحل می‌ماند ، هرگاه ما در مسائل منافع ملی خیالات خود را به معرض کشف مقاوله نگذاریم، ودر ردوقبول آنها مباحثه نکنیم، خاموش بنشینیم ، هرچه بادا باد یا بمن چه بگوئیم، آنوقت به اهالی خطهٔ ختا می مانیم وجامد می‌شویم ، همینکه در همهٔ مصائب باید مرجع امینی داشته باشیم که آن مرجع نقطهٔ اجتماع ماباشد. وهمین نقطه عبارت از اتحاد آلمان ومرکز اوشخص ایمپراطور است پس شماهم بامن هم آواز به ترانهٔ سلامت باشد اتحاد آلمان وایمپراطور جوان دمساز باشید (انتهی).

از کلمات این شخص عاقل ومعروف آشکار معلوم است که استقلال واقتدار ملی اگرازدست برود دوباره تحصیل کردن او مشکل است . ماهیت هر طایفه بسته به استقلال آنهاست. وگرنه در صورتیکه اجنبی بصاحب خانه تحکم نماید، وبانقیاد خود مجبور بکند، رقیت است نه حریت . حالا ماچون ایرانی وطن دوست وتبعهٔ صادقهٔ پادشاه دین پناه هستیم مأذونیم که ببینیم حیثیت استقلال ماچگونه است ؟ در این پنجاه سال آخری ملك موروثی چند هزار سالهٔ خود را دو دفعه که شهر (هرات) باشد تصرف نمودیم بعد از دو روز باخراج وتخلیه مجبور شدیم

نصف مملکت بلوچستان بوساطت یکدوست از ممالک ماجری شد . حقوق تعیین پاشای بغداد و نظارت دخل و خرج مواضع متبرکه بواسطهٔ یکدوست از مامسلوب گردید . بعد از یازده سال کشش وکوشش اگرکونگرهٔ برلین جمع نمی شد مسئلهٔ قوطور تاکنون لاینحل می‌ماند . هرگاه پیشوایان مادر حین سلطانیه ایلچی ایمپراطور (نکولای) اول را قبول می نمودند ورسالهٔ جهادیه نمی نوشتند سرحد ما از جولف وآستا را پنجاه فرسخ بالاتر بود .

پس اگر یا متر محبت وصداقت وغیرت وبیغرضی آنچه استقلال مادر این‌مدت از خود کاسته مقیاس نمائیم می بینیم که الآن از مویی آو یخته است واگر این موی بگسلد یکجا مفقود گردد ، همینکه معلوم نیست بعد از ششصد سال اخلاف ما اورا دوباره تحصیل می کنند یانه ؟

حالت عصر امروزی هرگز دخل به سابق ندارد ، امیر تیمور گورکانی ، ملك شاه سلجوقی ، سلطان محمود سبکتکین ، شاه عباس کبیر ، نادر شاه افشار اگر حالا بودند نه اینکه نصف دنیا را مالك نمی توانستند بشوند بلکه بوسعت یکوجب سرحد مملکت خود قدرت نمی داشتند .

قدرت امروزی دول علم است وثروت که مابد بختانه از این هر دوبرکات خداوندی گدا وجاهل هستیم .

شخص اعلیحضرت اقدس همایون ماشهد الله از همهٔ عقلای عالم ووزرای ایران به فقر روحانی وجسمانی ملت متبوعهٔ خود بیشتر دانا وبینا است ، ولی بی معاون وتنهااست از یکطرف جهل ملت ،وازیکطرف غرض شخصی متنفذین ، وازیکطرف بی علمی وبی تجربه گی وطلا دوستی وخواجه تا شانی بعضی از رجال دولت، واز یکطرف بی مبالاتی وبی ادبی وهرزگی بعضی فرنگی مآبان ما که مبالغی پول دولت را خرج نموده ودر مکاتب فرنگستان از تحصیل السنهٔ خارجه به خیال خودشان تربیت شده اند ، بعد از مراجعت بوطن خود عوض نشر معارف وتألیف قلوب هموطنان آداب ورسوم مذهب ملی را تقبیح می نمایند ، هرچه میگیرند پس نمیدهند ، قمار بازی وشراب خواری را جزو اعظم (سیویلیزاسیون) میدانند وتکیهٔ کلامشان همیشه قسم بهانسانیت است ! واز یکطرف رقابت دوملت بزرك همجوار که سبه جلدی ایرانی مزرعهٔ مستعدی برای کاشتن تخم نفاق واصلهٔ خیالات فاسدهٔ ایشان است، دست بهم داده نمیگذارند که ذات ملکوتی صفات اقدس همایونی بوضع واجرای قانون مملکت امر واقدام ملوکانه فرماید ، تا در انظار خارجه ملت ایران جزو ملل نیم وحشی معدود نشود وادارهٔ دولت ادارهٔ ظالمه یا حکومت بیقانون محسوب نگردد .

زیرا مملکتی که قانون ندارد آنجا عدل یعنی درجات تنبیه معلوم نیست ، هر جا که درجات تنبیه معلوم نیست . هر چه ازروی عدل نماید عین ظلم است . در اینجا لازم است قدری ازقانون سخن بگوئیم وبدانیم که معنی قانون چیست؟ وواضع او کیست؟ قانون یعنی تعیین درجات حقوق، وحدود حقوق، یعنی وظایف افراد بشری نسبت به هیئت جامعهٔ خود حدود، یعنی تنبیه باوسایل استقرار انتظام هیئت جامعهٔ بشری ، تنبیه یعنی قصاص یا مجازات در اذای تقصیر ، قصاص

ومجازات یعنی عمداً تکرار ما مضی . بدیهی است که حق وحد بنی نوع بشر دو قسم است یکی راجع بروح ویکی راجع به جسم آنهـا است . قوانینی که راجع بروح است واضع آنها انبیای هر عهداستکه بطور وحی والهام به‌اسم شرع به امر خود تبلیغ نموده اند .

قوانینی که راجع به جسم است عبارت از تعیین حقوق وحدود است که عقلا وحکمای یك ملت در طبق اقتضای وقت وحیثیت‌مایه وهیئت جامعهٔخود به عنوان مدنی وسیاسی وضع میکنند چگونه که روح وجسم بهم مربوطند ووجود یکی بیدیگری محال است ، شرع وقانون نیز در خواص وارتباط مثل مرجع خود میباشند ، همه حوادث روحانی وجسمانی در آینهٔ شرع وقانون باید نموده شود، البته همه‌تغییرات‌شرع‌وقانون نیز ازتعلقات‌فطری‌ارواح واجسام‌است مقیاس طبیعی‌حفظ وترکیب ارواح واجسام‌فقط‌شرع‌است‌وقانون وازحفظ‌ترکیب ارواح‌واجسام‌تولیدشرع‌وقانون میشود . هرگاه دو منبع ابتدائیه‌حق‌وحدوفطریة وتجریدرا مرکب نمائیم قوهٔ بنام ظلم صرف تحصیل میکنیم ، تشخیص درجات استعمال عادیهٔ این قوه را عدل صرف خوانند،وترتیب تشخیص این‌درجات‌را شرع وقانون می نامند (بنتام) معروف میگوید بشربت بالطبع در تحت ادارهٔ دو ریاست فایقهٔ (راحت) و (زحمت) حاوی شده فقط در اقتدار راحت و زحمت است نشان بدهد که چه بکنیم وچه باید کرد زیرا نمونهٔ نیك‌و بدیاست وفعل مسلماً در قبضهٔ اقتدار این دو قوه‌نامیده شده، راحت وزحمت‌درهمه‌اقوال وافعال وخیال بشری مدبر اولند . همه مساعی انسانی از استخلاص تبعیت این‌دو ریاست مطلقه ادلهٔ اثبات عبودیت خود میباشد بنی آدم قولاً قادراست منکر نفوذ راحت وزحمت بشود،ودرعدم‌تبعیت خود هر چه میخواهدبگوید، ولی فعلاً مادام الحیاة در تبعیت خود باقی خواهد بود. اعتراف‌این‌تبعیت‌اساس منافع انسانی‌است. واساس منافع زمینهٔ آن نقشه وترسیمات‌است که مهندس عقل عمارت باشکوه سعادت تمدن‌رااز مصالح‌تشخیص یقین ازتردید ، صدق‌ازکذب ، عدل از ظلم ، نور از ظلمت وعقل از دیوانگی در آن زمینه برافراشته واورا قانون نام نهاده . پس از بیانات سابقه نتیجهٔ حاصلهٔ ما این شد که هر جا قانون نیست اساس منافع نیست ، وهر جااساس منافع نیست تمدن نیست ، هر جا

تمدن نیست وحشت است،هر جا وحشت است سعادت و برکات نیست ، پس هر جا قانون نیست سعادت و برکات نیست . این قانون که حکما اورا سعادت وبرکات مینامند ومعنی‌اوچنانکه گفتیم عبارت ازترتیب تشخیص درجات حقوق وحدود است در میان هر ملت که وضع شوداوار درستی قول ، نیکوئی فعل، اطمینان مال وجان ، محبت عامه ، مساوات نامه ، انتشار معارف ، معنی تدین، وطن دوستی . سلطان پرستی ، ساده‌گی دروسایل‌زندگی ، ترقی صنایع ، تزیید ثروت عمومی . رونق‌تجارت ، پیش بندی‌نفوذ اجانب ، سر حد وظیفهٔمتنفذین آفاق وانفس را منور می نماید .

واز سعادات این همه نتایج حسنه که شمردیم برکات کاینهٔ ملی تولید گردد. آنوقت معنی (ویملأ الله الارض قسطاً وعدلا بعد ما ملئت ظلماً وجورا) نقاب از چهرهٔ غیبت خود بر اندازد ، آب رفته بجو باز آید وقبرستانها مبدل به گلستان گردد .

چون صحبت ما باینجا رسید وسخن از معنی قانون گفته شد باید چند کلمه از معنی سلطنت ودولت نیز که متمم مسئلهٔ گذشته است ذکر نمائیم .

سلطنت یا دولت عبارت از یك یا چند مملکت وملت است ، ملت یعنی هیئت جامعهٔ بشری ، مملکت یعنی وطن یا مسکن محدود المسافهٔ آن هیئت جامعه که رئیس آن اداره را درهر مملکتی به عنوانی نسبه می نمایند . بعضی ازاین رؤسا با القاب مخصوص ممتاز (شاهنشاه وامپراطور) وعموماً تاجداران درعرایض شفاهی ومکتوبی اعلا حضرت مخاطب ومرقوم می شوند . هر گاه‌شخص‌رئیس با هر عنوان که باشد در مملکتی تخت وتاجرا موروثاً مالك است وزمام اداره‌را به چند نفر وزیر سپرده که وزرا فقط در نزد پادشاه مسئول هستند واجرای اوامر‌اورامیکنند وقانون مخصوص ندارند یا اگر دارند وضع واجرای آن‌باهم مخلوط است واختیار جان ومال تبعه در قبضهٔ اقتدار اعلا حضرت اوست‌اورا سلطان مطلق وادارهٔ اورا سلطنت مطلقه می نامند . در چنین مملکت تبعه تنبیه هیچ تقصیر را قبل از صدور نمیدانند . گاهی آدم کش را می نوازند ، گاهی بیگناه را مقتول سازند ، ریاست ممالك را به حکام می‌فروشند ، مالیات تبعه‌را به اجاره میدهند ، اجرای اوامر موقوف به کثرت پیشکشی میشود ، هرکس

برای خود حقی میترا شد ، علما بیرون وظیفهٔ خود ریاست میکنند ، مظلومین امکان زیستن دروطن مألوف خود نداشته به بلاد خارجه جوقه جوقه مهاجرت می نمایند ، اقویا بر ضعفا دست یازند ، اجامر،اوباش باسم نوکرباب وفراش به چاپیدن مردم می پردازند هر گاه شخص رئیس موروثاً صاحب تخت وتاج مملکت است ولی ادارهٔ مملکت مطابق قانون اساسی در مجلس « سناتو » یا نجبا که پادشاه تعیین میکنند مجلس وکلا که ملت از میان خودمنتخب می‌نمایند قسمت شده تدبیر مصالح جمهور ، تعیین بودجه ، وضع قانون واعلان جنك وصلح . همه موقوف به رد وقبول این دو مجلس است اورا سلطنت مشروطه یا سلطان محدود گویند . که حق پادشاه فقط تعیین اجزای مجلس « سناتو » ودادن مناصب لشکری وامتیازات وتعیین وزرا وریاست کلیهٔ لشکر وامضای جمیع قوانین مملکت که بر حسب اقتضا تألیف ویا تحریف اورا مجلس مبعوثان یا وکلا حك واصلاح یا وضع واجرامی نمایند خطاب اعلاحضرتی وسکهٔ دنانیر وخطبهٔ منابر میباشد شخص اعلاحضرت مقدس خارج ازتحت قضاوت وسیاست واستخفاف واستنطاق است. وزرا در محضر مجلس مبعوثان از تمرد احکام قانون واجرای اوامر غیر مشروعه وخیانت وانحراف از وظیفهٔ مأموریت خود مسئول میباشند . وبعد از تحقیق تحت مجازات گرفته می شوند .

هر گاه مملکت تخت وتاج ندارد ورئیس موروثی هم نیست در این صورت ریاست ادارهٔ مملکت با مجمع « سناتو » ومجمع وکلا است بهریك از این دو مجلس از سناتورها (اجزای مشورت خانه) ووکلا یا مبعوثین از میان خودشان با کثریت آرا رئیس موقتی منتخب میکنند ودر کنگرهٔ مخصوص برای ملت یکنفر رئیس بوعدهٔ سه‌یاشش سال انتخاب می‌نمایندواورا (پرەزیدانت) یا رئیس جمهور گویندعوض پادشاه ریاست میکنند اماتاج نمیگذارد، به تخت جلوس نمیکندولباس مخصوص سلاطین را نمی پوشدودر زندگانی خود شکوه سلاطین رانداردواعلاحضرت خطاب نمیشود، مثل یکی از افراد ملت زندگی میکندهمیشه که درهرجا ملت به او احترام سلاطین را می نمایند بعد از اتمام وعدهٔ انتخاب اگر از تدابیر خود به خوش بختی جدید و پیشرفت اعتبار وثروت ملت نایل شده وجلب قلوب ونظر محبت ملیرا بر خود معطوف ساخته دو باره بوعدهٔ دیگر اورا منتخب

می نمایند وگرنه شخص دیگررا انتخاب میکنند ورئیس اول جای خودرا تخلیه واز عمارت دولتی بخانهٔ خود تحویل می نماید . رئیس ثانی تا یوم موعود مباشر ریاست امور جمهور میگردد .

سلاطین اعصار سالفه هیچ شباهتی با سلاطین حالیه ووضع ادارهٔ آنها با وضع ادارهٔ امروزی دول این عصر تمدن ربطی وشباهتی ونسبتی ندارد ایام سلف ادارهٔ مملکت واختیار جان ومال تبعه مطلق بسته به میل وخواهش شخصیٔ سلاطین بود . عرایض ومهمات مردم بواسطهٔ دوسه نفر وزیر وامیر مقرب به حضرت پادشاه معروض می شد . معلوم است پادشاه دراین صورت از حالت ملك وملت یکجا بی خبر وبیشتر مشغول جهان کشائی ، اسب تازی، وصید اندازی با تعیش خود میزیست وریاست را همان وزیر وامیر می نمود فقط وخامت حرکات آنها عایدشخص پادشاه وثبت صفحات تاریخ مخفی اومیشد، گاهی سلطان عادل وبا کفایت در یك مملکت جلوس می نمود شخصاً وارسی امورات مهمه را مباشر میگشت. کمال عدل ونصفت را در حکومت وریاست خود بکار می بست. ولی چون ادارهٔ ملیت در تحت قوانین مملکت مضبوط نبود در حال حیات او تبعه آسوده ویحتمل کمتر مظلوم می شدند . بعد از وفات او عدل وکفایت او نیز با خود او مدفون خاك «کان لم یکن» میگردید . مدعیان تاج وتخت وخزانه (که طلا را ازمرابحهٔ تجارت جاب وبیفایده درمیان قباب آهنین میاندوختند) از هر سو بمرکز مملکت میتاختند از قتل ونهب وغارت وهیچ نوع حرکات وحشیانه فروگذاری نمیکردند وهر یك بیشتراز دیگری با سفك دماء وقتل عام نمودن یك مملکت یا شهر رعب وحشیانهٔ خودرادرقلوب سکنه میانداخت تا یکی از آنها برحسب اتفاق یا از مساعدت بخت کور زمام مملکت ویران وملت مظلومه را دست میگرفت و به استیصال خانوادهای قدیم واشخاص معروف وقتل ونفی آنها میپرداخت تا استمراری در سلطنت واستقلالی در حکومت خود میداد.اختیار مال وجان مردم را مالك میشد ومطلق العنان هر چه میخواست ده وبیست سال می نمود تا ظالم دیگر بدفع او بر میخواست ورشتهٔ ظلم را بهمان تفصیلی که گذشت امتداد میداد واجداد ما نیز بااین زحمت ومصیبت زندگی مینمودند . ولی حمد خدارا حالا عصر ما بالنسبه عصر تمدن است

قوانین ملل اکثر این خود سریها وحرکات وحشیانه را از ریشه بر کنده و نا بود نموده حالا تبعه در همه امورات داخل ملك وملت رأیی وعقیدهٔ دارند وحل وتسویهٔمسائل دایر بمصالح امور آنهابا اکثریت آرأ ردو قبول خود ملت حل وعقد میشود . هر گاه مسئلهٔ درمیان سلاطین از قبیل اصلاح سرحدات یا تنظیمات بیع وشری یا طلب ترضیه از بی احترامی وخسارت همدیکر حادث شود از سلاطین یا وزرا یا علمای دول بیطرف حکم انتخاب میکنند مسئلهٔ متنازع فیها را بصوابدید آنها محول می نمایند وقضاوت آنها را بحرف متقبل میشوند وبا این وسایل مصلحانه کاهی قتل وخونریزی را دفع میدهند وآتش سوخته را خاموش می نمایند . اگر چه عقدهٔ متوحشه که شصت سال است به اسم مسئلهٔ شرقیه در میان دودولت رقیب روس وانکلیس له دقیقهٔ ازاقدامات غیر مشروعهٔ خود در تصرف مملکت آسیا از حمله ودفاع یکدیکر آسوده نیستند واز سال ١٨٧٠ رقابت المان وفرانسه به حجم وحشت افزایی آنمسئله افزوده در هر بیست سال جنك بزرگیرا تولید میکنند وشعلهٔ آتش افروختهٔ اومستقیم ومعوج در همهٔ روی زمین تأثیری داشته ودارد ولی از برکت انتشار علم ومعرفت در این ده سال آخری که منتج استقرار حسیات عدل وانصاف است از حدت خود بمراتب کاسته الآن دول رقیب از ترس همدیکر به دواردوی رعب افزا منقسم شده اند وعقد اتحادی در خور اقتدار حمله ودفاع یکدیکر با هم بسته اند . از یکطرف آلمان ، افستریا ، ایتالیا واز یکطرف روس وفرانسه . از طرف دیکر دولت انکلیس ظاهراً بیطرف ولی باطناً حمالة الحطب وطرفدار اتحاد مثلثه.واز یکطرف شب وروز در تکمیل علم واسلحه واسباب جنك وتکثیر تعداد لشکری که الآن ششدولت سی کرور نفر می‌تواند بمیدان جنك بفرستند مساعی مجدانه مبذول میدارند .

وطرح جدید تفنگهای تهپر، باروت بیدود وصدا،که در هرثانیه پنجاه تیر میاندازد وازنیم فرسخ نشانه میزند که عقل بیعلم ازاحاطهٔ او قاصراست. توپهای « مترالیوز » که‌هر دقیقه دویست پنجاه کاوله مثل قطرات بارش لاینقطع بر صفوف دشمن ببارد توپهای بنادر که وزن کاولهٔ هر یك سه خرواراست ودو فرسخ میراند ، سنگرهای فولاد متحرك باتوپهای صحرایی که قطعه قطعه ساخته

ودوساعت بعد از نزول اردو بهم وصل نموده قلعهٔ فولادی در صحرا احداث کنند ، دسته‌های سیار سفاین هوایی « بالون » که درمحصوری از میان اردو یا قلعه صعود نموده وبهرجا بخواهند بروند وخبر بدهند وکومك دعوت نمایند، دسته‌های اسب آهنی خودرو «وهلوسپد» که‌سربازسوار شده‌درتك‌وپوازاسب رونده زود ترحرکت میکنند ، دستگاه تلغراف که بواسطهٔ مفتول اردوهای متفرقه را باهم وصل میدهند وفرمان سرکرده‌را هرشعبه بواسطهٔ تلغرام یاتلفون بلاواسطه می‌شنود وجواب میدهد ،باتالیونهای(سپور) که بابیل وکلنك درنك شب کنده‌ها ومارپیچ یکفرسخ طول چندین ذرع پهن وعمق برای تحصن اردو ویا یورش قلعه‌جات دشمن حفر می نمایند، (پارکه)های چراغ الکتیرکه‌شب نقطهٔ نشانه‌را از نیم فرسخ روشن میکنند ، اردو یاقلعهٔ دشمن را تیرباران می نمایند یاشب تاریك بواسطهٔ بالون هوا بر آمده از بلندی محل اردوی دشمن‌را روشن میکنندوعکس برمیدارند،یاتدابیر حربیهٔ دیگرمعمول می‌نمایندوخودشان ازانظار خصم‌در تاریکی مستور می مانند. هنگام لزوم دستهٔ سگهای‌معلم قراول به‌پیش‌قراولی‌اردو آموخته‌نگهداشته‌اند، پوسته‌های کوتر[*]که‌کبوترهای آموخته‌را

[*] پوستهٔ طیار که مطالبرا درمکتوب باخط ریزهٔ مویی نوشته درمیان قلم پرمرغ نموده بدوموی دم کبوتربسته پرواز میدهند کبوتر بهمان قلعه که منزل یا اشیانهٔ اوست ساعتی صد (ورس) وشبانه روزی ازقلعهٔ‌به قلعهٔ‌صدوپنجاه‌فرسخ دور بریده مکتوب خودرا میرساند خیلی غریب ویکی ازعجایب اخباراست درعهد قیاصرهٔروم وسلاطین یونان، فراعنهٔ عاردهٔ کیان واین اواخر درمصر ودربعضی نقاط روی زمین مستعمل بود بعد متروك کردید . تا اینکه درسال ۱۸۷۱ لشکر آلمان شهر پاریس را چهار ماه ونیم محاصره نمودندمحصورین بواسطهٔ کبوتر دراین مدت پانزده هزار (ویش) بامکتوب رسمی ویك مایان مکتوب شخصی‌وتجارتی باطراف فرستاده بودند نفع ولزوم‌پوستهٔ کبوتر را هنگام جنك احساس نمودند بقاعدهٔ علم تربیت‌حیوانات جنس‌کبوترها را ازهمه نقاط عالم آورده وامتحان نموده درتناسل آنها دقایق علمیه را بکار برده چهار جنس ازمیان همهٔ آنها برای عمل پوست طیار قوی وهوشیارومستعد یافتند آلان همهٔ‌دول اروپ درقلعه جات سرحدات یاداخلهٔ مملکت‌وپایتخت خودکبوترخانها درست نموده هم تولید وتکثیر وهم آنها راتعلیم میدهند درفرانسه ۱۹ نقطه،پورتغال ۱٤ نقطه،اسپانیا ۱۸ نقطه،ایتالیا ۱٤ نقطه،اسوج (سوئد) ٤ نقطه المان ۱۷ نقطه اوستریا ۱۱ نقطه روسیه ٥ نقطه کبوترخانهٔ حامل پوسته می باشد واین نقطه ها قلاع‌واستحکامات‌داخله وسرحدات‌مملکت است درانسه ها درهنگام اقتضا دریکروز میتوانند از همهٔ نقاط پوسته کبوتری هزارکبوتر روانه نمایند . مخارج کبوترخانهای‌یك سال دول اروپ به‌یك کرورتومان بالغ شده . دراروپا دراکثرشهرها متولین کبوترخانهای

در میان همه قلاع سر حدات مملکت تربیت و تعلیم داده اند وازقلعه به قلعهٔ خبر می فرستند . همهٔ این تکمیلات حربیهٔ فوق العاده که ذکر نمودیم یحتمل مسئلهٔ خلع السلاح را عنقریب درکنگرهٔ منعقده مأمورین همهٔ دول متمدنه قبول کنند ، ملت ومملکترا از زیر این بارگران اتلاف ثروت که به مخارج این همه تدارکات قتل ابنای جنس خودمصروف میشودخلاص نمایند ، «سالی هزار کرورتومان» و شعلهٔ آتش حرص جهانگیری ورقابت را خاموش بکنند ، اسم بی مسمای تمدن را که آلان دارند درمعنی خود نایل باشند ، آنوقت هرضعیف درگوشهٔ انزوای خود میتواند نفسی بکشد ودمی آسوده برآرد وگرنه بااین دستگاه وحشت که اورا تدارك جنك میگویند هیچ ملت عزتمند ووطندوست نمیتواند آسوده بنشیند یا باید سالی دو بیست کرور تومان ثروت خود شان را صرف حفظ استقلال خود نمایند وبالرأس لشکر بشوند یاعبد ملت دیگر گردند . چون سخن بدینجارسید ازمعانیٔ کثیرهٔ کلمهٔ قلیل اللفظ ثروت که هنوزدروطن مامعنی اومبهم ومجهول است توضیح مختصری رابیفایده ندیدم : علمای (پولتیك ایکانوم) درشرح معانی ثروت ایضاحات بسیارمبسوطی دارند وبیانات زیادنوشته اند . ودر طبق معانی لاتحصای او برحسب اقتضا چندین الفاظ ولغات وضع نموده اند .

بزرگی دارند وآنهارا به پریدن اراضی مسطح وارتفاعات وسرعت طیران وتحمل گرما وسرما وانحراف از موقع قید که درراه عبورآنها دامی چیده ودانه وغذای مخصوص آنهارا ریخته اند تعلیم وتربیت داده اند واین تعلیم که کبوترمیتواند از صد فرسخ پریده به منزل بیاید خیلی کار مشکل ودقیق است اورا ازسه ماهه گی کم کم ازمسافت نزد یك بنا نموده میآموزند تادرچهار سالگی در اقتضای خود ماهر میشودتاهشت سال بچه میدهد بعد عقیم میماند وبیست وپنج سال عمر میکنند همینکه این طور کبوتر خاصه ای شخصی نیز مطابق قانون مملکت دروقت جنك باید کبوترهای آموختهٔ خود شان را بهمأمورین لشکری بدهند که بکار محاصره ومحصوری برآید . تناسل کبوتر نامه بر ، محافظهٔ آنها ، خانهٔ آنها ، گرفتن آنها ، دروقت لزوم بردن آنها بهمسافت دور ونزدیك ، برای تعلیم وغذای آنها بسیار دقت وزحمت میخواهد . برای دانستن ورود کبوتر از سطح آشیانهٔ کبوتر مفتولی کشیده وسرشرا درخانهٔ صاحب منصب قراول برنك اخبار وصل نموده اند تا کبوتر بامکتوب واردشدمفتول حرکت نموده زنك الکتریر صدا میکند قراول میداندکه کبوتر آمدفوراً حاضر میشود دقیقهٔ ورود کبوتر را بدفتر ثبت میکند مکتوبرامیگیرد ودرحضور رئیس میخواند وعمل میکنند .

این بساط منتظم نوعی چیده شده که یکی از ادله وبینهٔ قدرت علم واستعداد بنی نوع انسانی است . (انتهی)

ثروت یعنی روح ومدیرعالم تمدن یابه عبارت دیگر ثروت یعنی استعداد واستقلال. وزحمت. ومحل وعملیات است که نتیجهٔ این ترتیب دریکجا روح ومدیر عالم مدنیت یا ثروت است .

اگرچه بعضی الفاظ هست که درمملکت ما تا یکدرجه معنی نسبی ثروت را میفهماند نقد ، دولت ، تنخواه ، سرمایه، توانگری ، تمول، وهکذا محض اینکه درمعنی ثروت گمراه نشویم اول تعقل میکنیم ومی بنیم این الفاظ نه اینکه منفرداً بلکه همه دریکجا صدیك معنی ثروت را نمی فهماند وهمهٔ اینها چون صفر بیرقم فی نفسه‌ای ولاشیٔ وهیچ است. وبعد ازانکه سرحد افق نظری ما ازبیانات آینده قدری توسیع یافت آنوقت معترف می‌شویم که فی‌الحقیقه تاکنون دروطن مامعنی این لفظ مجهول بوده تاچه رسد به حقیقت ثروت .

نقد یعنی فلزی که وسیلهٔ مبادله است اورا بدهی درعوض مایحتاج بگیری. دولت یعنی داشتن ضیاع ، عقار ، اسب ، استر ، باغ کاروانسرا ، وسلمنا مزرعه وغیره. تنخواه هم باین معنی. توانکری یعنی داشتن آنچه ازوی مداخل عاید می شود. تمول تحصیل آنچه‌باوی میتوان‌معاوضه ومبادله ودادن وستادن نمود. حالا به‌بینم اگر لباس یاغدا نباشد که عوضش را طلا داده واورا تحصیل نمائیم دراینصورت طلا را میتوان خورد ؟ نه . اگر دکاکین وکاروانسرا واسب واستر تحصیل طلا نکنند اورا میتوان دروقت لزوم سد جوع یا ستربدن نمود؟ نه خیر . طلا همه کس دارد ؟ نه . دکاکین واملاك وکاروانسرا وحمام دسترس همهٔ افراد ملت است ؟ نه . طلا را میتوانند بدزدند ؟ بلی . طلا یا هرچه از طلا عمل آمده میتواند دردریا غرق شود ، درآتش بسوزد ، دزدببرد ؟ البته میشود . دکاکین وکاروانسرا وحمام باید بالآخره رو به ویرانی بنهدوتجدید اولازم گردد وهرسال مبانغی برای تعمیر او مصروف شود ؟ البته چنین است. معلوم است اینها هیچ کدام روح عالم تمدن نیستند . بلکه اسباب یاوسیلهٔ مبادله هستند پس ثروت باید چیزی باشد که روح ومدیر عالم تمدن باشد وآن چنانکه کفتیم عبارت‌است از استعداد یعنی علم واستقلال یعنی مصون‌ازتصرف حوادث‌ایام وامتداد زمان بودن . وزحمت، یعنی بذل مساعی یدی و خیالی. ومحل یعنی ناف زمین همه‌جا، وعملیات یعنی آنچه ازناف زمین بیرون آورده بعضی‌درصورت‌طبیعی

(حبوبات واثمار) وبرخی بصورت ما محتاج آوردن را (ازسنك آهن وازآهن کارد وتیر وچاقو ، ازپشم نخ وپارچه ، از چرم کفش وچکمه وازپنبه کرباس وتنظیف) ثروت یاروح ومدیر عالم تمدن میکوئیم . کسانی‌که بانظر قصیر خودشان داشتن چند هزار طلا ونقرهٔ مغشوش وطن مارا که بهای یکمهمانی متمولین سایر ملل است یا ابتیاع چندبار مال فرنك وفروش اورا ثروت میدانند گمراه همان اغفالات نظریه هستندکه قرص شمسرا اشرفی می پندارند، ودوری قمررا قران چرخی می شمارند . پس مسلماً ثروت لفظی است که معنی او واقعاً همه جزئیات تمدن را دارا است و ما اورا بالاستحقاق روح و مدیر عالم تمدن مینامیم .وفی الحقیقه علی الحساب وطن ما اورا واستعداد تحصیل اورا ندارد . هر گاه ما استعداد یعنی علم داشته‌باشیم بیشه‌های خود مان را که بیشتر شمشاد ودرخت« گردو» وزیتون است باقانون مخصوص اززخم تبر بیلزوم سکنهٔ جاهل وتبعهٔ خارجه حفظ می نمائیم.و بعد از بیست سال به ثروت طبیعی مملکت بیست کرور میفزائیم . هر گاه استعداد یعنی علم داشته باشیم معابر غیر مسلوکهٔ خودمان‌را بقدریکه اقلاً عرابه رو باشد به‌تعجیل هرچه تمامتر تسطیح مینمائیم تا در زنجان گندم اهالی نپوسد ودر تبریز فقرا از بی نانی نخروشند.اگر استعداد یعنی‌علم داشته باشیم درا راضی بایر مملکت هر جا که لازم است پنجاه چاه (آرزان) یعنی‌مثقب‌بکندانیم بدو کرور رعیت ممر معیشت جدید باز میکنیم وآنهارا ازمهاجرت مانع میشویم. وبعد ازبیست‌سال چندین کرور به ثروت مملکت وعدد نفوس علاوه می‌نمائیم . هر گاه الوان‌قابرا در کار خانه جات خود استعمال نه نمائیم ومنسوجهای حریر وپشمی مملکترا بدون روکار ومیانکار درست ببافیم واستادان ماهررا تشویق بکنیم در انظار خارجه بیشتر جلوه می نماید وعوض اینکه ما مشتری بجوئیم خریدار خود کارخانهای ما را پیدا میکنند بعد از ده سال بر لیغ صداقت مال التجارهٔ ایران از خشکه بار ومنسوجه وپنبه وتریاك از همه عملیات دستی دنیا بتوسیع انتشار خود مسافات بعیده تسخیر مینماید واز رونق تجارت البته بعد ازده سال‌چندین کرور به ثروت ما افزوده گردد . هر گاه استعداد یعنی علم داشته باشیم هیئتی تشکیل بدهیم .ریاست‌مخصوص معادن‌بر پا نمائیم. ازنقود تحت الارض علی العجاله

يك كرور به این دستگاه تنخواه بدهیم تا چند نفر مهندس معادن‌دور مملكت مارا بگردند وهر چه پیدا نمایند باین دستگاه تقدیم كنند ، تجزی نمایند واگر لازم است بكار بیندازند بعد از ده سال پانصد كرور بثروت مملكت می افزاید . هركاه استعداد یعنی علم داشته باشیم بعد از بسته شدن سد (اهواز) اگر نیل وشكر تا ریخی ما بهندوستان فرستاده نشود اقلاً مملكت را از فرستادن مبلغ معتنابی بجهت تحصیل این دو مستغنی خواهد نمود معلوم است بعد از ده سال چندین كرور بثروت مملكت علاوه خواهد شد . هر گاه رودخانهٔ «كارون» را به «زاینده رود» وصل نمائیم به محصولات این ملك ده مقابل زیاد می شود وبعد از ده سال چندین كرور به ثروت مملكت اضافه گردد . هركاه استعداد وعلم داشته باشیم معنی ثروترا درست نفهیم اینها كه علی الحساب بیوضع قانون وبی تنخواه معتنا و بی امتداد وقت كه ما اورا بدبختانه وبیرحمانه فوت كردیم صورت نپذیرد لا محاله آنچه در اقتدار ما است كه نه منتظر قانون ونه محتاج تنخواه ووقت است اورا معمول میداشتیم .

قدك اصفهانرا می پوشیدیم ، از شال یزد و كرمان لباس میدوختیم‌عوض ما هوت ادبار اجانب از پوست شبرار كلاه میساختیم ، عوض ظروف چینی خارجه ظروفهای مس نقره های مملكترا استعمال میكردیم ، قلیان كاین خودرا به شیشهٔ اجانب ترجیح میدادیم ، در یكمهمانی پانصد شمع كافوری مات خارجه را نمی سوختیم ، اسباب اورا نمی خریدیم ، محسود فقرا نمی شدیم و بی اینكه دخول مال التجارهٔ اجانبرا كه منافیٔ عهدنامهٔ تجارتی ما با آنهااست مانع بشویم ازامساك استعمال وخرید اشیای بی‌لزوم بعد از ده سال شهدالله ده كرور بثروت مملكت خودمان میافرودیم . پس ما استعداد یعنی علم نداریم چرا ؟ بجهة اینكه قانون نداریم ، مكتب نداریم ، مدرسه نداریم ، مدرس نداریم ، بجز كتب افسانه كتاب نداریم ، مشوق نداریم ، محرك نداریم ، مربی نداریم واز اینرو ثروت نداریم .

پس از بیانات گذشته هرمسلمان وطندوست وسلطانپرست البته معترف میشود كه اگر ما قانون داشته باشیم آنوقت صاحب علم و ثروت ونظم واستقلال خواهیم بود . اگر انكار بدیهی بكنیم یا دیوانه یاخائن‌ملت ومذهب ووطن خود خواهیم بود . اشخاصیكه تا كنون هروقت اسم قانون برده میشود برای نفع شخصی وحفظ

احترام خانوادهٔ خود در انظار معانی نفرت انگیز میتراشند ومردمرا متوحش می نمایند ، چگونه که بارها گفته ایم خاین دولت وملت ووطن هستند . آنها میخواهند که در آب گل آلود ماهی بگیرند . خودشان صاحب ده ومزرعه و یدك بشوند استطاعت مردمرا بوعدهٔ سعادت موهومی در دنیا از دستشان بر بایند وجلو زده پشت سر خودشان بگردانند ، ودست خودشانرا ببوسانند، ما ملت ایرانراست که گوش باین نوع پیش آهنگان نکنیم . مآل امور خود واخلاف خودرا فکر نمائیم هادی ومضل را فرق دهیم . دوست ودشمن را بشناسیم خودرا از ذل رقیت برهانیم . حالا ببینیم ما که قانون نداریم واگر بخواهیم قانون داشته باشیم باید اقلاً سی هزار مسئله به کتب فقه خودمان بر افزائیم آنها را به ترتیب بیاوریم مدون بکنیم بحکومت وقضاوتهای مملکت تقسیم نمائیم که از روی آن کتب عمل نمایند ، چندین سال مدت میخواهد که از یکطرف مکاتب ما قضات وحکام ممتحن تربیت بدهند واز یکطرف مأمورین عاقل دولت بتألیف قوانین مشغول شوند ، آیا حوادث ایام فرصت احیای این خیال مقدس را بما میدهد؟ وسیل بنیان کن اطراف عمارت ملیت مارا تا آنوقت ویران نمی سازد ؟ !!

هر عاقل در جواب این میگوید . نه نمیدهد ومیسازد . بلی فقط تحقیقات این مرض مهلك همان حقایق ساده است که (لورد سالیز بری) در مجلس تشریفات بیکلر بکی (لندن) یکماه قبل از این در خطابهٔ معروف خودشان داده است میگوید (مملکت بیقانون اگر چه مدتی از رقابت دول متنافعه میتواند وجود خودرا حفظ نماید ولی بالطبع وبالخاصیه یا بحکم تقدیر هر طور بخواهید بفهمید باید چون درخت پوسیده بالآخره متلاشی گردد وازهم بپاشد در مشرق زمین اشد مصائب اینست که حکمداران مملکت بفواید وقدرت قانون معتقد نیستند وهر استقراری که از روی عقیده نباشد منتج فواید واقتدار نخواهد بود) در خاتمهٔ این صحبت اشکال حکمرانان نوزده‌گانهٔ اروپارا که دراول سال ۱۸۹۵ میلادی حکمرانی میکنندووضع اداره مملکت وتعداد سکنه‌ومقیاس مسافت هر یکرا جدا گانه بطوریکه خواننده از حالت اروپا اطلاع سطحی تحصیل نماید درج میکنیم .

(اول) مملکت اسپانیا دارای نه هزار ونود ویك میل مربع زمین و (۱٦٤۲۹٤۱۳)نفرسکنه است . ادارهٔ ملت با قانون اساسی مذهب اهالی رسماً نصارای (قاتولیك) میباشد پایتخت دولت شهر (مادرید) در ساحل رودخانهٔ (مانسارانس) واقع‌است حکمران حالیه اش(آلفونس سیزدهم) پسر (آلفونس) دوازدهم است درسال(۱۸۸٦) میلادی‌متولد شده مادرش ماریه (گرستین) از بیست وپنجم‌نوامبرسال (۱۸۸٥)نایب‌السلطنه‌است که هروقت پسرش‌بالغ باشد سلطنت را به او تسلیم نماید .



شکل نمره (۱)
الفونس سیزدهم با مادرش

(دوم) مملکت (دانمارك) دارای ششصد ونود وهفت میل مربع زمین ودو ملیان سکنه است مذهب اهالی رسماً (لوتران) پایتخت (کوپنهاك) ادارهٔ دولت با قانون اساسی در دو مجلس وکلا ونجبا حکمران حالیه اش (گرستین) نهم در هشتم آپریل(۱۸۱۸)متولدشده ازسال

(۱۸٤۲) (لیوزه‌غوسین) را تزویج نموده پانزدهم‌نوامبر (۱۸٦۳) به سلطنت نشسته است .



شکل نمره (۲)
پادشاه‌دانمارك(گرستین)

(سیم)مملکت (یونان)یا (ایل لینه)دارای(۹۳۲) میل‌مربع زمین ودوملیون وشصت وهفتهزار وهفتصدوپنجاه‌نفرسکنه‌است مذهب اهالی‌رسماً (اورتودوقس) ادارهٔدولت‌باقانون‌اساسی‌پایتخت‌شهر (آطنه) یا (افینه) حکمران‌حالیه اش(کورك) یا (ژورژ) اول پسر دوم پادشاه (دانمارك) گرستین است در سال (۱۸٤٥) متولد شده از ششم ماه یون(۱۸٦۳)به سلطنت یونان منتخب گشته در پانزدهم

اوکتبر(۱۸٦۷)با (اولغا) دختر قسطنطین پسر ایمپراطور متوفی نیکولای اول روسیه تزویج نموده



شکل نمره (۳)
پادشاه یونان (ژورژ)

(چهارم) مملکت اوستریا متشکل از خاك اوستریا ومملکت مجارستان و (هرزه گوین) و (بوسنه) است دارای(۱۲۳٦۲) میل مربع زمین و سی و هفت ملیان وهفتصد وچهل و یکهزار وچهار صد وسی وچهار نفر سکنه میباشد مذهب اهالی رسماً قاتولیك ادارهٔ دولت باقانون اساسی یعنی سلطنت مشروطه . دو پایتخت یکی (ویانه) ویکی پایتخت مجارستان شهر (بودا پشت) هر دو در ساحل رود خانهٔ (تونا) واقع اند حکمرانش (فرانس یوسف) اول ایمپراطور اوستری وقرال (هونگری) یا مجارستان درسال (۱۸۳۰) متولد شده بعد ازاستعفای عموی خودش (فردینان) اول دردوم دیکابر(۱۸٤۸)بهسلطنت اوستریانشسته درسال(۱۸٥٤)شاهزاده‌خانم(یلیزابت) باویرراتزویج نموده‌درسال(۱۸٦۷)تاج مملکت مجارستانرابسرنهاده.این‌پادشاه‌محبوب تبعهٔ ازاد خود یك پسرعالم وجوانی ولیعهد داشت‌که درشعبهٔ علم طبابت مدرسهٔ

عالیه امتحان داده بود وچند سال قبل ازاین خودرا باکاوله‌کشت ودل‌والدین خودرا سوخت چون پسر دیگر ندارد بعد از فوت ایمپراطور تخت وتاج دو مملکت به برادر زادهٔ اوخواهد رسید .



شکل نمره (٤)
(فرانسوا ژورف ایمپراطور استریا)

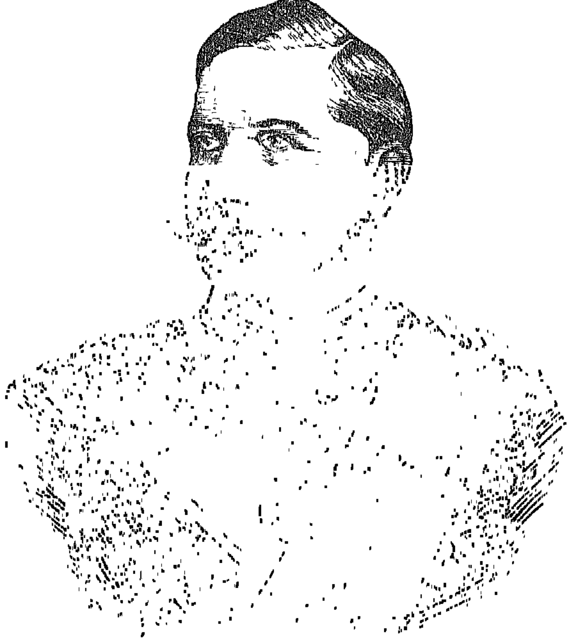
(پنجم)مملکت(رومانیا) دارای(۲۳۸۳) میل مربع زمین وپنج ملیان وسیصدوهفتاد وشش هزارنفرسکنه میباشدمذهب اهالی رسماً (اورتودوقس)ادارهٔدولت باقانون اساسی یعنی سلطنت مشروطه پایتخت شهر (بوخارشت)درساحل رودخانهٔ (تون‌بادیس) که برودخانهٔ ·(تونا) میریزد واقع‌است. این مملکت راممالکت(مالداو) و (والاخ) نیز کویند.حکمران حالیه اش (قارل) اول یا (شارل) ازشاهزاده‌های (قوقین‌سلیر)

یا از خانوادهٔ ایمپراطورحالیهٔ المان درسال(۱۸۳۹) متولد شـده‌درسال(۱۸۶۶) بوالیکری رومانیا منتخب گشته‌در بیست وچهارم مارت سنه(۱۸۸۱) به سلطنت رومانیا ارتقا یافته دردهم ماه (مای) همانسال تاج گذاشته در سـال(۱۸۶۹) باشاهزاده خانم (پاینزاویت‌ویده) تزویج نموده .



شکل نمره (۵)
پادشاه رومین (شارل)

(ششم) مملکت (آلمان) متشکل از بیست ودوحکومت و یکقطعه مملکت مشترکه وسه شهر مستقل است‌که ما اسامئ حکمداران حالیه ومسـافت اراضی وتعداد نفوس سـکنه ومقر حکومت آنهـارا بموجب اطلاعات آخری برسبیل اختصاردراینجا ذکر میکنیم که خواننده از ترکیب دولت آلمان مستحضر باشد.
اول (پروسیا) پایتخت شهر (برلین) حکمدارش (و یلهلم) دویم ایمپراطور المان وپادشاه پروسیادرسال (۱۸۵۹) متولدشده واز سال(۱۸۸۸)درپانزدهم ماه ژوئن‌بعداز فوت پدرش (فریدریق) به تخت ایمپراطوری جلوس نموده درسال (۱۸۸۱)به‌شاهزاده خانم (آوغوست ویقتوریا اشلزوك‌هولشتاین) تزویج نموده مادر ایمپراطور (ویلهـلم) (ویقتوریا) دختر (ویقتوریا) ملکهٔ حالیـهٔ انکلیس است .



شکل نومرو (٦)
پادشاه روس وامپراطور آلمان (ویلهلم دوم)

(دوم) سلطنت (باویه‌ر) پایتخت شهر (مونخین) . سیم سلطنت (ساکسونیا) پایتخت سهر (در زدن) . چهارم سلطنت (ورتین بورغ) پایتخت شهر (اشتونقارد) . پنجم (غران‌دوق بادن) پایتخت(بادن بادن) . ششم (غران دوق دارم اشتات) اسم شهرپایتخت (دارم اشتات) . هفتم (غران‌دوق اولدین بورغ) پایتخت شهر (اولدین‌بورغ) . هشتم (غران‌دوق مکلین بورغ اشوارین) شهر پایتخت (اشوارین) . نهم غران دوق (مکلین بورغ استر یلك) شهر پایتخت (نی اسریلك) .دهم (غران دوق) ساکسین وایمار) پایتخت شهر (وایمار) . یازدهم غران دوق (برا اون شویك) شهر پایتخت(برا اون شویك) . دوازدهم غران دوق (ساکسون قابورغ قود) پایتخت دو شهر (قابورغ) و (قود) . سیزدهم غران دوق (ماینین‌گن) پایتخت شهر (ماینین گن) . چهاردهم غران دوق (ساکسین آلتن بورغ) پایتخت شهر (آلتن بورغ) پانزدهم غران دوق (آنهالط) پایتخت شهر (دیساو) (والیکریهای کوچك) : شانزدهم (شوارسبورغ) شهر پایتخت (زوندر س‌هاوزین). هفدهم (شوارس بورغ)پایتخت (رودل‌اشتات) هیجدهم

(ريس) پايتخت شهر (قريس) . نوزدهم ايضاً (ريس) پايتخت شهر (گيرا) . بيستم (ليت شانبورغ) شهر پايتخت (بوكى بورغ) . بيست ويكم (ليپه‌ديد مولد) پايتخت شهر (ديد مولد) بيست ودوم (والديك بيرموند) مركز حكومت دو شهر (آرولزين) و (بيرموند) . بيست وسيم مملكت مشتركه كه درجنك فرانسه دولت آلمان ضبط نموده وحالا درميان همهٔ حكدار ان آلمان مشترك است (آلزاس) و (لورين) مركز حكومت شهر (استرازبورغ)بيست وچهارم سه شهر آزاد اول(هامبورغ) دوم (برامين) سيم (لوبك) اين سه شهر دراداره‌ٔ خود مستقل هستند و فقط رياست فايقهٔ آلمان را متقلدند همهٔ اين حكومت بيست وشش كانه كه آنهارا دريكجامملكت آلمان يا گرمان‌ميكوئيم‌داراى (۹۸۲۱) ميل‌مربع زمين وچهل وپنج مليان دويست‌وسى‌وچهار هزار وشصت‌ويك‌نفرسكنه است [*]

هفتم‌مملكت(بازيك)داراى پانصدوسى وپنج ميل مربع‌زمين‌وپنج مليان‌وششصد وپنجاه‌وپنجهزار ويكصد ونود وهفت‌نفرسكنه‌است.مذهب‌رسمى‌مملكت(كاتوليك)

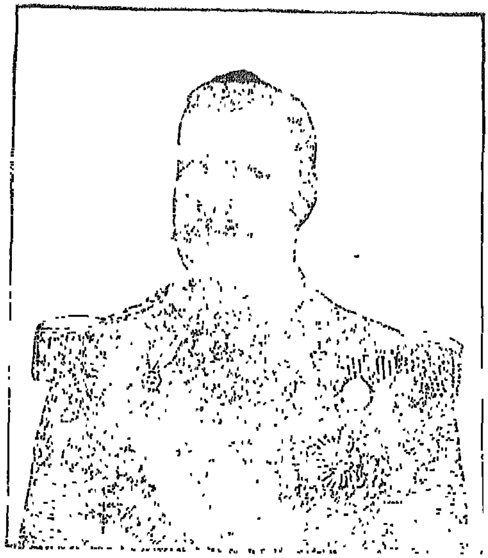


شكل نمره (۷)
پادشاه بازيك (لئوپولد)

[*] درآلمان مركب از حكومت بيست وشش كانه فقط چهار مملكت : پروس ـ باويه‌ر ـ ساكسونيا ـ وورتنبورغ صاحب تخت وتاج هستند واعلحضرت خطاب مى‌شوند باقى همه بى تخت و تاجند شهر مايعت كه مانوشته‌ئيم مسطور مركز ادارهٔ مملكت است .

ادارهٔ دولت باقانون اساسی دردومجلس مجباووکلاء پایتحت مملکت (بروکسیل) درساحل رودخانهٔ (سنه) واقع است حکمران حالیه‌اش (لئوپولد) دوم درسال (۱۸۳۵)متولد شده بعداز پدر خودش (لئوپولد) اول درسال (۱۸٦۵) دهم دیسامبرماه‌به تخت بلژیك جلوس نموده‌درسال(۱۸۵۳) باشاهزاده خانم اوستریا (ماریه هانر یه‌ت) تزویج نموده .

هشتم مملکت (پورتکیز) دارای (۱٦۱۸)میل مربع زمین وچهار ملیون وهفتصدوهشتهزار ویکصدوهفتاد وهشت نفرسکنه است پایتخت شهر (لیزبون) مذهب رسمی اهالی (کاتولیك) ادارهٔ‌دولت باقانون‌اساسی باسلطنت مشروطه، حکمران حالیه‌اش (دون‌کارلیس)اول درسال(۱۸٦۳)متولدشده‌درسال(۱۸۸۹) نوزدهم‌دیسامبرماه‌به تخت (پورتغال)جلوس نموده ازسال (۱۸۸٦) باشاهزاده خانم (آمیلی) دختر (گونت دوپاری) از خانوادهٔ (بوربون)سلاطین فرانسه تزویج نموده .



شکل نمره(۸ ، پادشاه پورتکیز (دون کارلیس)

(نهم) مملکت انکلستان دربحر محیط اطلس یا اطلانتك عبارت ازهیئت جامعهٔ دویست وبیست ودوجزیره که معظم آنها (انکلند)و(شبانلاند)

و(ارلاند) است آنها را جزایر (بریتانیا) نیز گویند وهمهٔ مستملکات انکلیس را یکجا « بریتانیای کبیر» خوانند.دارای پنجهزار وهفتصد وسیزده ملیان میل مربع زمین ... و پنج ملیون ودویست و هشتاد هزار وسیصد نفرسکنه‌است . مذهب اهالی در خود انکلیس (انکل کان) در (ارلاند) (کاتولیك) در (شاتلاند) (رفورمات) ادارهٔ دولت باقانون اساسی در دو مجلس نجبا ووکلا یعنی سلطنت مشروطه، پایتخت شهر (لندن) در دو ساحل رود خانهٔ (تیمز) واقع است ، مستملکات دولت انکلیس در آسیا وجزایر آسیا بانضمام مملکت وسیعهٔ هندوستان وهند ختا دارای (٦٧٦٥٨) میل مربع زمین ودویست وپنجاه وهفت ملیون وششصدوسی ونه‌هزارویکصدوچهل وپنج نفر سکنه است .مذهب آنها بت پرست، آتش پرست ، مسلمان ونصاری است ادارهٔ دولت در این مستملکات با قانون اساسی، همینکه ملکهٔ انکلستان را در این اراضی ایمپراتور خطاب میکنند. مستملکات انکلستان در قسمت آمریقای شمالی بانضمام بعضی ازجزایر دارای یکصدوپنجاه وهشت هزار وپنج میل مربع زمین، وشش ملیون ویکصدوشصت نفرسکنه‌است. در این مملکت مذهب اهالی نصاری و بت پرست است مرکز مملکت (کنادا) وجزایر او شهر (کوبك) میباشد، ودر آمریکای جنوبی (٤٨١٩) میل مربع زمین وتقریبا یك ملیون سکنه دارند. مذهب اهالی این مملکت نصارای (پروتستانت) ادارهٔ دولت با قانون اساسی، مرکز این مملکت شهر (ژورژ توم) یعنی شهر (کورك) مستملکات انکلستان در مملکت اوستراليا یا قسمت پنجم روی زمین دارای (١٤٧١٤٨)میل مربع زمین، وسه‌ملیون ودویست وبیست ودوهزار وپانصد وهفتاد ویك نفر سکنه‌است. مذهب اهالی مملکت در بلاد بیشتر نصارای پروتستانت در صحاری وجبال که سکنهٔ عریان ووحشی هستند بت پرست است. ادارهٔ مملکت برحسب اقتضای مکانیت باتغییرات جزئی مثل مملکت انکلستان باقانون اساسی است. حکمران حالیه‌اش (ویقتوریه) درسال (١٨١٩) بیست وچهارم ماه « مهٔ » متولد شده ازعموی خود (ویلهلم) چهارم در سال (١٨٣٧) بالوراثه تخت وتاج انکلستانرا مالك شده در سال (١٨٤٠) به شاهزاده (آلبرت ساکسین قوبورغ قودس) بشوهر رفته وشوهرش درسال (١٨٦١) فوت شده و تا کنون اختیار شوهر دیکر نه نموده.



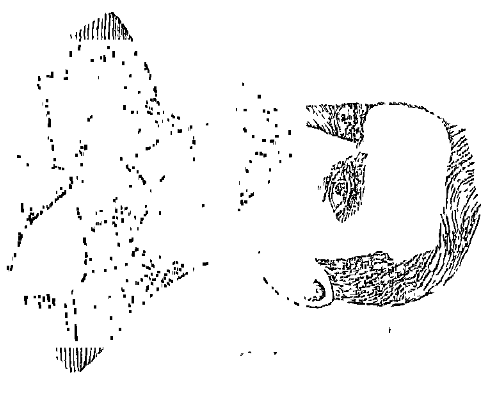
شکل نمره (۹)
ملکهٔ انگلیس وامپراتریس هندوستان
(و یقتوریا)

(دهم) مملکت (ایتالیا) دارای (۵۲۴۰) میل مربع زمین و بیست و نه ملیون سکنه است. ادارهٔ دولت باقانون اساسی یعنی سلطنت مشروطه دردو مجلس (سناتو) و (وکلا) یا مبعوثین است. مذهب رسمی اهالی (کاتولیك) . پایتخت، شهر (رؤم) درساحل رودخانهٔ (طبر) واقع است حکمران حالیه‌اش (هون برت) اول درسال (۱۸۴٤) متولدشده در سال(۱۸٦۸) شاهزاده خانم (مارگریت) را تزویج نموده. درنهم ژانویه (۱۸۷۸) بعد از فوت پدر خود (ویقتور امانویل) که تشکیل کنندهٔ دولت امروزی ایتالیا بود به تخت ایتالیا جلوس نموده این شهر بزرك قدیم معروف دنیا الآن پایتخت دو پادشاه بزرك است. اینکه شیخ مرحوم میفرماید«ده درویش درگلیمی بخسبند ودو پادشاه در اقلیمی نگنجد»حالا از ترقی علم و کثرت معرفت وانصاف وادب ابنای آدم می‌بینیم که دریك شهر علی الحساب دوپادشاه بزرك که

یکی سلطنت روحانی سیصد ملیون نصاری، ودیگری سلطنت جسمانی سی ملیان
تبعه را داراست درکمال اطمینان و آسودگی واحترام زیست می‌نمایند. ولی دولتِ



(شکل پاپ دوم (لیون) سیزدهم



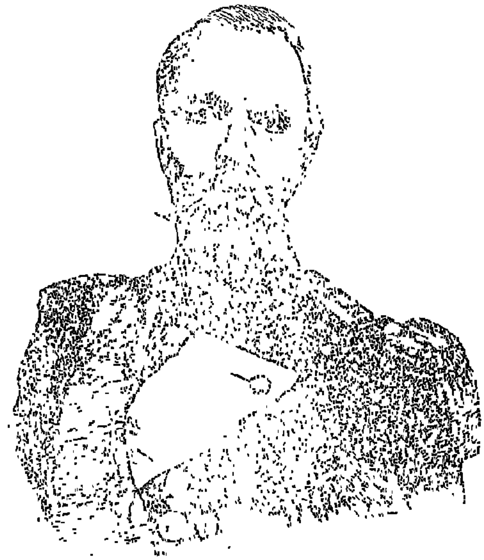
شکل نمره (۱۰)
حضرت پادشاه ایتالیا

ایتالیا منتظر است هروقت وسیلهٔ سهل اول راپیدا نماید تخت‌وتاج‌اعلاحضرت

پاپ را بمرکز دیگر تحویل بدهد . واز قرار معلوم به حدوث این واقعهٔ عجیبه بسیار کم مانده است .

پاپ یا نایب حالیهٔ حضرت مسیح (لیو) یا (لیون) سیزدهم از خانوادهٔ (پچ) در سال(۱۸۱۰)بیستم مارت‌ماه‌متولدشده ازهمهٔ سلاطین‌اروپا بر حسب سن بزرگتر است.و لیکن بر حسب جلوس ملکهٔ انکلیس از همهٔ سلاطین روی زمین مقدم است. مملکت پاپ غیر از همهٔ ممالك روی زمین که متدین بدین کاتولیك هستند باعتقاد خودش همهٔ دنیا و مافیها است. زیرا که‌اونایب حضرت مسیح است و حضرت مسیح بعقیدهٔ آنها خداست چکونه که نایب السلطنه نصف سلطان است البته نایب خدا نیز باید نصف خدا باشد مقر حکومتش نصف شهر قدیم (رؤم) عمارتش باسم (واتیکان) یازده هزار اطاق دارد اساسهٔ سلطنتش بیرون از حیز حساب است .

یا زدهم مملکت (اسوج) و (نوروچ) یا (سؤید) دومملکت جدا کانه‌است که یك تخت و تاج دارند . مملکت اسوج دارای (۸۱۸۳) میل مربع زمین، وچهار ملیون وششصد وسه هزار وششصد نفر سکنه است. پایتخت شهر (استوکهولم) . مملکت (نوروچ) دارای (۵۹۱۰) میل مربع زمین، ویك ملیان ونهصد وسیز ده هزار نفر سکنه است. پایتخت شهر (کرستانیا) ادارهٔ دولت باقانون اساسی‌باسلطنت مشروطه. هر دومملکت‌باوکلای خود اداره میشود .ووزرای جدا کانه دارند ولی رابطهٔ خارجهٔ هردو مملکت در دست یك وزیر مهام خارجه. وتبعیت یك پادشاه تاجدار میباشد . مذهب اهالی هر دو مملکت‌رسماً نصارای (لوتران) است.حکمران حالیه اش (اوسقار) دوم در سال(۱۸۲۹) متولد شده‌درسال (۱۸۵۷)باشاهزاده خانم (صوفیه‌ناساد) تزویج نموده بعد ازفوت برادر خود (شارل) پانزدهم بالوراثه درسال (۱۸۷۲) هیجدهم سبتمبرماه‌تخت‌وتاج دو مملکت رامتصرف شده.



(شکل) نمره (۱۱) پادشاه اسوج نوروج
(اوسقار) دوم

دوازدهم مملکت (صربستان) دارای هشت صد و هشتاد و دو میل مربع زمین و یکملیون و هشتصد و شصت و پنجهزار و ششصد و هفتاد وسه نفر سکنه است . ادارهٔ مملکت با قانون اساسی (یعنی سلطنت مشروطه. مذهب اهالی نصارای (اورتودوقس) هم مذهب ملت روس و یونان) . پایتخت شهر (بلغراد) درساحل رودخانهٔ (تونه) واقع است حکمران حالیه اش (الکساندر) ثانی در سال (۱۸۷۵) متولد شده بعداز استعفای پدر خودش (میلان) از سلطنت صربستان چون الکساندر نابالغ بود چند نفرازوکلای دولت مملکترا اداره می نمودند درسال (۱۸۹۳) اول ماه آپریل زمام ادارهٔ مملکترا خود مالك شده ازحیثیت نسب مادرش (ناتالی) دختر یکنفر ازملاکان روسیه است و پدرش میلان از خانوادهٔ (آبرانو یچ) است که حکمرانی صربستان قریب هشتاد سال در خانوادهٔ آنها میباشد .



(شکل) نمره(١٢) پادشاه صربستان (الکساندر اول)

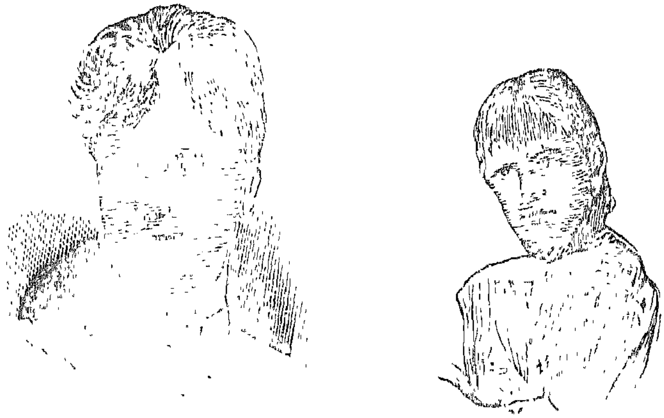
سیزدهم مملکت (قره طاغ) دارای یکصد و هفتاد میل مربع زمین و دویست و هشتاد و شش هزار نفر سکنه است. مذهب اهالی رسماً نصارای (اورتودوفس) ادارهٔ مملکت باقانون اساسی یعنی حکومت مشروطه. حکمرانش ... تخت و تاج. مقر حکومت شهر(ستنه) یا (جتنه) است حکمران حالیه اش پرنس (نکولا) در سال (١٨٤١) متولد شده بعد از عموی خود پرنس(دانیال) اول در سیزدهم شهر (أو)سال (١٨٦٠) بوالیگری (قره طاع) نایل شده این مملکت را (مونطه نگرو) نیز گویند.

چهاردهم مملکت هولاند یا(فلمنك)دارای پانصد و نود هزار میل مربع زمین، و چهار ملیان و دویست و بیست و پنج هزار نفر سکنه میباشد. ادارهٔ مملکت باقانون اساسی



(شکل) نمره (١٣) والی قره‌طاغ (نیکولای)

یعنی سلطنت مشروطه . مذهب اهالی نصارای (رفورمات) پایتخت مملکت شهر (آمستردام) و شهر (کاآتا) میباشد. نایب السلطنهٔ حالیه‌اش شاهزاده خانم (این‌مه) است که در سال (١٨٥٨) متولد شده در سال (١٨٧٩) بپادشاه هولاند (ویلهلم) سیم تزویج شده . از بیستم ماه نوامبر سال (١٨٩٠) بعد از فوت شوهرش به نایب السلطنه‌گی دخترش (ویل‌هل‌مینه) که بعد از بلوغ صاحب تخت و تاج خواهد شد معین گردیده .



(شکل) ۱٤ ملکهٔ هولاند بامادرش

پانزدهم مملکت عثمانی حکمران حالیه اش اعلیحضرت سلطان (عبدالحمید خان) در سال ۱۸٤۲ متولد شده بعد از برادر خودش سلطان (مراد) پنجم درسال ۱۸۷٦ بیست ویکم آوغوست ماه بتخت عثمانی جلوس نموده مملکت عثمانی با روم ایلی شرق درخاك اروپا دارای سه هزار ونهصدو ده میل مربع زمین وهشت ملیان وششصد وپنجاه هزار نفر سکنه میباشد. درمملکت آسیا مستملکات دولت عثمانی (۳٤۰۳۷) میل مربع زمین وشانزده ملیان ویکصدوسی هزار نفر سکنه است. مذهب رسمی اهالی مملکت مسلمان سنی مذ، نیز رسم دا مذهب شیعه ونصاری نیزهست پایتخت شهر معروف اسلامبول ، ادارهٔ دولت حکومت مطلقه .

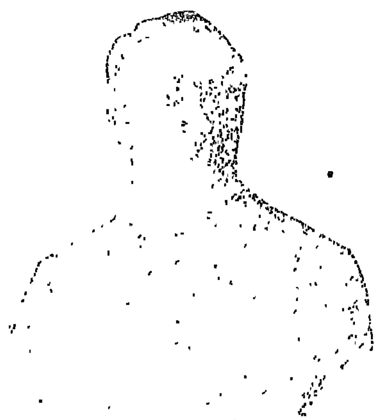
شانزدهم مملکت (فرانسه) در اروپادارای نه هزار وششصدوهشتاد میل مربع زمین وسی وهفت ملیان وششصدوهفتادودوهزارو چهل وهشت نفر سکنه است . مذهب اهالی نصارای (قاتولیك) مستملکات فرانسه ها در آسیا نهصدوهشتادودومیل مربع زمین وچهار صد وچهار هزار نفر سکنه دامذهب اهالی بت پرست . درافریقا مملکت (تونس) دو هزار ویکصد وسیزده میل مربع زمین و دو ملیان



(شکل) ١٥ سلطان عبدالحمید خان

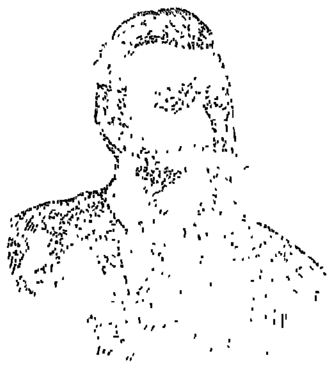
ویکصد هزار نفر سکنه است و مملکت الجزیره دوازده هزار ویکصد وپانزده میل مربع زمین ودو ملیان و هشتصد و بیست وسه هزار نفر سکنه است در جزایر اوستralیا چهار صد و بیست و نه میل مربع زمین ویکصد هزار نفر سکنه را دارند. غیر از این مستملکات نیزخاك مشترکی با هولاند وانکلیس دارد مملکت (انام) مملکت (قان بودجه) وجزیرهٔ (ماداکاشقر) در تحت ریاست فایقهٔ (پراتکتورات) (باداسال) یا دولت دوست دولت فرانسه هستند ادارهٔ ملت فرانسه تاچهارم سبتمبر ماه سال (١٨٧١) کاهی سلطنت وکاهی جمهوریت بود از این تاریخ که (ناپولیون) سیم در قلعهٔ (سدان) اسیر لشکر آلمان کردید . مملکت باقانون اساسی جمهوریت.در دو مجلس (سناتو) و مبعوثین اداره میشود از آن تاریخ تا امروز شش رئیس جمهور (تیر) (ماکماهون) (غریو) (کارنو) (کازیمیرپریه) و (فاکس فور) نوبت ریاست نموده اند .

رئیس جمهور حالیه (فلیکس فور) در هجدهم ماه ژانویه سال (۱۸۴۱) درشهر (غاور) فرانسه متولدشده خودش ازطبقهٔ فقراست پدرش مردمزدوری بوده حالا قریب دوکرور تومان ثروت دارد همه را خودش جمع کرده الآن کارخانهٔ دباغی یاچرم سازی دارد موسیو (فلکس فور) رئیس ششم جمهوریت سیم فرانسه شخص عاقل وکافی وصادق و خوش صورت عالم اکثر علوم عادیه والسنهٔ اروپاست . تا انتخاب شدن بریاست جمهوری به منصب وزارت داخله وبحریه ومالیه نائل شده بود . ازپیروان عقیدهٔ (کامبتا) و (ژولفری) معروف است انتخاب اورابعداز استعفای (کازیمیرپریه) بریاست جمهوری فرانسه درهمهٔ اروپا بانظر تحسین وقبول دیده واسندیده اند . رئیس جمهور تخت وتاج ندارد، اعلیحضرت خطاب نمیشود، لباس سلاطین را نمی پوشد ، فقط ریاست مشروطهٔ او ازسه تاشش سال یعنی همانقدر است که اورا انتخاب نموده اند . بعد از انقضای مدت اگر لایق است باز بوعدهٔ دیگر انتخاب میکنند وگرنه دیگری جای او می نشیند ولی تاانقضای وعده اگر از وی خلاف قانون یاعملی خارج از وظیفهٔ ریاست اوسرنزند خلع اورا ملت قادر نباشند . پایتخت ملت فرانسه شهر معروف (پاریس) درساحل رودخانهٔ (سن) واقع است .



(شکل) ۱۶ رئیس جمهور فرانسه (فلکس فور)

هفدهم مملکت (اسوچره) یا (سوئیس) دارای هفتصد و پنجاه و یك میل مربع زمین و دو ملیان و هشتصد چهل و هشت هزار نفر سکنه است . مذهب اهالی مملکت نصارای (قاتولیك) و (لوتران) است . چهارده ایالت مستقل و متحد یك رئیس جمهور انتخاب میکنند شهر (برنه) مقر حکومت جمهوریت آنها است ادارهٔ مملکت باقانون اساسی یعنی حکومت مشروطه . اسم رئیس جمهور حالیه (لاشنال) میباشد .



(شکل) ۱۷ رئیس جمهور اسوچره یا سوئیس (لاشنال)

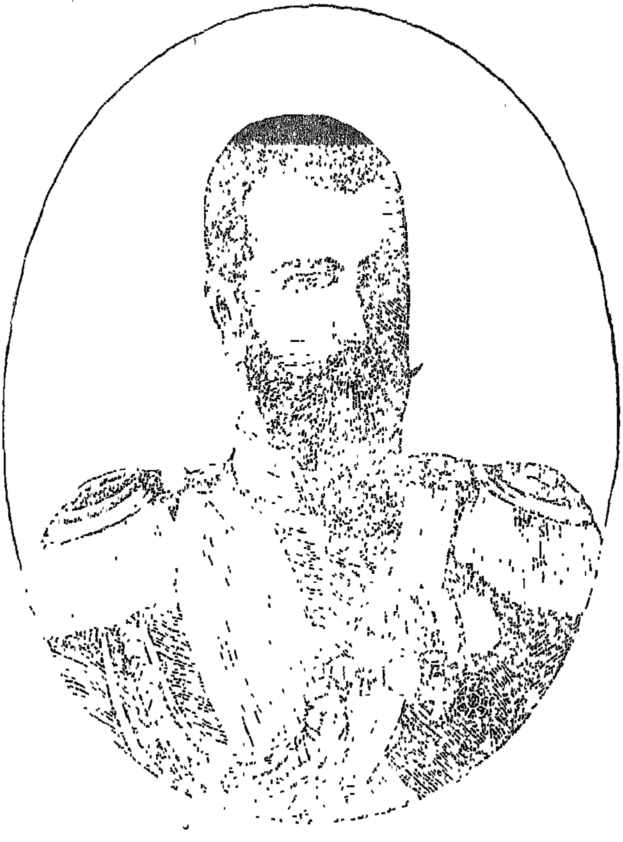
هجدهم ایالت (بلغارستان) در تحت ریاست طایفهٔ دولت عثمانی وضمانت شش دولت بزرك اروپا در سال (۱۸۷۷) ازملت عثمانی مجزی شده . ادارهٔ مملکت باقانون اساسی حکمرانش والی خطاب میشود . والی اولش (الکساندر باتین بورغ) خواهرزادهٔ ایمپراطور روس الکساندر دوم بود خودش استعفا نمود بعد ازآن پرنس (فردیناند قابورغ) را بوالیگری انتخاب نمودند اما در اول دولتهای بزرك درتصدیق حکومت او ایستادگی داشتند ولی دراین اواخر عنوان والیگری اورا همگی بطور رسمی تصدیق نمودند

مقر حکومت شهر (صوفیه) مذهب اهالی (اورتودوکس) دارای یکهزار و یکصد و چهل و دو میل مربع زمین و دو ملیان سکنه است.



(شکل) ۱۸ پرنس فردیناند امیر بلغارستان

نوزدهم مملکت (روسیه) در خاك اروپا دارای نود و هفت هزار میل مربع زمین و هشتاد و هشت ملیان و پانصد و شصت هزار نفر سکنه است. در خاك آسیا دارای دویست و نود و هفت هزار و چهل و یك میل مربع زمین و هیجده ملیان سکنه است. ادارهٔ مملکت از حقوق مطلقهٔ شخص اعلیحضرت امپراطور میباشد که مطابق قانون به مشورتخانهٔ دولت و دستگاه ده نفرو زیر مشغول فرموده‌اند. اجزای شورا و وزرا در اعمال خود فقط نزد شخص اعلیحضرت امپراطور مسئول هستند یعنی شخص امپراطور پادشاه مطلق و مختار کل همهٔ روسیه است. حکمران حالیه این امپراطور (نقولای) دوم در سال (۱۸۶۸) در ششم ماه (مه) متولد شده و در بیستم ماه اوکتبر سال (۱۸۹٤) یعنی روز وفات پدرش (الکساندر) سیم به تخت روسیه جلوس فرموده ازچهار دهم ماه نوامبر سال ۱۸۹٤ باشاهزاده خانم (الکساندر فدرونه) دختر (گراندوق لودویك) چهارم (هسین) که مادرش دختر ملکهٔ انگلیس ویکتوریه است تزویج شده مذهب اهالی رسماً (اورتودوکس) من غیر رسم مسلمان، بت پرست ونصارای کاتولیك است. پایتخت اول شهر مسکو در دو ساحل رودخانهٔ (یاوز) و پایتخت دوم یا مقر سلطنت شهر معروف (پطربورغ) است که در دو ساحل رودخانهٔ (نوا) واقع است.



(شکل) ۱۹ امپراطور روس نیکولای دوم

در خاتمهٔ این صحبت میخواهم یکی از کشفیات تالی معجزهٔ اواخر مأئه نوردهم را با بیان بسیار ساده درج نمایم تا هرکس بتواند مسئلهٔ علمیهٔ بدین پایه اهمیت و غرابت فوق‌العاده را بخواند وبطور شایسته بفهمد و ملکه نماید. مسئله اینست که (رونتکین) نام عالم آلمانی مادهٔ ضیائی کشف نموده که چشم انسانی مقتدر دیدن او نیست وبواسطهٔ آن روشنائی از توی صندوق مقفل یا از داخلهٔ بدن آدمی که مستور است عکس بر میدارند. بجهت تحقیق این مسئله اول باید

اساس اورا بدانیم لهذا باید مقدمهٔ از خواص ضیاء ذکر بکنیم . معلومست نور سفید آفتاب هرگاه از محلی به محل دیگر حلول نماید یعنی از هوا که محل اولی او بوده به اجساد شفاف یا غیر شفاف بیفتد آنوقت منکسر میشود .

چنانکه در جلد اول اشاره شده هرگاه از ثقبهٔ پنجرهٔ خانهٔ تاریکی نور آفتابرا بدرون بیندازیم بایك خط مستقیم بسطح خانه میافتد . هرگاه در معبر آن خط نور بلور مثلث مخصوص بگذاریم می بینیم خط نور مستقیماً داخل بلور شد و از طرف دیگر منکسراً بیرون آمد وبسطح افتاد همینکه درسطح عوض یك خط مستقیم سفید هفت خط با الوان مختلفه اولی سرخ ، دوم زرد ، سوم نارنجی ، چهارم سبز ، پنجم کبود ، ششم آسمانی هفتم بنفش نمودار گردیدومی بینیم که خطوط آن الوان سبعه نیزدر طول با هم متفاوت است. طول سرخ اززرد وزرداز نارنجی. نارنجی از سبز ، سبز از کبود کبود از آسمانی آسمانی از بنفش بیشتر است .

وهمچنین می بینیم که خطوط زرد ، نارنجی ، سبز ، کبود ، آسمانی از هر دو طرف سر حدی دارد . بر خلاف خطوط سرخ ، بنفش که از یکطرفشان خط سرخ و بنفش نمایان است ولی رفته رفته ذرات اشعهٔ لونیهٔ آنهاچنان منتشر شده که از طرف دیگر سر حدی ندارد وچشم انسانی ازدیدن انتهای ذرات اشعهٔ لون سرخ وبنفش قاصر است .

در این صورت ما حق داریم از خود سئوال نمائیم که اگر چشم مامستعد دیدن درات آن اشعه نیست پس وجود آنهارا چه طور میدانیم ؟ زیرا که تا اجساد منور نباشند دیده نمیشوند و بعد ازتنویر نیز آنچه ما می بینیم خود اجساد نیستند بلکه ذرات اشعهٔ استمراری آنها هستند که بعد ازتنویرازخود بیرون میدهند (عکس) و به چشم ما میرسند ودر مغز ما مرتسم می شوندکه ما اورا رؤیت میگوئیم . پس از این مقدمه برای ما سه نتیجه حاصل می شود یکی اینکه عبور نور از محلی به محلی موجب انکسار اوست .

دوم اینکه ذرات اشعهٔ الوان سبعه دارای استعدادمتباینهٔ سرعت سیرهستند واز اینرو در حالت انکسار بر حسب استعداد تفریق می شوند وخطوط متباینة الطول تشکیل میکنند .

سیم اینکه اجساد غیر منور مطلق مرئی نیستند و بعد از تنویر عکس آنهارا می بینیم نه خود آنهارا .

باز بر گردیم به جواب آن مسئله که اگر ذرات اشعهٔ الوان سرخ و بنفش به چشم ما مرئی نیست . پس ما وجود آنهارا چطور میدانیم ؟ بلی ما وجود آنهارا اینطور میدانیم که درخلقت بعضی اجزا پیدا نموده ایم که جلب ضؤرا از چشم آدمی چندین بار بیشتر مستعدند. هر جا که ما گمان نمودیم که در آن جا ضوء غیر مرئی هست بواسطهٔ همان اجزا امتحان میکنیم و اگر هست پیدا می نمائیم .

مثلاً (کنه کنه) معروف را بقدر کفاف درمیان آب حل میکنیم بعد کاغذ سفید عادی را به آن آب فرو برده وبیرون آورده خشك میکنیم بعد بهما نقرار که در مقدمه ذکر شد از ثقبهٔ پنجره نور آفتابرا بدرون خانه میاندازیم ودر معبر او چنانکه گفتیم بلور مانی میگذاریم فوراً نور سفید بهفت لون تفریق می شود همان کاغذ را که در آب (کنه کنه) تر وخشك نموده بودیم میگذاریم به آنجا که خط لون سرخ افتاده بعد از اندکی می بینیم در همان مسافت که اول چشم ما ادراك سرخی نمی نمود روی کاغذ سرخ شد آنوقت میدانیم که ذرات ضوئیهٔ لون سرخ اول هم به اینجا میتابید ولی چشم ما مستعد دیدن او نبوده . کاغذ را از آن خط بر میداریم به خط بنفش میگذاریم به کم وزیاد همان نتیجه‌را معلوم میکنیم . پس از این بیان آخری نیز دو نتیجه حاصل نمودیم : یکی اینکه در نورآفتاب چنان ضوئی هست که اجساد را منور میکند ولی چشم ما نمی بیند . دوم اینکه در خلقت اجزائی هست که ضوء غیر مرئیرا جلب نموده به چشم ما نشان میدهد .

اینکه تاکنون نوشته شد به علمای فزیك معلوم بود یعنی در نور آفتاب وجود ضوء غیر مرئیرا همه قایل بودند . همینکه علمای هر ملت خواستند کشف نمایند که ضوء غیر مرئی در نور الکتر نیز هست یا نیست .

در این زمینه سالها مشغول امتحانات عجیبه و غریبه شدند تا اینکه (رونتکین) معروف به کشف این ضوء موفق ومفتخر گردید . قبل از اینکه ضوء غیر مرئی (رونتکین) را شرح نمائیم لازمست که خوانندگان محترم را با (المنت) و (باتری) مولد قوهٔ الکتیر آشنا نمائیم .



(شکل) کاسه پر مرقی (ابکس لوح) با نور مجهول
(گوداراد رونتکاین پراو سور المانی)

هر گاه ما یکصفحه سرب را که دوگره مربع باشد از یك گوشه مفتولی بقدر دو گره با قلع به چسبانیم و یکپارچه صفحهٔ مس دو گره مربعرا نیز از یك گوشهٔ چنین مفتولی با قلع بچسبانیم بعد از آن استکان بزرگی حاضر نموده صفحهٔ سرب ومس را در میان استکان طوری جابدهیم که بهمدیگر وصل نشوند بعد بعضی ماحیاترا در آب حل نموده استکانرا تادرجهٔ معلوم پر نمائیم. این را یك (المنت) یعنی یك منبع قوهٔ ابتدائیهٔ تحصیل الکتیرمی گویند .

هر گاه یکصد استکان چنین را حاضر نمائیم وآنهارا بقراریکه اهل فن نشان میدهد با مفتول آهنی بهمدیگر وصل بدهیم در ان حالت قوهٔ که ما اورا الکتیر یا قوهٔ کهربائیه یا قوهٔ برقیه میگوئیم موجود است که از آن قوه میتوانیم بجای دیگر خبر بدهیم یاخانه و کوچه وصحراها را بی فتیله ومواد دهنیه وگازیه مثل روز روشن بکنیم یا اینکه بهر جه بخواهیم استعمال نمائیم .

وسایل آوردن این قوه را بعالم فعل اسبابهای متنوعه داریم که هریك ازانها درجایی مصرف می‌شود واین قوه را بمانشان میدهد .

وهمچنین برای تولید الکتیر (المنت)های طرح بطرح درست نموده‌اند دریکی عوض مس زکال در دیکری عوض سرب طلق است یاعوض نمك نشادر محلول یاسنك کبود محلول یانمك انکلیسی محلول است .

منظور شرح آنها نیست فقط می‌خواهیم که خواننده برای خود از این کشف عجیب حسابی بتواند بدهد .

(رونتکین) چنانکه خود می‌نویسد اول تصور نمود که در خانهٔ تاریك میان شیشهٔ را که باسم مخترع اوشیشهٔ «قوروقس» کویند ازهوا تخلیه نموده واز دو سرشیشه مفتول الکتیر را داخل کرده درمیان همان شیشهٔ مخلا چراغ الکتیر روشن نماید بعد از آن شیشه را درمیان جعبهٔ مقوای ضخیم وسیاه جاداده طوری بپوشدکه مطلق روشنی شیشه بخانهٔ تاریك نتابد ومرئی نشود ودرمقابل همین چراغ روپوشیده از اجسادیکه جلب ضوء غیر مرئی را مستعد هستند صفحهٔ وضع نماید که اگردر نور الکتیر ضوء غیر مرئی هست به صفحه بتابد ومنور نماید .

این بودکه بعداز اتمام ترتیبات گذشته درهمان خانهٔ تاریك که عمل را امتحان می نموددید صفحهٔ (اکران) که در مقابل جعبهٔ سیاه بفاصلهٔ دوذرع نصب نموده بودروشن کردید . چراغ میان شیشه را خاموش نموده دید روشنائی صفحه نیز زایل شد دوباره درمیان شیشه چراغ را فروخت دید در صفحه روشنی پیدا کردید . واز تکرر امتحان کشف نمود که درنور الکتیر نیز ذرات ضوئیهٔ غیر مرئی موجود است.

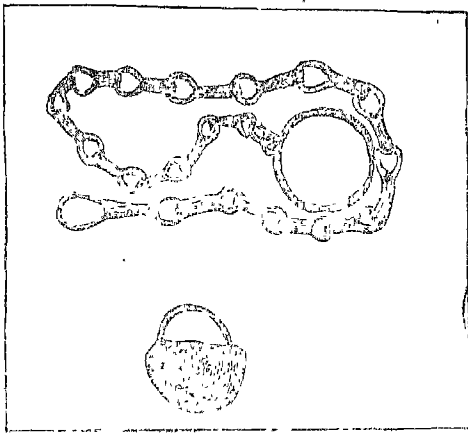
همچنین معلوم نمود ذرات ضوئیهٔ غیرمرئی نور الکتیر باذرات ضوئیهٔ نورآفتاب درخواص متفاوتند . ذرات ضوئیهٔ نور آفتاب هنکام حلول ازجایی بجایی دیکر منکسر می شود ولی ضوء غیر مرئی الکتیر هنکام حلول از جایی بجایی مستقیم می افتد ومنکسر نمی شود . ذرات ضوئیهٔ نور آفتاب را اجساد شفاف بیکیرند ومنکسراً بیرون میدهند واجساد غیر شفاف هر چه میکیرند بلع میکنند و بیرون نمیدهند . بر خلاف ذرات ضوئیهٔ نور الکتیر از

اجساد شفاف واز بعض اجساد غیر شفاف بتفاوت سرعت عبور ومرو میکند یا میگذرد .

بعداز آنکه (رونتکین) به انکشاف این حقیقت مهمه موفق گردید خواست که بواسطهٔ این ضوء غیر مرئی به تمدن ومعیشت انسانی فایده بدهد وهمین یکی متم خدمت فایقهٔ او بعالم علم وتمدن گردید . این بود که در وقت امتحان میان جعبهٔسیاه ومحل نصب صفحهٔ جاذب ضوء تختهٔضخیمی حایل نمود دید باز (اگران) یعنی صفحه منور گردید . تخته را برداشت بجای اوکتاب مجلد که هزار صفحه داشت گذاشت . دید باز (اگران) روشن شد بعد از آن جعبهٔ مقوارا که روی شیشهٔ چراغ الکتیر را پوشیده بود از تختهٔ بلوط بسیار ضخیم درست نمود . دید باز روشنی بر (اگران) تابید بعداز آن درمیان جعبه و (اگران) از صفحات فلزی حایلی قرارداد . دید بعضی از آنها مانع عبور ضوء غیر مرئی شدندوبعضی نشدند. از اینجا بخیالش رسید که بجای (اگران) دستگاه عکاسی بگذارد (کامیراوبسکور) وبواسطهٔ همین ضوءغیرمرئی ازاجسادیکه عبور ضوء را مانع نیستند . عکس بردارد معلوم است دراینصورت هرگاه مثلا تختهٔ ضخیمی را که مانع ازعبور ضوء نبود ازدوسه جامیخ آهنی بزنیم چون آهن مانع عبورضوء است دراین صورت عکس تخته میافتد وهمان جاها که میخ زده‌ایم چون از عبورضوء مانع بوده درشیشهٔعکاسی به اندازهٔ قطر وحجم خود تاریك می‌ماند. (رونتکین) صندوقچهٔ تختهٔرا که در دیوارهٔ داخله‌اوکلید وزنجیرساعت وسایر اسباب فلزی آویخته بود مقفل نموده میان جعبه وشیشهٔ عکاسی حایل گذاشت . دید درشیشهٔ عکاسی عکس جوف صندوقچهٔ مقفل افتاد واسباب فلزی که دردیوارهٔ صندوقچه آویخته بود بهمان صورت خود نمایان گردید .

این بود که از این کشفیات مهمهٔ خود به مجلس کنگرهٔ اطبای (برلین) خبرداد و عالم علم را به حیرت آورد وآن ضوء را (ایکس‌لوچ) یعنی ضوء نامعلوم نامید .

بعداز انتشار این خبر علمای مالك متمدنه درهمه‌جا مشغول امتحان عمل شدند وده روزبیشتر نکشید که درچندین مریضخانهٔ معتبر اروپ بواسطهٔ همین



صورت زنجیر ساعت است که بواسطهٔ ضو غیر مرئی رنتکن از میان
صندوق بعمل عکس بر داشته شده

ضو غیر مرئی یا نامعلوم از داخلهٔ بدن مرضایی صعب التحقیق عکس برداشتند وعلت مرض را درهر نقطهٔ داخلهٔ بدن از مغز سر، دل، ریه، کبد، معده، روده‌ها که بود معلوم کرده ومشغول معالجه شدند.

انتها